

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلِيٍّ بِنِ مُوسٰى الرِّضَا
الْمُرْتَضٰى، الْاِمَامِ التَّقِيِّ النَّقِيِّ، وَحُجَّتِكَ
عَلٰى مَنْ فَوْقَ الْاَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى،
الصَّدِّيقِ الشَّهِيدِ، صَلَاةً كَثِيْرَةً تَامَّةً زَاكِیَّةً
مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً، كَاَفْضَلِ مَا
صَلَّيْتَ عَلٰى اَحَدٍ مِنْ اَوْلِيَائِكَ.

فهرست

پیش‌گفتار.....	۱۳
تولد و تبار حضرت رضا علیه السلام	۱۷
دوران حمل و ولادت.....	۱۹
نام شریف و لقب مبارک.....	۲۱
لقب اختصاصی و افتخارآمیز دیگر.....	۲۳
عرفان و عبادت حضرت رضا علیه السلام	۲۹
کلمات تکان‌دهنده آن حضرت در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام	۳۷
کلام امام علیه السلام در مورد حضرت زهرا علیه السلام	۳۹
عبادات حضرت رضا علیه السلام	۴۲
۱. نماز.....	۴۲
۲. قرائت قرآن.....	۴۴
۳. دعا.....	۴۵

۸	مهر ولایت در آسمان ایران
۴۶	۴. روزه.....
۴۷	۵. شب زنده‌داری.....
۴۸	۶. حج و عمره.....
۵۱	اخلاق کریمه حضرت رضا علیه السلام
۵۱	ظرایف اخلاقی امام.....
۵۳	تفصیل اخلاق آن حضرت.....
۵۳	۱. انتخاب غذا برای مستمندان.....
۵۴	۲. جود و عطای امام رضا علیه السلام
۵۵	۳. احسان با حفظ آبروی حاجت‌خواه.....
۵۷	۴. ابونواس و حضرت رضا علیه السلام
۵۹	۵. حفظ کرامت انسانی.....
۶۲	۶. تواضع شگفت‌انگیز آن حضرت.....
۶۵	۷. تجلی حُسن خُلق پیامبر صلی الله علیه و آله
۶۶	۸. نامه امام رضا به فرزند خود و سفارش مستمندان به او.....
۶۷	۹. نامه دیگری از حضرت رضا به امام جواد علیه السلام
۷۱	میراث جاویدان حضرت رضا علیه السلام
۷۱	چهل حدیث از حضرت رضا علیه السلام
۹۱	رهنمود حضرت رضا در مورد برخی ماه‌های سال.....
۹۲	۱. ماه مبارک شعبان.....
۹۲	۲. ماه مبارک رمضان.....

۹	فهرست
۹۴	۳. ماه محرم الحرام.....
۹۵	اشعار حضرت رضا علیه السلام
۱۰۸	انشاد شعر.....
۱۱۰	ارشادهای حضرت رضا علیه السلام
۱۱۵	توسل به حضرت رضا علیه السلام و کرامات آن حضرت.....
۱۱۶	سخن چهار نفر از بزرگان شیعه.....
۱۱۶	۱. کلام امین‌الاسلام طبرسی.....
۱۱۷	۲. سخن شیخ حرّ عاملی.....
۱۱۹	۳. کلام محدّث قمی.....
۱۱۹	۴. سخن مرحوم آیة‌الله حائری دوم.....
۱۲۰	نمونه‌هایی از کرامات حضرت رضا علیه السلام
۱۲۰	۱. نوجوان هلندی.....
۱۲۰	۲. شفای چشم سبط بحرالعلوم به عنایت حضرت رضا علیه السلام
۱۲۲	۳. اثر عنایت حضرت رضا علیه السلام به مرحوم شیخ حبیب الله گلپایگانی.....
۱۲۲	۴. عنایت حضرت رضا علیه السلام در پیدایش مرجع بزرگ.....
۱۲۳	۵. عنایت حضرت رضا علیه السلام به دو فقیه گران‌قدر.....
۱۲۴	۶. عنایات حضرت رضا علیه السلام به مرحوم آیة‌الله حائری دوم.....
۱۲۵	۷. ابونصر مؤذن و باز شدن زبان او.....
۱۲۶	۸. حل مشکل اقتصادی و ازدواج یک غلام.....
۱۲۷	۹. عنایت به زائران گم‌شده.....
۱۲۸	۱۰. صله اشعار شیخ ابراهیم صاحب الزمانی در حرم شریف.....

۱۰	مهر ولایت در آسمان ایران
۱۳۰	۱۱. عنایات غیر منتظره.....
۱۳۱	۱۲. لطف و عنایت حضرت رضا حتی به مخالفان.....
۱۳۳	۱۳. امداد حضرت رضا در مطالب علمی و اعتقادی.....
۱۳۷	خطوط انحرافی عقیدتی در عصر حضرت رضا علیه السلام
۱۳۷	فتنه و اقلیه.....
۱۳۸	سران و اقلیه.....
۱۴۵	فتنه تصوف و صوفی‌گری.....
۱۵۴	بلوای جبر و تفویض.....
۱۶۱	سفر حضرت رضا علیه السلام به ایران.....
۱۶۴	مراسم تودیع امام رضا علیه السلام به هنگام حرکت.....
۱۶۵	گزارش سفر امام رضا علیه السلام به وسیله مأمور احضار.....
۱۷۲	نیشابور و پرشکوه‌ترین استقبال.....
۱۷۵	آیا امام علیه السلام از قم هم عبور کرده‌اند؟.....
۱۸۱	جریان ولایت‌عهدی حضرت رضا علیه السلام
۱۸۵	نیرنگ و شرارت به صورت دوستی.....
۱۸۷	انگیزه شیطانی مأمون از پیشنهاد ولایت‌عهدی.....
۱۹۰	مراسم ولایت‌عهدی تحمیلی.....
۱۹۴	بازی‌های سیاسی مأمون.....
۱۹۷	دو نماز پر سر و صدای حضرت رضا علیه السلام

۱۱	فهرست
۱۹۷	۱. نماز عید فطر.....
۲۰۱	۲. نماز استسقا.....
۲۰۵	شهادت حضرت رضا علیه السلام
۲۱۶	حدیث لوح.....
۲۱۷	امیرالمؤمنین و خبر شهادت حضرت رضا علیه السلام
۲۱۸	شهادت حضرت رضا در کلام امام صادق علیه السلام
۲۱۹	امام موسی بن جعفر و اخبار از شهادت حضرت رضا علیه السلام
۲۲۰	خبر شهادت حضرت رضا از زبان خود آن حضرت.....
۲۲۳	زیارت حضرت رضا علیه السلام
۲۲۳	زیارت گذشتگان و بزرگان دین.....
۲۲۴	اهمیت و نقش زیارت قبور امامان.....
۲۲۵	امتیاز زیارت حضرت رضا علیه السلام
۲۲۵	روایاتی در زیارت حضرت رضا علیه السلام
۲۲۹	متن و کیفیت زیارت حضرت رضا علیه السلام
۲۳۱	تذکری لازم به زائران.....
۲۳۵	دو زائر عارف و دل‌داده.....
۲۴۱	کتاب‌نامه.....

پیش‌گفتار

پیامبر بزرگ اسلام ﷺ بار سنگین رسالت الهی را به دوش کشید و مسئولیت خطیر پیامبری و هدایت جامعه را به خوبی انجام داد، اما اگر به همین حد بسنده می‌شد تنها مردمی خاص، هدایت شده بودند و نسلی از قید شیطان و نفس رها گردیده بودند، ولی نسبت به هدایت نسل‌های بعد و حفاظت از قرآن کریم و احکام الهی و آسمانی تضمین و اطمینانی نبود و حرکت، پیشبرد و نفوذ این پیام در جامعه با مشکلاتی رو به رو می‌گردید، بلکه عوامل گوناگون و از جمله وجود اشرار، طاغوت‌ها، قدرت‌طلبان و عوامل شیطانی در راه اکمال دین، تهدیدی فاجعه‌آمیز بود؛ از این رو خداوند بعد از پیامبر اکرم ﷺ جریانی را قرار داد که نظاره‌گر جامعه و هدایت‌آفرین باشند تا نگذارند ودایع بیت نبوت دست‌خوش زوال گردد و آن، جریان ولایت خاندان پیغمبر اکرم ﷺ است که با وجود آن‌ها دین از تحریف تحریف‌کنندگان و از نابود شدن به دست ستم‌کاران مصون ماند.

در میان آن عناصر پاک‌کی و طهارت و مظاهر امامت، از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا حضرت بقیه الله الاعظم - عجل الله فرجه الشریف -

وجود مقدسی است که کشور ایران را در جهان سربلند و شهره آفاق ساخته و آن را در پرتو وجود مقدس خود نگه‌داری نموده است و آن، کشف الائمّه و ثامن الائمه، هشتمین پیشوای شیعیان جهان، حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام است.

همو که خورشید وجودش از افق ایران و خراسان می‌درخشد و شعاع انوارش اقطار جهان را متجلی ساخته و دل‌های کاروان بشری را از چهارگوشه جهان متوجه ایران ساخته است.

امروز حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مظهر جلال آل محمد علیه السلام و محور و مدار شریعت و ولایت اهل بیت رسول الله است.

مرقد مطهر و روضه منور آن بزرگوار در این اعصار، بزرگ‌ترین پایگاه تجلی شیعه و نمایشگر علاقه‌مندی و دلدادگی شیفتگان خاندان عصمت و طهارت است؛ حرمی که در طول سال، مطاف میلیون‌ها عاشق دل‌باخته است.

در حالی که شخصیت‌های محبوب غالباً در میان قشر و طبقه‌ای مخصوص بیشتر نفوذ کرده و محبوبیت دارند امتیاز حضرت رضا علیه السلام بر همه رهبران و صاحبان مکتب‌های جهان این است که عموم طبقات، دلدادگان اویند و این حقیقتی است که با حضوری کوتاه در حرم شریف آن حضرت، قابل تصدیق است.

امروز اولین و باشکوه‌ترین اجتماعات و گردهمایی‌های شیعی در کنار قبر مطهر آن حضرت، صورت می‌گیرد؛ اجتماعاتی که در تمام جهان با چنین شور و شعف و شکلی سابقه ندارد و بزرگ‌ترین پایگاه تبلیغات اسلامی و نشر معارف الهی و اخلاق فاضله انسان‌ها به شمار می‌آید.

عالی‌ترین مرکز معنوی و توجهات قلبی به دربار الهی مرقد منور آن بزرگوار است و اگر این زیارت‌ها و نشست‌ها و ملاقات‌ها با عرفان و شناخت بیشتر از آن حضرت صورت بگیرد برکات آن‌ها مضاعف گردیده و آثار آن فوق حدّ حساب است.

کتاب حاضر گامی در راه آشنایی بیشتر با مولایمان حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام و مکتب انسان‌ساز آن بزرگوار است.

این کتاب به درخواست جناب عمده‌الاخیار آقای حاج محمد طیبی - زادالله فی توفیقاته - نگاشته شد و اکنون به اهتمام ایشان، چاپ و منتشر می‌گردد. از خداوند متعال می‌خواهم این اقدام خیر را به شرف قبول برساند، فکر نورانی و همت بلندشان را راه‌گشای دیگران قرار دهد و از این رهگذر، روح پاک والدین ایشان را به عنایات خاص حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام متنعم فرماید.

قم / حوزه علمیه

عید اضحی ۱۴۲۷

کریمی جهرمی

تولد و تبار حضرت رضا علیه السلام

پدر بزرگوار آن حضرت، امام همام حضرت ابوالحسن الکاظم موسی بن جعفر علیه السلام بود که جلالت شأن و رفعت مقام والای ایشان برای همگان آشکار است.

مادر معظمه حضرت امام رضا علیه السلام، کنیزی پرمایه، گران قدر و بزرگ منش بود. او اسم های متعدد و گوناگونی داشت مانند: نجمه، اروی، سمان، تکتُم و غیر این ها.^۱ وی نخست، کنیز حمیده، مادر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود که او را برای خویشتن، خریداری کرده بود، اما با یک رؤیا و خواب وحی گونه، وی را به فرزند خود، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بخشید.

۱. وجود اسامی و نام های مختلف و گوناگون از موضوعات رایج در همه عصرها و زمانه ها و از جمله در عصر حاضر است و می تواند علل مختلف داشته باشد که محبوبیت در محیط خانوادگی و یا محیط زندگی می تواند یکی از علل آن باشد و از جمله، ابعاد مختلف شخصیتی یک انسان موجب پدید آمدن اسم های مختلف برای وی می شود؛ در مورد کنیزان نکته ای اضافه است و آن دست به دست گشتن و به محیط های مختلف رفتن است.

آری! او در عالم رؤیا و در خواب بس شیرین دید که به حضور رسول خدا ﷺ شرفیاب شده است و پیامبر عظیم الشان به او می‌فرمایند:

يا حميدةُ هبي نجمةً لابنك موسى، فإنه سيؤلّد له منها خيرُ أهل الأرض؛

ای حمیده! نجمه را به فرزندت موسی ببخش؛ چه آن‌که به زودی فرزندی برای او از وی پدید می‌آید که بهترین اهل زمین خواهد بود.

به دنبال این رؤیای آسمانی و خواب شیرین و حیاتی و امر مطاع حضرت خاتم الانبیا ﷺ، حمیده، کنیز خود نجمه را به فرزند والا مقامش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بخشید و پس از مدّتی حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا علیه السلام از این گوهر پاک و شایسته متولد گردید.

با ولادت حضرت رضا علیه السلام، آن بانوی گران‌قدر به نام پرافتخار دیگری از سوی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سرافراز گردید و آن حجت بالغه الهی، همسر شایسته خود را «طاهره» نامیدند.^۱ بدین ترتیب، نامی بر نام‌های متعدد آن معظّمه افزوده شد و با این برنامه، طهارت و پاکی گوهر وجود او را امضا نمودند و گویا اعلام فرمودند که این بانوی والا مقام از بیت طهارت و تقوا و متعلّق به خاندان تطهیر است که مظهر طهارت و پاکی، حضرت رضا علیه السلام از او به وجود آمده است، شایسته است مادری که این

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۷.

فرزند را تحویل جهان داده طاهره نامیده شود و طهارت و پاکی‌اش زبانزد جهانیان گردد.

آری! مادران پاک و منزّه از بدی‌ها زمینه‌های مساعدی برای پیدایش فرزندان مطهر و منزّه خواهند بود، چنان‌که مادران بدسیرت، ناپاک و آلوده نوعاً فرزندان ناپاک و آلوده و فاسد به وجود می‌آورند و جان کلام این‌که نقش زنان و بانوان در ایجاد یک جامعه سالم و آبرومند و جوانانی فداکار، بزرگ‌منش و سعادتمند، قابل انکار نیست.

دوران حمل و ولادت

نجمه طاهره به حضرت رضا علیه السلام حمل پیدا کرد، اما ایام بارداری‌اش مانند دیگران نبود و حمل او به صورت عادی جلوه نمی‌کرد؛ بلکه در همان دوران، کرامات و خرق عادات از آن حضرت بروز می‌کرد که آینده بس درخشان و موقعیت والا و آسمانی او را یادآوری می‌نمود و عظمت وی را خاطر نشان می‌ساخت.

علی بن میثم از پدرش نقل می‌کند او گفته: مادرم می‌گفت: من خود شنیدم که نجمه، مادر حضرت رضا علیه السلام می‌گفت: چون به فرزندم علی [حضرت رضا علیه السلام] حمل برداشتم ثقل و سنگینی حمل را احساس نمی‌کردم، در حالت خواب، صدای تسبیح و تهلیل (سبحان الله و لا اله الا الله) و حمد و ثنای خدا را از ناحیه شکم خود می‌شنیدم و هول و هراس مرا می‌گرفت و چون بیدار می‌شدم صدایی نمی‌شنیدم. هنگام وضع حمل او را به زمین گذاشتم و او دست‌های خود را روی زمین گذاشت و سر را به سوی آسمان بلند کرد و لب‌هایش را حرکت می‌داد و گویا تکلم

می‌کرد. در این هنگام پدرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد و خطاب به من فرمود:

هَنِيئًا لَكَ يَا نَجْمَةَ كَرَامَةِ رَبِّكَ؛

این بزرگداشت پروردگار تو بر تو گوارا باد.

پس کودک را در پارچه‌ای سفید رنگ به دست پدرش دادم. حضرت وی را گرفت و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت و بعد آب فرات طلبید و سقف دهان کودک را با آن مرطوب ساخت، سپس کودک را به من برگردانید و فرمود:

خُذِيهِ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ؛^۱

کودک را بگیر که او بقیه و یادگار خداوند در سرزمین اوست.

سال ولادت آن حضرت را شیخ مفید - رضوان الله علیه - سنه ۱۴۸ هجری قمری ضبط کرده، ولی ماه ولادت مبارک امام رضا علیه السلام را متعرض نشده و آن را مسکوت عنه گذاشته است، اما در عبارت دیگران آمده که آن حضرت در روز یازدهم ماه ذی‌القعدة تولد یافته‌اند.

در ضمن، سال تولد آن بزرگوار (بنا به نقل مشهور علما و مورخان) مصادف با سال شهادت حضرت صادق علیه السلام بوده است، زیرا حضرت صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ به شهادت رسیدند و آن امام بزرگوار آرزو می‌کرد که ولادت نواده عزیز و گران‌قدر خود را درک کنند، اما به آرزوی خود نرسیدند، بدین دلیل که حضرت صادق علیه السلام در ۲۵ شوال از دنیا رفت و حضرت رضا علیه السلام در یازدهم ذی‌القعدة پا به جهان نهاد و با این حساب،

ولادت حضرت رضا علیه السلام شانزده روز بعد از شهادت امام صادق علیه السلام به وقوع پیوست و با ولادت خود مصیبت جانکاه شهادت مظلومانه جد بزرگوارش را جبران کرد و غم و اندوه بیت امامت با تولد آن حضرت به فرح و شادمانی تبدیل شد.

نام شریف و لقب مبارک

نام مقدس امام هشتم علیه السلام، علی است و همنام جد امجدش حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و نیز همنام جد بزرگوارش حضرت علی بن الحسین، زین‌العابدین علیه السلام است و کلاً چهار نفر از امامان پاک و بزرگوار شیعه، نام زیبایشان «علی» است: نخستین امام (حضرت علی علیه السلام) چهارمین امام (حضرت سجاد علیه السلام) هشتمین امام (حضرت رضا علیه السلام) و دهمین امام (حضرت علی النقی الهادی علیه السلام).

کنیه مبارک امام هشتم، «ابوالحسن» است و در میان امامان معصوم چند نفر دارای این کنیه‌اند از جمله: حضرت علی بن ابی طالب، امام چهارم حضرت علی بن الحسین زین‌العابدین، حضرت موسی بن جعفر، حضرت رضا و پنجمین شخص، حضرت هادی علیه السلام است.

آن حضرت دارای القابی است که مشهورترین آن‌ها لقب مقدس «رضا» است.

شیخ صدوق - رضوان الله علیه - با اسناد خود از سلیمان بن حفص مِرْوَزی نقل کرده که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام همواره فرزند خود، علی را به عنوان «رضا» می‌خواند و پیوسته می‌فرمود: «فرزندم، رضا را بگویند به نزد من آید، و من به فرزندم (رضا) چنین و چنان گفتم و فرزندم، رضا

برای من چنین و چنان گفت، اما هرگاه عزیز خود را مورد خطاب قرار می‌داد او را به عنوان «یا اباالحسن» خطاب می‌فرمود.^۱

این روایت شریف، حاکی از آن است که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) به لقب «رضا» بسیار عنایت داشته‌اند که همواره از فرزند خود بدین لقب زیبا یاد می‌کرده‌اند و چون لقب ویژه فرزند عزیز خود را به شدت دوست می‌داشتند، پیوسته این عنوان زیبا و لقب مقدس را به کار می‌بردند و لفظ «رضا» از زبان‌شان نمی‌افتاد. آری! در مقام خطاب به او، وی را با کنیه، که رمز تعظیم و تکریم است، یاد کرده و او را به عنوان «یا اباالحسن» خوانده و خطاب می‌فرمودند.

در این جا در مورد سر خواندن آن بزرگوار با لقب «رضا» و علت اشتها ایشان بدین عنوان بحث شده و اتفاقاً این پرسش در روایات مطرح گردیده است.

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی می‌گوید: به حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) عرض کردم: «گروهی از مخالفان شما چنین باور دارند که مأمون، پدرت را رضا نامید، زیرا از آن حضرت راضی و خشنود بود و او را شایسته ولایت عهدی می‌دید.»

حضرت جواد (علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند آنان دروغ گفتند و مرتکب گناه شدند. این خدا بود که آن حضرت را رضا نامید، چون او مورد رضا و خشنودی خداوند در آسمان، و رضا و خشنودی رسول خدا و امامان بعد از او - صلوات الله علیهم - در زمین بود.»

عرض کردم: «آیا هیچ کدام از نیاکان گذشته شما مورد رضای خدای تعالی، رسول او و امامان نبودند؟!» فرمود: «چرا!»
عرض کردم: «پس چرا در میان همه آن‌ها تنها پدر شما «رضا» نامیده شد؟!»

فرمود: «زیرا مخالفان و دشمنان آن حضرت نیز از او راضی بودند؛ همان‌گونه که دوستان و موافقان از او خشنود بودند و این حالت برای احدی از آبای آن حضرت (علیه السلام) پیش نیامد و از این رو در میان آن امامان پاک، آن حضرت به این لقب خوانده شدند.»^۱

از این روایت برداشت می‌شود که دستگاه مأمون، خلیفه عباسی از این لقب مقدس و مشهور حضرت رضا (علیه السلام) استفاده تبلیغاتی می‌کرده‌اند و در میان مردم منتشر می‌نموده‌اند که چون آن بزرگوار، مورد پسند و خشنودی مأمون بوده لذا او لقب «رضا» را به ایشان داد و این شایعه چنان بوده که بزنطی، شخصیت معروف و علاقه‌مند به حضرت رضا (علیه السلام) تصریح می‌کند که گروهی به این حرف اعتقاد دارند و خود او در مقام پرسش از این قضیه برمی‌آید و حضرت جواد (علیه السلام) سوگند یاد می‌کنند که این حرف دروغ است و گوینده آن مرتکب گناه شده است.

لقب اختصاصی و افتخارآمیز دیگر

حضرت رضا (علیه السلام) دارای القاب متعدد و مبارکی است که هر کدام به بُعدی از شخصیت وی نظر دارند:

۱. از جمله القاب مبارک حضرت علی بن موسی بن الرضا علیه السلام، «عالم آل محمد» است، این لقب از دو جهت حائز اهمیت بسیار است:

(الف) این که خاندان پیغمبر و امامان معصوم علیهم السلام همگی دارای علوم الهی، آسمانی و بی پایانند با این حال در میان همگی آنان تنها حضرت رضا علیه السلام است که به این لقب اشتها پیدا کرده و امامان دیگر را بدین لقب خوانده‌اند.

(ب) این لقب مبارک از ناحیه دو امام بزرگوار و دو پیشوای معصوم بر آن حضرت اطلاق شده است: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، پدر بزرگوار ایشان و دیگری، حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام.

محمد بن اسحاق بن موسی می‌گوید پدرم می‌گفت: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به فرزندان خود می‌فرمود:

هَذَا أَخُوكُم عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَالِمُ آلِ مُحَمَّدٍ، فَسَلُّوهُ عَنْ أَدْيَانِكُمْ وَ احْفَظُوا مَا يَقُولُ لَكُمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولُ لِي: إِنَّ عَالِمَ آلِ مُحَمَّدٍ لَفِي صُلْبِكَ وَ لَيَتَنِي أَدْرَكَتْهُ فَإِنَّهُ سَمِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛^۱

این برادران علی بن موسی عالم آل محمد است پس از او در مورد مسائل دیتان پرسش کنید و هر آنچه را که برای شما می‌گوید حفظ نمایید، زیرا من خود شنیدم پدرم جعفر بن محمد علیه السلام به من می‌گفت: به تحقیق عالم آل محمد در صلب تو است و ای کاش من او را می‌دیدم؛ چون او همانام امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۱. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۷۳.

پس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اولاً: فرزند گران قدر خود، حضرت رضا را برای فرزندان دیگر با واژه «عالم آل محمد» معرفی می‌کند و بر این اساس آنان را به دو چیز توصیه می‌نماید:

(الف) این که مسائل خود پیرامون دین را برای او مطرح کنند و از وی پرسش بنمایند؛

(ب) امر می‌کنند هر چه را که او گفت حفظ کنند و از دست ندهند.

ثانیاً: برای تأکید سخن خود درباره امام رضا علیه السلام و تثبیت مقام والا و لقب روح‌بخش آن بزرگوار می‌فرماید: من خود از پدرم شنیدم که به من می‌فرمود: عالم آل محمد در صلب توست و آن‌گاه آرزوی دیدن او را می‌کردند و در آخر، یکی از افتخارات حضرت رضا علیه السلام را هم ذکر کردند و آن همانام بودن با امیرالمؤمنین علیه السلام است و همه می‌دانیم که نام حضرت رضا، «علی» است که یادآور جدّ امجدش علی بن ابی طالب علیه السلام است.

۲. لقب دیگر آن حضرت «خیر اهل الارض» است؛ یعنی بهترین اهل زمین. این لقب افتخارآمیز از ناحیه جدّ امجدش پیامبر اکرم - صلوات الله علیه - به او داده شده و مادرش نجمه آن را در عالم رؤیا از رسول خدا شنیده است که پیش از این، جریان آن خواب را ذکر کردیم.

۳. سومین لقب آن حضرت «بقیة الله فی ارضه» است که از ناحیه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بدان مفتخر و سرافراز گردیده‌اند. آری! پس از ولادت آن بزرگوار، پدر گران قدرش در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفتند و بعد به مادرش برگردانده و فرمودند: این کودک را بگیر، زیرا او «بقیة الله» در زمین می‌باشد. این جریان را نیز در اوایل کتاب ذکر کردیم.

۴. چهارمین لقب آن بزرگوار «غوث الامة و غياثها» به معنای دادرس این امت و فریادرس آنان است، و آن حضرت از ناحیه امام صادق (علیه السلام) به این لقب مبارک مفتخر و سرافراز شده‌اند.

چنان‌که امین الاسلام طبرسی نقل کرده که یزید بن سلیط گفته است: ما قصد عمره داشتیم و به مکه می‌رفتیم. در موضعی از راه، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را دیده و عرض کردم: «این موضع برای شما معین و معلوم است؟» فرمود: «آری، آیا تو هم این موضع را خوب می‌شناسی؟» عرض کردم: «آری! من و پدرم در این مکان تو را با پدر و برادرانت ملاقات کردیم و پدرم به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! شما، همه امامان پاک هستید و مرگ چیزی است که هیچ‌کس از آن خلاصی ندارد؛ پس برای من مطلبی بفرما که به نسل بعدی برسانم و آن‌ها گمراه نشوند.»

فرمود: «این‌ها فرزندان من هستند و این [اشاره به شما کرد] سید و آقای آن‌هاست و در او حکم، فهم و سخاوتمندی است و به آنچه که مردم بدان نیاز دارند و هر چه که مورد اختلاف آن‌ها از امر دین و دنیای‌شان است معرفت دارد و در او حسن خلق است و نیکو همسایه داری می‌کند و او دری از درهای الهی است و امتیاز دیگری دارد که از همه این مطالب بهتر و برتر است.»

پدرم عرض کرد: «آن چیست؟» فرمود:

يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْهُ غَوْثَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَغِيَاثَهَا وَعِلْمَهَا وَنُورَهَا خَيْرَ مَوْلُودٍ وَخَيْرَ نَاشِئٍ...^۱

۱. إعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۱۷.

خداوند از این فرزندم [موسی] فریادرس این امت و دادرس آن‌ها و بلندای آن و نور آن و بهترین مولود و برترین نشئت‌گیرنده را متولد خواهد ساخت.

گفتنی است که نظیر این لقب برای حضرت رضا (علیه السلام) در زیارت آن حضرت از کلام امام جواد (علیه السلام) نیز آمده است:

السلامُ عَلَى غَوْثِ اللَّهِ...؛

سلام بر فریادرس بیچارگان و غمزدگان.

پنجمین لقب آن حضرت «بضعة النبی» - صلوات الله علیه - به معنای پاره تن رسول الله می‌باشد و این عنوان، از زبان پیامبر اعظم است، چنان‌که شیخ صدوق نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

سُتْدَقْنُ بَضْعَةً مِّنِّي بِخُرَاسَانَ مَا زَارَهَا مَكْرُوبٌ إِلَّا نَفَسَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ كُرْبَةً، وَ لَا مُذْنِبٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ؛^۱

به زودی پاره تن من در خراسان دفن خواهد شد هیچ غصه داری او را زیارت نمی‌کند مگر این‌که خداوند غم و اندوه او را مرتفع می‌سازد و نه هیچ گناه کاری مگر این‌که خداوند گناهان او را خواهد آمرزید.

از خود حضرت رضا (علیه السلام) روایت است که فرمود: مردی در خراسان به من گفت: یا بن رسول الله! من پیامبر را در خواب دیدم گویا به من فرمود: کَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا دُفِنَ فِي أَرْضِكُمْ بَضْعَتِي وَاسْتَحْفِظْتُمْ وَدِيعَتِي وَغُيِّبَ فِي ثِرَاكِمِ لَحْمِي؟!؛

چه می‌کنید آن زمانی که پاره تن من در سرزمین شما مدفون شود و حفظ و دیعه من به عهده شما بیفتد و گوشت من در خاک شما پنهان گردد؟

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۳.

حضرت در پاسخ او فرمود:

أَنَا الْمَدْفُونُ فِي أَرْضِكُمْ، وَأَنَا بَضْعَةٌ مِنْ نَبِيِّكُمْ، وَأَنَا الْوَدِيعَةُ
وَاللَّحْمُ؛^۱

منم که در سرزمین شما دفن می‌شوم و منم بضعة پیامبر و منم ودیعه و گوشت بدن او.

در این جا دو نکته شایان ذکر است:

۱. پیامبر عنوان «بضعه» را درباره دو نفر به کار برده‌اند: یکی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که رسول خدا در آن حدیث معروف فرمود: «فاطمة بضعة منی» و دیگری حضرت رضا علیه السلام، چنان‌که در این روایت ملاحظه شد.
۲. عنوان بضعة پیامبر برای حضرت رضا، هم در لسان پیامبر آمده و هم از زبان خود امام هشتم علیه السلام نقل شده است.

عرفان و عبادت حضرت رضا علیه السلام

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام همچون اجداد طیبین و طاهرینش در دریای بیکران معرفت الله و شوق به ذات لایزال الهی غرق بودند. او خدای تعالی را ولی النعم واقعی می‌دانست و همه نعمت‌ها را به حق تعالی نسبت می‌داد و چشم امیدش تنها به ذات اقدس خداوند بود.

دعاهای آن حضرت، بازگوکننده عرفان ناب و دست‌نخورده آن بزرگوار است که در این مجال مختصر، مواردی را یادآور می‌شویم:

۱. فضل بن شاذان می‌گوید، شنیدم حضرت رضا علیه السلام در دعای خود می‌گفتند:

سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ، وَأَتَقَنَ مَا صَنَعَ بِحِكْمَتِهِ، وَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ بِعِلْمِهِ. سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛^۱

منزه است کسی که مخلوقات و موجودات را با قدرت خود آفریده و

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۹ و المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۲۸۳.

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۸۵.

هر آنچه را که ساخته به حکمت خود آن را با اتقان و استحکام بنا کرده است و هر کدام از آن مخلوقات و مصنوعاتش را با علم خود در موضع مناسب خویش قرار داده است.

منزه است خدایی که خیانت چشم‌ها و آنچه را که سینه‌ها آن را پنهان و پوشیده می‌دارند می‌بیند و همانند او چیزی نیست و او شنوای بیناست.

به راستی که در این جملات فوق‌العاده نورانی، عالی‌ترین رموز توحید و خداشناسی به کار رفته، خلقت همه مخلوقات را به خداوند نسبت داده و استقلال ذات حق تعالی در خلق را مورد نظر و اشاره قرار داده‌اند و خالقیت مطلقه خداوندی را گوشزد می‌نمایند و نیز به اتقان و استواری موجودات و کافه مظاهر آفرینش، توجه فرموده و اذهان و افکار مردم را به اتقان صنع توجه می‌دهند تا هیچ‌گونه زمینه‌ای برای چون و چرا، در این همه مظاهر شگفت‌انگیز صنع الهی باقی نگذاشته است.

و آن‌گاه علم بی‌منتهای خداوند را مورد سخن قرار داده و اذهان و اندیشه‌های روشن‌بینان و صاحب‌نظران را به این موضوع بزرگ ملتفت ساخته و بیان می‌دارند که با این علم بی‌انتهای هرچه از مظاهر و ابزار عالم وجود، را که می‌نگریم همه و همه را در جای مناسب خود قرار داده و هیچ چیزی به چشم نمی‌خورد که بتوان گفت این، در مکان خود واقع نشده و اگر در موضع و محل دیگری بود بهتر بود.

و در ادامه، از علم الهی سخن می‌گویند که او به جزئیات اعمال انسان‌ها حتی به یک اشاره ابرو و یک خیانت مختصر چشم به صورت ایماء و اشاره هم توجه دارد و البته او شنوا و بیناست.

امام رضا (ع) مجذوب خلق و آفرینش الهی به معنای مصدري آن، که خود عمل ذات لایزالش و نیز قدرت اوست، می‌باشد و دلدادۀ اتقان در صنع الهی، حکمت و علم پروردگار بزرگ است؛ انسانی که همه جهان هستی را نشئت گرفته از اراده حتمی و تخلف‌ناپذیر الهی می‌داند و ریزه‌کاری‌های جهان وجود را مولود حکمت و علم خدا می‌شمارد و قدرت باهره و قاهرۀ خداوند در دلش تجلی کرده و علم الهی تمام وجودش را تسخیر نموده و حرکات خائنانۀ چشم‌ها و تصمیمات تو درتوی دل‌های مردم را مشمول علم الهی می‌داند و با ملاحظه این جهات، طبعاً او در ذات لایزال الهی فانی محض بوده است.

۲. شیخ صدوق از احمد بن موسی بن سعد نقل می‌کند که او گفته:

من با حضرت ابوالحسن الرضا (ع) در طواف بودم، چون به مقابل «رکن یمانی» رسیدیم همان‌جا ایستاد؛ دست‌ها را بالا آورد و گفت:

يا الله يا وليّ العافية، و يا خالق العافية، و يا رازق العافية، و المنعم بالعافية، و المَنَّانُ بالعافية، و الْمُتَفَضِّلُ بالعافية عَلَيَّ و عَلَى جميع خَلْقِكَ يا رحمن الدنيا والآخرة و رحيمهما صَلَّ على محمدٍ، و ارزُقنا العافية، و دوام العافية، و تمام العافية، و شكر العافية في الدنيا والآخرة يا أرحم الراحمين؛^۱

خداوندا! ای ولی عافیت و ای آفریننده عافیت و ای روزی دهنده عافیت به انسان و انعام‌کننده عافیت و منت گذارنده به سبب عافیت و

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶.

ای که با عافیت بر من و بر همه خلق خود تفضل می کنی! ای رحمان و رحیم در دنیا و آخرت! بر محمد و آل محمد درود فرست و عافیت و دوام آن و تمام و کمال عافیت و شکرگزاری عافیت را در دنیا و آخرت روزی ما کن! ای مهربان ترین مهربانان!

۳. از حضرت رضا (ع) پرسش شد که کم ترین مراحل معرفت چیست؟ در پاسخ فرمود:

الإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، وَلَا شَبَهَ لَهُ، وَلَا نَظِيرَ لَهُ، وَإِنَّهُ قَدِيمٌ مُّثَبَّتٌ
مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ، وَإِنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛^۱

اقرار داشتن به این که خدایی جز او نیست و شبه و نظیری برای او نخواهد بود و این که او قدیم و ثابت است؛ موجودی است که هرگز فنا و فقدان ندارد و به درستی که هیچ چیزی همانند او نمی باشد.

۴. مردی بر آن بزرگوار وارد شد و گفت: «دلیل این که عالم حادث است چیست؟» فرمود:

أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكُنْ نَفْسَكَ وَلَا كَوْنَكَ
مَنْ هُوَ مِثْلُكَ؛^۲

تو خودت قبلاً نبودی سپس وجود یافتی و تو به طور قطع می دانی که خودت، خودت را به وجود نیاوردی و نه این که کسی که او هم مانند تو [عاجز و ناتوان] است، تو را آفریده باشد.

۵. حسن بن علی الوشا می گوید: از حضرت ابوالحسن الرضا (ع)

پرسیدم: «آیا خداوند، امور را به بندگان و گذار فرموده؟ [که خود دیگر دخل و تصرفی نداشته باشد؟]»
فرمود:

اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ؛

خداوند قدرتمندتر است که این کار را بکند [مگر قدرتش ضعیف شده که خود کنار بنشیند و کار را به دیگران واگذارد؟!]

عرض کردم: «آیا بندگان را بر معاصی و گناهان مجبور کرده است؟ [که به هنگام گناه از خود اراده و اختیاری نداشته باشند]»
فرمود:

اللَّهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ؛

خداوند عادل تر و حکیم تر از آن است که چنین کاری کند [اگر آن ها را مجبور بر گناه ساخته باشد و بی اختیار باشند بعد هم خداوند آنان را عذاب کند، این نه با عدل الهی همخوانی دارد نه با حکمت او]

سپس فرمود: خدای عزوجل می فرماید:

يَا بَنَ آدَمَ أَنَا أَوْلَىٰ بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَوْلَىٰ بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي،
عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ؛^۱

ای فرزند آدم! من به کارهای خوب تو از تو شایسته ترم و تو به اعمال بدت از من سزاوارتری، با قوتی که من در تو قرار دادم معصیت کردی.

۶. وقتی حضرت رضا (ع) طواف می کردند مردی در همان حال عرض کرد: «به من بگوئید که جواد چه کسی است؟ [صاحب جود کیست؟]»

۱. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۲۸۷.

۱. همان، ص ۲۸۹.

حضرت فرمود: برای سخن تو دو صورت و وجه است [جواد در مورد مخلوق، و جواد در مورد خالق]:

فَإِنْ كُنْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْمَخْلُوقِ فَإِنَّ الْجَوَادَ هُوَ الَّذِي يُؤَدِّي مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَإِنْ تَكُنْ تَعْنِي الْخَالِقَ فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أَعْطَى وَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ مَنَعَ، إِنْ أَعْطَى عَبْدًا أَعْطَاهُ مَا لَيْسَ لَهُ، وَإِنْ مَنَعَ مَنَعَ مَا لَيْسَ لَهُ؛^۱ اکنون اگر پرسش تو از جواد، در مورد مخلوق است پس [بدان که] جواد آن کسی است که آنچه خداوند بر او واجب و فرض گردانیده ادا کند و بپردازد و اگر نظرت به جواد در مورد خالق است پس خداوند جواد است اگر عطا کند و او جواد است اگر چه منع کند و ندهد؛ [زیرا] اگر به عبدی عطا کند چیزی را به او عطا کرده که برای او و از آن او نبوده است و اگر منع کند و ندهد، چیزی را منع کرده که از آن او نبوده یعنی از آن خداوند متعال بوده است.

۷. عبدالسلام بن صالح هروی (ابوالصلت) می‌گوید: «در ایامی که حضرت رضا (علیه السلام) در سرخس تحت نظر بودند وقتی که زندان بان آمادگی امام برای دیدار اشخاص را اعلان کرده بود، با استیذان قبلی مشرف شدم. به هنگام ورود حضرت رضا (علیه السلام) را دیدم که در جایگاه نمازشان در حال تفکر نشسته‌اند. عرض کردم: یابن رسول الله! این چیست که مردم از شما نقل و حکایت می‌کنند؟» فرمود: «چه مطلبی؟» عرض کردم: «می‌گویند شما ادعا دارید که مردم بندگان شمایند!» حضرت فرمود:

اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ شَاهِدٌ

بَأْتِي لَمْ أَقُلْ ذَلِكَ قَطُّ، وَلَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي قَالَهُ قَطُّ، وَأَنْتَ الْعَالَمُ بِمَا لَنَا مِنَ الْمَظَالِمِ عِنْدَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَإِنَّ هَذِهِ مِنْهَا؛

خداوند! ای آفریننده آسمان‌ها و زمین، ای که دانای به ناپیدا و پیدایی، تو شاهی که من هرگز چنین چیزی نگفته‌ام و نه شنیده‌ام که احدی از آباء من هرگز چنین چیزی را گفته باشد و تو به آن ظلم‌هایی که به ما در نزد این امت رفته عالم و آگاهی و این هم یکی از آن‌ها [که چنین تهمت بزرگی به من زده‌اند!]

سپس رو به من کرده و فرمودند: «ای عبدالسلام! اگر مردم همه عبید و بندگان ما هستند، چنان‌که از زبان ما حکایت کرده‌اند، پس ما بردگان خود را از چه کسی می‌خریم؟ [از کسانی که خود بنده ما هستند؟] عرض کردم: «ای زاده پیامبر! درست فرمودید.» سپس فرمود: «ای عبدالسلام! آیا تو هم مانند دیگران ولایتی را که خداوند برای ما قرار داده و واجب گردانیده، انکار داری؟!»

عرض کردم: «به خدا پناه می‌برم از انکار آن، بلکه من به ولایت شما مقرر می‌باشم.»^۱

بنگرید که آن حضرت از شنیدن این نسبت دروغ، چگونه برآشفته شدند و به دربار خدا ابتهال کردند و این را هم یکی از ظلم‌های بی‌حسابی قلمداد کردند که بر وی و خاندانشان وارد شده و بعد هم استدلال نمودند که ما خود بردگان را می‌خریم اگر همه، عبید مایند پس ما از چه کسی آن‌ها را خریداری می‌کنیم؟!

صلوات و درود بی پایان خداوند بر روح مطهر آن ولی اعظم خدا که این چنین به مراحل اعلای یقین به ذات مقدس خداوند و حکمت و علم و قدرت او دست یافته و علاوه بر این مشکل ترین مسائل قضا و قدر، جبر و تخیر و جزا و عقاب را با این بیان سلیس و روان تشریح می کنند؛ انسان های سرگردان در باب مبدأ و معاد را راهنمایی نموده و غبار شبهه ها و تردیدها را از لوح ضمیر و صفحه خاطر و اندیشه آنان می زداید.

دعاهای آن بزرگوار و ارشادات اعتقادی و پاسخ پرسش های عقیدتی که در خلال این چند روایت ملاحظه شد از نفیس ترین ذخایر علوم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است که به وسیله، عالم آل محمد حضرت رضا علیه السلام تحت اختیار انسان ها قرار گرفته است و نه تنها نسل هم عصر با امام علیه السلام از این نکته های دقیق آسمانی و درس های آموزنده و حیات بخش بهره مند شدند بلکه نسل معاصر نیز بعد از طی قرن های متمادی از این سخنان نغز و پرمحتوا بهره مند می گردند و نیز نسل های بعد و آتی در امتداد زمان از این بیانات شیوا، عمیق و ریشه دار برخوردار خواهند شد و با معارف ناب، دست نخورده و صد در صد خالص و مقتبس از وحی الهی آشنا خواهند گردید.

از مظاهر بزرگ عرفان آن بزرگوار این است که حوادث و عوارض سهمگین و وحشت زای جوئی، آسمانی و زمینی، که همه مردم را مضطرب و وحشت زده می ساخت در آن حضرت به ویژه در حالت نماز، سجده و عبادت کمترین اثری نداشت.

سلیمان جعفری می گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: «بادی وزیدن گرفت و من در حال سجده بودم، هر کسی جایی را می طلبید و من در حال سجده

اصرار و التماس و دعا می کردم و در حضور پروردگار، الحاح و ابتهال می نمودم تا هنگامی که آن باد ساکن شد و آرامش یافت».^۱

کلمات تکان دهنده آن حضرت در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از دعاهای شریفه که سید بن طاووس اعلی الله مقامه نقل کرده دعایی در مورد دفع شدائد و مشکلات است و این دعا را حضرت رضا علیه السلام به یونس بن بکیر تعلیم کرده اند که او از آن حضرت درخواست دعایی کرده که در شدائد آن را بخواند و بدان متوسل گردد و امام علیه السلام دعای مزبور را به او آموخته اند، از جمله فقرات آن که به حق تکان دهنده است و آدمی را منقلب می سازد این جملات است:

اللَّهُمَّ فَإِنِّي أُوْفِي وَأَشْهَدُ وَأُقِرُّ وَلَا أَنْكُرُ، وَلَا أَجْحَدُ، وَأُسَرُّ وَأُعْلِنُ وَ أَظْهَرُ وَأُبْطِنُ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَنْ عَلِيًّا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَوَارِثُ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ، عِلْمُ الدِّينِ، وَمُبِيرُ الْمُشْرِكِينَ وَ مُمَيِّزُ الْمُتَنَافِقِينَ، وَمَجَاهِدُ الْمَارِقِينَ، وَ إِمَامِي وَ حُجَّتِي وَ عُرْوَتِي وَ صِرَاطِي وَ دَلِيلِي وَ حُجَّتِي^۲، وَ مَنْ لَا أَتَّقُ بِأَعْمَالِي وَ لَوْ ذَكَتْ، وَ لَا أَرَاهَا مُنْجِيَةً لِي وَ لَوْ صَلَّحْتُ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْإِثْمَامِ بِهِ، وَ الْإِقْرَارِ بِفَضَائِلِهِ وَ الْقَبُولِ مِنْ حَمَلَتِهَا وَ التَّسْلِيمِ بِرَوَاتِهَا، وَ أَقْرُّ بِأَوْصِيَائِهِ مِنْ أَبْنَائِهِ أُمَّةً وَ حُجَجاً وَ أَدْلَةً وَ سُرَجاً وَ أَعْلَاماً وَ مَنَاراً، وَ سَادَةً وَ

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۷.

۲. کلمه «حجَّتی» در این جا تکرار شده و احتمال می رود که یکی از این دو «محجَّتی» بوده به معنای مسیر روشن من.

أَبْرَارًا، وَأُوْمِنُ بَسِرِّهِمْ وَظَاهِرِهِمْ وَبَاطِنِهِمْ وَشَاهِدِهِمْ وَغَائِبِهِمْ وَحَيِّهِمْ وَمَيِّتِهِمْ لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ وَلَا اِرْتِيَابَ...^۱

بار خدایا! من [به پیمان با تو] وفا می‌کنم و شهادت می‌دهم و اقرار نموده و انکار و جحد نمی‌کنم و اعلان و اظهار کرده و در باطن خود می‌پرورانم که تو خدایی و خدایی جز تو نیست؛ تو که یگانه و تنهایی و شریکی از برای تو نمی‌باشد و محمد بنده تو و فرستاده تو است درود خدا بر او باد، و علی امیرمؤمنان و آقای اوصیاء و وارث علم انبیاء، پرچم برافراشته دین و نابودکننده مشرکان و جداکننده منافقان [از مؤمنان] و جهادکننده با خارج شدگان از محور ولایت است و او امام من و حجت من و دستگیره نجات من و راه من و دلیل و حجت^۲ من است و او کسی است که من به اعمال خودم هرچند بسیار پاک باشد وثوق و اعتمادی ندارم و آن اعمالم را هر چند شایسته باشد عامل نجات خود نمی‌دانم مگر با ولایت او و اقتداء به او و اقرار به فضائل و مناقب او و پذیرش حاملان آن فضایل و تسلیم در برابر راویان آن.

و در مورد اوصیاء، از فرزندان او اقرار می‌کنم که آنان امامان، حجت‌ها، دلیل‌ها، مشعل‌ها و پرچم‌های هدایت و نقطه‌های مرتفع و نورانی و سروران و نیکوکارانند و من به سرّ و جهر آن‌ها و ظاهر و باطن، حاضر و غائب و زنده و درگذشته آن‌ها ایمان دارم، هیچ شک و ریبی در آن نیست...

به راستی که درس عالی امام شناسی و شناخت امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را

۱. مهج الدعوات، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

۲. احتمالاً این کلمه در اصل محجّتی بوده که به معنای طریق روشن من است.

باید از این جملات بسیار نورانی و جذّاب فرا گرفت. مقامات رفیع و بلند پایه، حضرت علی (علیه السلام) در این عبارات و القاب و در این واژه‌های بس زیبا به خوبی جلوه گر شده است.

آری! به فرموده حضرت رضا (علیه السلام) جدّ امجد او حضرت علی (علیه السلام) دارای این مقامات، کمالات، فضایل و منقبت‌های عالی و نورانی است:

۱. امیر مؤمنان. ۲. سید اوصیاء. ۳. وارث علم انبیاء. ۴. عَلم دین.
۵. نابودکننده مشرکین. ۶. ممیّز منافقین از مؤمنین. ۷. جهادکننده با مارقین.
۸. امام و حجت. ۹. دستگیره نجات. ۱۰. راه منحصر. ۱۱. دلیل راه.
۱۲. حجت «یا محجّة»

و اوج فضایل و مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که حضرت رضا (علیه السلام) می‌فرمایند:

او کسی است که من هیچ گونه اعتمادی به اعمال خود ندارم هر چند که آن اعمال، پاک و پاکیزه باشند و آن را منجی و رهایی بخش خود نمی‌دانم هر چند که اعمالی شایسته باشد مگر به ولایت او و اقتدا به حضرت او و اقرار به فضایل او و پذیرفتن حاملان آن فضایل و تسلیم بی‌چون و چرا در برابر راویان آن‌ها.

و چه کسی می‌تواند چنین شناخت بالا و آبرومندانه‌ای از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشته باشد که حضرت رضا - صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه - داشته‌اند؟

کلام امام (علیه السلام) در مورد حضرت زهرا (علیه السلام)

سید بن طاووس - رضوان الله علیه - نقل می‌کند که مردی از اولاد

برامکه خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام عرضه داشت: «نظر شما درباره ابوبکر چیست؟» حضرت فرمود:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر.

پرسش کننده، اصرار ورزید که حضرت پاسخ بدهند؛ از این رو حضرت رضا علیه السلام در جواب فرمود:

كانت لنا أمٌ صالحةٌ ماتت و هي عليهما ساخطَةٌ و لم يأتنا بعد موتها
خبرٌ أنّها رَضِيَتْ عنهما؛^۱

برای ما مادری شایسته و بزرگوار بود، او از دنیا رفت در حالی که از آن دو نفر خشمگین بود و بعد از وفات ایشان هم خبری به ما نرسیده که آن حضرت از آنان راضی و خشنود شده باشد.

این نقل بسیار ارزنده، قابل توجه و در خور اعتماد است. اولاً: از پاسخ نخستین امام رضا علیه السلام به خوبی برداشت می شود که ایشان در مقام طفره رفتن از جواب بوده اند و شاید شرایط و ظروفی بوده که نمی خواستند به سرعت پاسخ بدهند و چه بسا پاسخی که می دادند (و بالاخره هم چنین کردند) خوشایند حاضران نبوده و اگر بنا بر این باشد که مطلب آن چنان که هست، پاسخ داده نشود پس همان بهتر که با ادای ذکر و وردی، انسان خود را از بند جواب رها کند.

از دیدگاه ما جواب اول، به نوعی اظهار مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام طاهره است که بعد از سالیان سال هنوز نمی توان مظلومیت او را بیان کرد چون بیان ظلم آن ها بیان مظلومیت فاطمه بود.

اما اصرار سائل موجب شد که حضرت رضا علیه السلام پرده از روی سر نهانی برداشته و از مقام بلند، رتبه رفیع و شأن والای حضرت زهرا علیها السلام و جنایت ظالمان به او، سخن بگویند.

و به راستی این جمله مبارک، چقدر جالب است: «كانت لنا أمٌ صالحة»، برای ما مادری شایسته، اهل صلاح، مظهر ایمان و تقوا و تجسم پاکی بود، تمام این مطالب در کلمه «صالحه» که امام رضا علیه السلام درباره مادرشان به کار برده اند، نهفته است.

این کلمه مفاخره آمیز است و گویا حجت بالغه الهی، حضرت رضا علیه السلام با ذکر این جمله به داشتن چنین مادری مباهات می کنند و از این که از فرزندان او هستند، احساس افتخار و شرف می نمایند.

سپس در ادامه می فرمایند که مادر بزرگوار ما از دنیا رفت در حالی که هنگام وفات، از آن دو نفر خاص، ناراحت و غضبناک بود و بعد از وفات آن مکرمه خبری به ما نرسیده که از آن دو راضی شده باشد.

این بهترین احتجاج و کوبنده ترین استدلال است که خشم و غضب حضرت زهرا علیها السلام بر آن دو از مسلمات است و بر این حالت از دنیا رفتند و از عالم آخرت هم کسی نیامده که خبر بیاورد حضرت از آن دو راضی و خشنود شده باشند؛ بنابراین آنان اکنون هم مورد غضب و نفرین آن بانوی مکرمه بهشتی می باشند.

و این جمله، حاکی از منتهای ظلم این دو، بر آن سیده عالمیان است، چنان که حاکی از نهایت مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام طاهره است که این چنین غضب آلود و خشمگین از دنیا رفتند.

عبادات حضرت رضا (ع)

از منابع تاریخی و کتاب‌های سیره و شرح حال ائمه طاهرين برداشت می‌شود که حضرت رضا (ع) «کثیر العبادة» بوده و پیوسته به عبادت پروردگار اشتغال داشته‌اند. اکنون به هر یک از عبادات آن بزرگوار اشاره‌ای می‌کنیم:

۱. نماز

نکات و مطالب مختلفی در مورد کثرت نماز آن بزرگوار و اهتمام حضرتش به نماز نقل شده است. عبدالسلام بن صالح هروی گوید: من به در خانه‌ای که حضرت رضا در سرخس در آن زندانی بودند، رفتم و از زندانیان اجازه ملاقات خواستم، او گفت: «اکنون راهی ندارد.» گفتم: «چرا؟» پاسخ داد: «برای این‌که او چه بسا در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند تنها ساعتی از نزدیکی‌های وسط روز و قبل از زوال ظهر و هنگام زرد شدن آفتاب [نزدیکی غروب] امکان دارد؛ زیرا در این اوقات در مصالای خود نشسته و با خدا مناجات می‌کند.» و من خواستم که در همین اوقات اجازه ملاقات بدهد و شرفیاب شدم...^۱

ابراهیم بن موسی قزّاز^۲ که در مسجد حضرت رضا (ع) در خراسان امامت می‌کرد می‌گوید: در مورد چیزی که از حضرت رضا (ع) طلب کرده

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲. قزّاز به معنای ابریشم‌فروش است.

بودم مبالغه نموده و اصرار ورزیدم پس آن حضرت برای استقبال بعضی از آل ابی طالب بیرون رفتند، در این هنگام وقت نماز فرا رسید و حضرت به طرف قصری که در آن نواحی بود، رفته و زیر درختی در نزدیکی آن قصر فرود آمدند و من هم با آن حضرت بودم و شخص دیگری با ما نبود؛ پس فرمود: «اذان بگو!» عرض کردم: «صبر کنیم تا اصحاب و دوستانمان به ما برسند.» حضرت فرمود:

غَفَرَ اللَّهُ لَكَ، لَا تُؤَخِّرَنَّ الصَّلَاةَ عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا إِلَى آخِرِ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عَلَّةٍ، عَلَيْكَ أَوَّلُ الْوَقْتِ؛

خداوند تو را بیامرزد! نماز را بدون علت و عذری از اول وقت آن به آخر وقت تأخیر مینداز و آن را در اول وقت، آغاز کن.

از این رو من اذان گفتم و نماز به جا آوردیم.

بعد عرض کردم: «یابن رسول الله! مدّت آن وعده‌ای که به من دادی طول کشید و من نیازمندم، کار و اشتغال شما زیاد است و برای من ممکن و میسر نیست که هر وقت بخواهم از شما درخواست کنم. حضرت رضا (ع) زمین را با تازیانه خود به شدت خراشید و آن‌گاه به آن قسمت از زمین دست زد و شمشیر از طلا را بیرون آورد و به من داد و فرمود: «این را بگیر؛ خداوند در آن برای تو برکت دهد و از آن سود ببر و آنچه را دیدی کتمان کن.» ابراهیم می‌گوید: «پس خداوند چنان برکتی به من داد که در خراسان چیزی را که قیمتش هفتاد هزار اشرفی بود خریدم و غنی‌ترین افراد امثال خودم در آن جا گردیدم.»^۱

۱. قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸.

۲. قرائت قرآن

یکی از عبادات مورد توجّه کامل حضرت رضا (ع)، قرائت قرآن کریم بود که سخت بدان اهتمام داشتند.

اربلی نقل کرده که ابراهیم بن عباس گفته: تمام سخنان آن حضرت و پاسخ‌هایی که به سؤال‌ها می‌دادند همه انتزاع و اقتباس از قرآن مجید بود و آن حضرت قرآن را در هر سه روز ختم می‌کرد و می‌فرمود: اگر تصمیم گرفته و اراده می‌کردم که در کمتر از سه روز ختم کنم چنین می‌کردم؛

لَكُنِّي مَا مَرَرْتُ بِآيَةٍ قَطُّ إِلَّا فَكَّرْتُ فِيهَا وَ فِي أَيِّ شَيْءٍ أُنْزِلَتْ وَ فِي أَيِّ وَقْتٍ، فَلِذَلِكَ صِرْتُ أَخْتِمُ فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ^۱

ولی من هرگز به آیه‌ای نمی‌رسم و مرور نمی‌کنم مگر این‌که در آن فکر و اندیشه می‌کنم و این‌که آن آیه درباره چه موضوعی نازل شده و در چه زمانی نازل گردیده است. به همین دلیل قرآن را در هر سه شبانه روز ختم می‌کنم.

شیخ طوسی - رضوان الله علیه - از ابوالحسن برادر دعبل نقل کرده که من و برادرم دعبل در سال ۱۹۸ به سوی حضرت رضا (ع) کوچ کردیم و تا پایان سال ۲۰۰ هم چنان در آنجا ماندیم و بعد به عزم رفتن به قم بیرون آمدیم و حضرت یک پیراهن از خز سبز رنگ به او دادند و نیز انگشتری که نگین آن عقیق بود و مقداری از درهم‌هایی که اسم مبارک آن حضرت بر

۱. شیخ صدوق، امالی، ص ۳۹۲.

آن‌ها زده شده بود برای دعبل آوردند، و به او مرحمت نموده و به او فرمودند:

أَحْتَفِظُ بِهَذَا الْقَمِيصِ فَقَدْ صَلَّيْتُ فِيهِ أَلْفَ لَيْلَةٍ أَلْفَ رَكْعَةٍ، وَ خَتَمْتُ فِيهِ الْقُرْآنَ أَلْفَ خَتْمَةٍ^۱

این پیراهن را کاملاً حفاظت کن، زیرا من هزار شب [هر شبی] هزار رکعت نماز در آن خوانده‌ام و هزار مرتبه در آن ختم قرآن کرده‌ام.

۳. دعا

از جمله عبادات پروردگار، دعا و نیایش است و حضرت رضا (ع) به دعا نیز عنایت داشته‌اند و شاهد آن دعاهایی است که به مناسبت‌های مختلف از آن حضرت رسیده و یا به اشخاصی تعلیم داده‌اند و اکنون نیز نمونه‌های مختصری را ذکر می‌کنیم:

(الف) رئیس محدثان شیعه، از ابراهیم بن ابی البلاد و او از عمویش نقل می‌کند که حضرت رضا (ع) خواندند:

يَا مَنْ دَلَّنِي عَلَى نَفْسِيهِ وَ دَلَّلَ قَلْبِي بِتَصَدِيقِهِ أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَ الْإِيمَانَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ^۲

ای خدایی که خودت مرا بر ذات مقدس خود دلالت فرمودی و قلب مرا به تصدیق خودت رام کردی، از تو درخواست امن و امان در دنیا و آخرت را دارم.

۱. همان، ص ۲۳۰.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۷۹.

ب) مرحوم کفعمی - رضوان الله علیه - در ضمن دعا‌های امامان می‌گویند: «اللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا رِزْقَ رِضْوَانِكَ»، یعنی این دعا متعلق به حضرت رضا (علیه السلام) است:

اللّٰهُمَّ اَعْطِنِي الْهُدَى، وَ تَبَتَّنِي عَلَيْهِ اَمْنًا اَمِّنَ مِنْ لَخَوْفٍ عَلَيْهِ، وَ لَاحْزَنٍ، وَ لَا جَزَعَ إِنَّكَ اَهْلُ التَّقْوَى وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ؛^۱

بار خدایا! هدایت خود را به من عطا کن و مرا بر آن ثابت و استوار بدار و مرا در حال امن قرار ده، امن کسی که ترسی بر او نیست و اندوه و بی‌تابی ندارد چه آن‌که تو ای خدا اهل تقوایی [شایسته‌ای که بندگان تقوای تو را پیشه کنند] و اهل مغفرتی و شایسته‌ای که گناهان بندگان را بیامری.

ج) مرحوم سید بن طاووس - رضوان الله علیه - در مهج الدعوات بابی را با عنوان: «ذکر ما نختاره من ادعیه مولانا علی بن موسی الرضا (علیه السلام)» آورده، یعنی این باب مخصوص دعا‌های مولایمان حضرت رضا (علیه السلام) است که ما آن را انتخاب می‌کنیم. ما پیش‌تر، قسمت‌هایی از بعضی دعا‌های آن حضرت را اشاره کردیم.

۴. روزه

از عبادات مهم و مؤثر در اسلام، روزه گرفتن است که ریاضت معنوی بندگان خداست و حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به این عبادت نیز اهتمام می‌ورزیدند، چنان‌که ابراهیم بن عباس در شرح حالات آن سید ابرار می‌گوید: «روزه‌داری او بسیار بود و روزه سه روز در هر ماه از او ترک

۱. مصباح کفعمی، ص ۳۰۵.

نمی‌شد و می‌فرمود: سه روز روزه گرفتن در هر ماه معادل با روزه گرفتن همه دهر است.^۱

و این کلام مبارک حضرت رضا (علیه السلام) ممکن است ناظر به این آیه کریمه باشد که می‌فرماید:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا﴾؛^۲

هرکس کار نیکی را انجام داد خداوند ده برابر آن به او عطا خواهد فرمود.

بنابراین سه روز روزه در هر ماه اگر ضرب در ده شود سی روز می‌شود و در نتیجه با تکرار برنامه سه روز در هر ماه، همه ایام سال و همه عمر خود را روزه داشته است.

و اگر مقصود از «دهر» همه عمر دنیا باشد این دیگر فضل و رحمتی است که با معیارهای آدمی قابل محاسبه نیست.

۵. شب زنده‌داری

از عبادات بسیار بزرگ، بیداری در قسمتی از شب و اشتغال به بندگی خدا در آن فرصت عالی و مغتنم است که در آیات متعددی از قرآن کریم بدان ترغیب شده و روایات بسیاری در این خصوص وارد گردیده است.

حضرت امام رضا (علیه السلام) به این عبادت بزرگ که در حقیقت خلوت کردن

۱. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲. انعام، آیه ۱۶۰.

با خدا و انس گرفتن با ذات لایزال اوست بسیار اهمیت می‌دادند و بدان پای‌بند بودند.

در خبر ابراهیم بن عباس آمده که می‌گوید:

كَانَ قَلِيلَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ كَثِيرَ السَّهْرِ، يَحْيَى أَكْثَرَ لَيْلِيهِ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى الصُّبْحِ؛^۱

آن بزرگوار کم می‌خوابید و بسیار شب بیدار بود و اکثر شب‌ها از آغاز شب تا به صبح، شب‌زنده‌داری می‌کردند.

شیراوی شافعی در مورد آن حضرت می‌گوید: «ایشان شب‌ها وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند، مقداری می‌خوابید سپس برمی‌خاست، وضو می‌گرفت و دوباره نماز می‌خواند و می‌خوابید و همین برنامه را تا طلوع خورشید ادامه می‌داد.»

و بعد نقل می‌کند که بعضی از جماعت، بستگان و اصحاب او گفته‌اند: هرگز آن حضرت را ندیدیم جز این‌که فرموده خداوند به یادمان آمد که می‌فرماید:

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾^۲؛

متّقین و پرهیزکاران کمی از شب را می‌خوابند.

۶. حج و عمره

از دیگر عبادت‌های مهم در اسلام «حج و عمره» است که در قرآن کریم

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۴.

۲. ذاریات، آیه ۱۷ والاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۵۶.

از آن سخن به میان آمده و اهل بیت عصمت و پیرامون آن سخن‌ها گفته‌اند.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از رهگذر این عبادت بزرگ نیز، به ذات لایزال خداوند متعال تقرب می‌یافته‌اند و گاهی از آن بزرگوار کیفیات و حالاتی در خلال این عمل یا بعد از پایان آن دیده شده که حاکی از اهمیت ویژه این اعمال و برنامه‌ها نزد آن حضرت و نیز بیانگر تأثیر خاص این مناسک مخصوص در روح مبارک ایشان می‌باشد.

موسی بن سلام می‌گوید: حضرت رضا علیه السلام عمره به جا آوردند و چون با بیت وداع کردند، به سوی باب حنّاطین آمدند تا از آن در خارج شوند. در این هنگام در صحن مسجد و پشت کعبه ایستاده دست‌ها را بلند نموده و دعا کردند، سپس به سوی ما توجّه کرده و فرمودند: چه مکان خوبی است که به وسیله آن درخواست حاجت می‌شود؛ نماز در آن، برتر از شصت سال [یا ماه] نماز در غیر آن است و هنگامی که به نزدیک در رسیدند گفتند:

اللّٰهُمَّ إِنِّي خَرَجْتُ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ؛^۱

خداوند! من با ایمان به این‌که خدایی جز تو نیست از این‌جا بیرون رفتم.

نیز ابراهیم بن ابی محمود می‌گوید: حضرت رضا علیه السلام را دیدم که با بیت وداع می‌کرد، چون خواست از درب مسجد خارج شود به سجده افتاد، سپس برخاست و رو به قبله کرده و گفت:

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷ و ۱۸.

اللَّهُمَّ إِنِّي أُنْقِلِبُ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛^۱

بار خدا یا! من بر عهد و پیمان شهادت به وحدانیت تو از این جا می روم
و برمی گردم.

و ما در بحث عرفان حضرت رضا علیه السلام دعایی را ذکر کردیم که آن
حضرت هنگامی که در طواف، محاذی رکن یمانی شدند قرائت فرمودند.
این روایات حاکی از آن هستند که اولاً: آن بزرگوار، اعمال و مناسک
حج و عمره را به جا می آورده اند و ثانیاً: این اعمال و مناسک را مقرون با
اذکار و اوراد خاصه و با دعا، نیایش و یاد خداوند انجام داده و با کمال توجه
و متتهای تضرع و ابتهاج، به پایان می رساندند.

اخلاق کریمه حضرت رضا علیه السلام

در مورد اخلاق حضرت رضا علیه السلام، مطالب و نکاتی نقل شده که بسیار
ظریف و افتخارآمیز است و دنیای امروز که دم از آزادی و حقوق بشر و
امثال آن می زند باید به آن امام بزرگوار و برنامه های اخلاقی او پناه بیاورد.

ظرایف اخلاقی امام

ابراهیم بن عباس که با آن حضرت معاصر بوده اخلاق والای آن امام
بزرگوار را به صورت اجمال اما بسیار عالی و دلپسند بیان کرده و ستوده
است او می گوید:

ما رأيتُ أبا الحسنِ الرضا علیه السلام جفاً أحداً بكلمةٍ [بكلام]، و لا رأيتُهُ
قَطَعَ على أحدٍ كلامه حتى يفرغ منه، و ما ردَّ أحداً عن حاجةٍ يقدِّرُ
عليها، و لا مدَّ رجله بين يدي جليسٍ له قطُّ، و لا اتكى بين يدي
جليسٍ له قطُّ و لا رأيتُهُ شتمَ أحداً من موالیه و ممالیکه قطُّ و لا
رأيتُهُ تغلَّ و لا رأيتُهُ يقهقه في ضحكِهِ قطُّ، بل كان ضحكُهُ التبسم، و
كان إذا خلا و نصبَ مائدته أجلسَ معه على مائدته ممالیکه و

موالیه حتی البوّاب و السائِس (و كان لا یزال قلیلاً النوم باللیل، کثیر السهر یحیی أكثر لبالیه من أولها الی الصبح، و کان کثیر الصیام، فلا یفوتہ صیام ثلاثه اَیام فی الشهر، و یقول: ذلك صومُ الدهر) و کان کثیر المعروف و الصدقة فی السرّ، و أكثر ذلك یكون منه فی اللیالی المظلمة فَمِنْ رَءَمَ أَنَّهُ رَأَى مِثْلَهُ فِی فَضْلِهِ فَلَا تُصَدَّقُ.^۱

در این عبارات به چهارده برجستگی از اخلاق و سیره حضرت رضا (علیه السلام) اشاره شده است:

۱. هرگز ندیدم کسی را با سخن خود آزرده کند و برنجاند.
۲. هرگز ندیدم حرف کسی را قطع کند؛ بلکه صبر می نمود تا آن شخص از سخن گفتن فراغت پیدا کرده و کلام او پایان یابد؛ «آن گاه اگر می خواستند سخنی بگویند می گفتند».
۳. هرگز تقاضای حاجت مندی را - تا جایی که برایش مقدور بود - ردّ نمی کرد [بلکه حاجتش را برآورده می کرد و درخواست او را انجام می داد].
۴. هرگز پای خود را در جلو کسی که با وی نشسته بود دراز نمی کرد.
۵. در برابر کسی که با وی نشسته بود هرگز تکیه نمی داد [تا این حد در برابر همنشینان و حاضران مجلس خود رعایت ادب می نمود].
۶. هرگز ندیدم به احدی از بردگان و غلامان خود بدگویی کند.
۷. ندیدم آن بزرگوار آب دهان خود را دور افکند.
۸. هرگز ندیدم خنده صدا دار کند و صدایش را به فقهه بلند نماید.
۹. خنده آن حضرت به صورت تبسم بود.

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۴.

۱۰. هنگامی که خلوت می فرمود و سفره غذا برایشان انداخته می شد غلامان و آزاد شدگان خود را بر سر سفره می نشانید و حتی دربان خانه و نیز متکفل امور حیوانات منزل را هم فرا می خواند و کنار سفره خود جای می داد.

۱۱ و ۱۲. شب زنده داری و روزه داری که قبلاً از زبان ابراهیم بن عباس بیان شد.

۱۳. آن حضرت بسیار احسان می کرد و پنهانی صدقه می داد.

۱۴. بیشتر صدقات او در شب های تار بود.

بعد می گوید: پس اگر کسی گمان کند که مانند آن حضرت را در فضل دیده است، او را تصدیق نکنید.

تفصیل اخلاق آن حضرت

۱. انتخاب غذا برای مستمندان

از معمر بن خلّاد روایت شده: «هنگامی که حضرت رضا (علیه السلام) غذا میل می کرد کاسه بزرگی نزدیک سفره می گذاشت و از هر طعامی که در سفره بود از بهترین قسمت های آن مقداری برمی داشت و در آن کاسه می گذاشت، آن گاه امر می کرد که آن را بر مساکین و مستمندان بخشش کنند سپس این آیه را تلاوت می کردند: ﴿فَلَا أَفْتَحَمَ الْعَبَّةَ﴾.^۱

حاصل معنای این آیه شریفه با ضمیمه قبل و بعدش این است که این انسانی که راه خیر و شر را به او نمایانیدیم پس به سختی وارد آن راه دشوار

۱. بلد، آیه ۱۱.

و سخت نگردید و آن گردنه را نپیمود و چه می‌دانی که گردنه و راه دشوار چیست؟ آزاد کردن برده‌ای یا غذا دادن در روز گرسنگی به یتیمی از خویشاوندان یا مستمندی خاک نشین؟

بعد حضرت رضا علیه السلام می‌فرمود: خداوند می‌دانست که هر انسانی قدرت آزاد کردن بنده را ندارد، از این‌رو برای آنان راهی به سوی بهشت قرار داد؛ یعنی در مقابل آزاد کردن بنده، طعام دادن به یتیمان و مستمندان را قرار داد.^۱ که هر کس بتواند از این راه و به وسیله آن به سوی بهشت راه بیابد.

۲. جود و عطای امام رضا علیه السلام

آن بزرگوار دستی دهنده و دلی بخشنده داشت؛ سائلان را همواره راضی و خشنود می‌ساخت که با دل مسرور و شادمان از او جدا می‌شدند.

یعقوب بن اسحاق نوبختی می‌گوید: مردی به حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام گذشت و عرض کرد: «به اندازه مروت و مردانگی خویش به من عطا کن!» حضرت فرمود: «این در توان من نیست.» او گفت: «به اندازه مروت و مردانگی من به من عطا کن.» فرمود: «اکنون آری.» سپس فرمود: «ای غلام! دوист دینار به او بده.»^۲

آری! اگر امام رضا علیه السلام می‌خواست به اندازه مردانگی خود به او عطا کند

۱. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۹۷ و الانوار البهیمة، ص ۱۹۴.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۰.

تمام زندگی خود را هم کم می‌دانست بلکه اگر شهر یا مملکتی را هم در اختیار داشت آن را نیز چیزی به شمار نمی‌آورد، زیرا مروت و شخصیت والای او با جهانی برابری می‌کرد.

ایامی که در خراسان بودند روز عرفه‌ای فرا رسید و آن حضرت تمام مالش را در آن روز در میان فقرا و مستمندان تقسیم کرد و به آن‌ها عطا فرمود. فضل بن سهل گفت: «این کار، مغرم و زیانکاری است!» فرمود: «نه بلکه آن مغنم و اکتساب نفع است.» و سپس جمله‌ای بسیار جالب و جاویدان فرمود و آن این است:

لَا تَعْدَنَّ مَغْرَمًا مَا يَتَّعِيَتْ بِهِ أَجْرًا^۱

چیزی که به وسیله آن اجر و پاداش الهی را به وسیله آن طلب می‌کنی غرامت و زیان مپندار.

۳. احسان با حفظ آبروی حاجت‌خواه

شیخ کلینی رحمه الله از الیسع بن حمزه نقل کرده که گفته: من در مجلس امام رضا علیه السلام بودم و با آن حضرت سخن می‌گفتم و عده زیادی بر آن حضرت گرد آمده بودند و از مسائل حلال و حرام از او پرسش می‌کردند. ناگهان مردی بلند قامت و گندم‌گون وارد شد و عرض کرد: «سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! من مردی از دوستان تو و از دوستان پدران تو و اجداد تو علیهم السلام می‌باشم، از حج برمی‌گردم و مخارج خود را گم کرده‌ام و چیزی که حتی خود را به یک منزل برسانم ندارم، اکنون اگر می‌شود به من کمک کنید تا به

۱. همان، ص ۳۶۱.

شهرم برسّم و وقتی به شهر خود رسیدم همان مقداری که به من لطف می‌کنید از طرف شما صدقه می‌دهم؛ زیرا خداوند به من نعمت داده و من فقیر و مستحق صدقه نیستم.»

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: «بنشین! خدا تو را رحمت کند.» و بعد رو به مردم کرده با آنان سخن گفت تا آن‌که پراکنده شدند و فقط من و سلیمان جعفری و خیشمه در کنار امام (علیه السلام) باقی ماندیم. در این هنگام حضرت فرمود: «آیا به من رخصت می‌دهید که داخل شوم [یعنی به اندرون حجره روم؟]» سلیمان گفت: «خدا کار تو را به مقصد برساند.» حضرت برخاست و داخل حجره شد و ساعتی ماند بعد بیرون آمد، در را بست و دست مبارک را از بالای در بیرون آورد و فرمود: «آن خراسانی کجاست؟» او عرض کرد: «من حاضرم.»

حضرت فرمود: «این دویست اشرفی را بگیر و برای مخارجت از آن استفاده کن و بدان تبرک بجو، از جانب من هم صدقه مده و بیرون رو که من تو را نبینم و تو هم مرا نبینی.» آن‌گاه بیرون آمد.

سلیمان عرضه داشت: «جان من فدایت! عطای فراوانی به او کردی و درباره او رحم فرمودی، چرا روی مبارک را از وی پوشاندی؟» فرمود: «از ترس این‌که مبدا آثار ذلت سؤال و درخواستی که من آن را برآورده کردم در چهره‌اش ببینم. آیا حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نشنیده‌ای که فرموده: [احسان] پنهان‌کننده صدقه، معادل با هفتاد حج است و افشاکننده بدی مخذول است [نصرت و لطف خدا از او گرفته خواهد شد] و مخفی‌کننده آن آمرزیده خواهد شد. آیا کلام بعضی از کسانی که در دوران‌های گذشته می‌زیسته‌اند را نشنیده‌ای؟!

مَتَى آتِيهِ يَوْمًا لَا طَلَبَ حَاجَةً رَجَعْتُ إِلَى أَهْلِي وَ وَجْهِي بِمَاءِهِ^۱
و مقصود از این شعر این است که شخص مورد مدح و ثنای من کسی است که اگر روزی برای حاجت و درخواستی به نزد او روم، در حالی به سوی اهل و بستگانم برمی‌گردم که آبروی من به جای خود باقی باشد [و به طور کلی طوری رفتار می‌کند که به ذلت و خواری سؤال، گرفتار نمی‌شوم در حالی که بسیاری از افراد برای برآوردن حاجت انسان، آبرو و شخصیت او را ضایع می‌کنند].

۴. ابونواس و حضرت رضا (علیه السلام)

روزی ابونواس شاعر، حضرت رضا (علیه السلام) را دید که سوار بر استری بود و از نزد مأمون باز می‌گشت. پیش آمد و به امام رضا (علیه السلام) نزدیک شد، سلام کرد و عرضه داشت: «ای پسر رسول خدا! اشعاری درباره شما گفته‌ام و دوست دارم که آن را از زبان من بشنوی.» فرمود: «اشعار خود را بیاور.» ابونواس شروع به خواندن اشعار خویش کرد:

مُطَهَّرُونَ نَقِيَّاتٌ ثِيَابُهُمْ تَجْرِي الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ أَيْنَمَا ذُكِرُوا
مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسِيهِ فَمَا لَهُ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخِرُ
فَأَنْتُمْ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَعِنْدَكُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ مَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ

انسان‌های مطهّری که جامه‌هایشان پاک و پاکیزه است، به هر کجا نام شریفشان به میان آید صلوات و درود بر آنان روانه می‌شود.

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۳ و ۲۴ و مناقب، ج ۴، ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

کسی که به هنگام ذکر نسب، رشته انتسابش به علی علیه السلام نمی‌رسد پس برای او از روزگار گذشته و قدیم افتخاری نبوده است؛

پس شما ای خاندان پیغمبر! ملأ اعلی و خلق برترید و علم کتاب و دانش آنچه را که سوره‌های قرآن به ارمغان آورده، نزد شماست.

حضرت فرمود: «اشعاری برای ما گفته‌ای که احدی بر تو در آن سبقت نگرفته است.» سپس فرمود: «ای غلام! آیا از مخارج ما چیزی در نزد تو هست؟» عرض کرد: «سیصد دینار.» فرمود: «آن را به ابونواس بده.» سپس فرمود: «شاید این را کم بشمرد. ای غلام! بیا و این استر را نیز برای او ببر.»^۱ این‌گونه برخورد محترمانه با اشخاص و این چنین ارج نهادن به شخصیت افراد از اخلاق کریمه و از مکرمات‌های اخلاقی خاندان پیغمبر، به ویژه حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام است.

نخست، هنر او را ستودند و از شعر او در حدّ عالی ستایش فرمودند تا اگر بعد و جهی به او می‌دهند برای او گوارا و شیرین باشد و تصوّر نکند لطفی که به او کردند چیزی از مقوله صدقه و کمک به فقیر است؛ بلکه احساس کند و نزد خود بگوید که این لطف امام در برابر کار ظریف من است، عملم را پسندیدند، هنرم را بزرگ شمردند و ارج نهادند و این وجه هم در همان رابطه است.

و آن‌گاه از غلام می‌پرسند از مخارج ما چیزی هست؟ و او می‌گوید سیصد دینار و حضرت امر می‌کنند که یک‌جا همه را به ابونواس بدهند، بدون این‌که چیزی برای خود از آن ذخیره کنند و شگفت‌انگیزتر آن‌که به

تصوّر این‌که شاید ابونواس عطای سیصد دیناری امام را کم بشمارد دستور می‌دهند که استر حضرت را هم که مرکب آبرومند خود آن بزرگوار است، به او پیش‌کش کنند تا او با دلی شاد و خاطری مبتهج و مسرور از آن‌جا به خانه‌اش رهسپار گردد.

۵. حفظ کرامت انسانی

شخصی به نام غفاری می‌گوید: مردی از آل ابی رافع^۱ حقّ مالی بر من داشت و مصرانه از من مطالبه نمود و مردم هم او را یاری می‌کردند. من که با این مشکل، مواجه شدم به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و نماز صبح را خواندم، سپس به سوی حضرت رضا علیه السلام رفتم و آن زمان، حضرت در عریض بود. نزدیکی منزل آن حضرت که رسیدم، امام علیه السلام را سوار بر الاغی دیدم که پیراهن و ردایی پوشیده و بیرون آمده‌اند، چون نظرم بر آن حضرت افتاد از ایشان شرم کردم که وضع خود را به وی بگویم. هنگامی که به من رسیدند ایستاده و بر من نظر افکندند. پس از سلام، عرض کردم: «خداوند مرا فدای شما کند! فلان شخص که دوستدار و دلدادۀ شماست حقّی بر من دارد و به همه گفته و مرا مفتضح ساخته است - تصوّر من این بود که حضرت آن شخص را امر می‌کند که مرا رها کند و جریان را دنبال ننماید -» فرمود: «این‌جا باش تا برگردم.» من در آن‌جا ماندم تا این‌که نماز مغرب را هم خواندم و چون روزه‌دار بودم کم کم می‌خواستم برگردم که ناگهان دیدم حضرت آمدند و مردم اطراف او را فرا گرفته‌اند و سائلان و

اربابان حاجت هم آنجا نشسته بودند و آن بزرگوار به آنان صدقه می داد و کمک می کرد. بالاخره رفتند و وارد خانه شدند سپس بیرون آمده و مرا خواستند. من برخاستم و بر آن حضرت وارد شدم. امام نشست و من هم نشستم و با آن بزرگوار در مورد ابن المسیب که امیر مدینه بود سخن می گفتم و من بسیاری از اوقات در مورد او با امام رضا علیه السلام گفت و گو می کردم.

چون این مطالب به پایان رسید فرمود: «گمان نمی کنم که هنوز افطار کرده باشی.» عرض کردم: «نه!» پس امر فرمود برای من طعام آوردند و پیش رویم گذاشتند و غلام خود را امر فرمود که با من غذا بخورد. چون از صرف غذا فارغ شدیم به من فرمود: «وساده [تُشک] را بالا بزن و آنچه را در زیر آن است بردار.» من وساده را بالا زدم و دیدم دینارهایی در زیر آن است، برداشتم و در آستین خود جای دادم. حضرت چهار نفر غلام خود را امر فرمود که همراه من بیایند و مرا به منزل برسانند. من عرض کردم: «جانم به فدایتان! پلیس شب گرد و مأمور ابن المسیب مرا می بیند و متوجه می شود که غلامان تو با من هستند. [و ممکن است مشکل ساز باشد]» حضرت فرمود: «درست می گویی.» و به غلامان امر کرد که هر جا من به آن ها گفتم برگردید، باز گردند.

چون به نزدیکی های منزل رسیدم و دیگر ترس و نگرانی ای نبود به آن ها گفتم که برگردند و آنان برگشتند و خود وارد منزل شدم و چراغ طلبیدم و به آن دینارها نگاه کردم دیدم ۴۸ دینار بود در حالی که طلب آن مرد از من بیست و هشت دینار بود؛ در میان آن دینارها، یک دینار بسیار روشن و چشم گیر بود که من از آن بسیار خوشم آمد و بر آن به صورت

روشن نقش شده بود: حق آن مرد بیست و هشت دینار است و مابقی آن برای خودت باشد. من دقیقاً نمی دانستم که مقدار طلب او این است و سپاس خدای رب العالمین که ولی خود را عزیز و سرافراز گردانیده است.^۱ در این جریان بیندیشیم و بنگریم که حضرت رضا علیه السلام در تکریم انسان ها چگونه اهتمام می ورزید:

اول این که: نه تنها درخواست و سؤال او را رد نکرد، بلکه بسیار صمیمانه به او فرمود: این جا باش تا من برگردم و طبعاً کاری داشته اند که می بایست دنبال آن می رفتند.

دیگر این که: چون برگشتند و به داخل خانه رفتند آن شخص را طلبیده و کنار خود جای دادند.

سوم این که: از افطار کردن یا نکردن او با بیان مخصوص استفسار فرمودند.

چهارم آن که: برای او دستور طعام دادند.

پنجم: برای این که از خوردن شرم نکند غلام خود را فرمودند که با او هم غذا شود.

ششم این که: وجه و مبلغ پول را با دست خود به او ندادند که نکند احساس شرمندگی کند، بلکه به او فرمودند از زیر «وساده» بردارد.

هفتم این که: چهار نفر از غلامان خود را امر فرمود که در معیت او بروند و وی را همراهی کنند.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۸۷ و ۴۸۸.

هشتم آن‌که: طبق میل او حضرت دستور دادند که هر جا او دستور داد از همان جا بازگردید.

نهم آن‌که: مقدار حقّ دیگران را که به خوبی و دقیق نمی‌دانسته حضرت این را هم یادآوری فرمودند.

دهم آن‌که: پولی بیشتر از مقدار بدهی او لطف کردند یعنی تقریباً دو برابر حقی که به گردنش بود به او مرحمت فرمودند تا علاوه بر پرداخت دین، مقداری هم برای شخص خودش باشد و در حوائج روزمره خود صرف بنماید.

این‌ها ظریفی است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام برای حفظ کرامت انسانی و بزرگداشت یک انسان، اعمال کرده است و اوج ادب و کمالات نفسانی خویشان را با اجرای این برنامه‌ها ارائه فرمودند.

۶. تواضع شگفت‌انگیز آن حضرت

از مکرمت‌های اخلاقی آن بزرگوار، فروتنی و تواضع او با بندگان خدا به ویژه با طبقات ضعیف جامعه بود. و اینک این موارد را نمونه می‌آوریم:

۱. مردی از اهل بلخ می‌گوید: من در سفر حضرت رضا علیه السلام به خراسان با وی همراه بودم. روزی امر فرمود که سفره را بیندازند و همه غلامان و آزاد شدگان از سیاه‌چردگان و غیر آن‌ها را در کنار آن سفره جمع کرد. من عرض کردم: «جانم به فدایتان! خوب بود برای این‌ها سفره‌ای جدا قرار می‌دادی!» حضرت این پیشنهاد را نپسندید و فرمود:

مه إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَاحِدٌ، وَ الْأُمُّ وَاحِدَةٌ، وَ الْأَبُّ وَاحِدٌ، وَ الْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ؛^۱

خاموش باش! به تحقیق پروردگار ما تبارک و تعالی یکی است، و مادر همه ما یکی است [حوا] و پدر همه ما یکی است [حضرت آدم] و جزا و پاداش هم که به اعمال است.

۲. میهمانی بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد و تا مقداری از شب با حضرت گفت‌وگو می‌کرد، در این اثنا چراغ، مشکلی پیدا کرد و خراب شد. آن مرد دست آورد که چراغ را اصلاح کند؛ حضرت رضا علیه السلام او را ممانعت کرد و خود سبقت گرفت و آن را درست کرد؛ سپس فرمود:

إِنَّا قَوْمٌ لَا نَسْتَخْدِمُ أَضْيَافَنَا؛^۲

ما گروهی هستیم که مهمان را به کار نمی‌گماریم.

۳. مردی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: «والله که بر روی زمین کسی نیست که شرافت پدری و خانوادگی‌اش از تو بهتر باشد.» حضرت فرمود: «تقوا، آنان را شرف داده و طاعت خداوند، آن‌ها را بهره‌مند ساخته است.» پس شخص دیگری عرض کرد: «والله که تو بهترین مایی.» فرمود: «سوگند مخور! بهتر از من آن کسی است که تقوای او برای خداوند بیشتر و نسبت به خداوند فرمانبردارتر باشد، به خدا سوگند این آیه کریمه نسخ نشده است:

﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾؛^۳

۱. بحارالانوار، ج ۴۹، به نقل از کافی.

۲. کافی، ج ۶، ص ۲۸۳.

۳. حجرات، آیه ۱۳ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۷.

ما شما را گروه گروه قرار دادیم تا شناخته شوید و گرمی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

۴. محدث جلیل ابن شهر آشوب نقل می‌کند که موسی بن سیار گفت: من با حضرت رضا (ع) بودم و آن حضرت نزدیک به دیوارهای طوس رسیده بود که صدای شیون و ناله‌ای شنیدیم، از پی آن صدا رفتیم. ناگاه به جنازه‌ای برخورد کردیم. تا نگاهم به جنازه افتاد دیدم آقایم [حضرت رضا] پا از رکاب بیرون کرده و از اسب پیاده شد و به سوی جنازه رفت، او را بلند کرد و خود را به آن جنازه چسبانید. سپس به من روی کرد و فرمود: «ای موسی بن سیار! هر که جنازه دوستی از دوستان ما را مشایعت کند از گناهان خود بیرون رود مانند روزی که از مادر متولد شده و هیچ گناهی بر او نیست...»

هنگامی که جنازه را نزدیک قبر بر زمین نهادند، آقایم حضرت رضا (ع) به طرف میت رفت و مردم را کنار زد تا خود را به جنازه رسانید؛ پس دست بر سینه او نهاد و فرمود: «ای فلان پسر فلان! بشارت باد تو را به بهشت. بعد از این ساعت، وحشت و ترسی برای تو نیست.»

من عرض کردم: «فدای تو گردم! آیا این شخص مرده را می‌شناسی و حال آن‌که به خدا سوگند تا به حال این بقعه زمین را ندیده و به این جا نیامده بودید؟» فرمود:

یا موسی بن سیار! اَمَا عَلِمْتَ اَنَا مَعَاشِرَ الْأَثَمَةِ تُعَرِّضُ عَلَيْنَا أَعْمَالُ شِيعَتِنَا صَبَاحًا وَ مَسَاءً، فَمَا كَانَ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي أَعْمَالِهِمْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى الصَّفْحَ لِصَاحِبِهِ، وَ مَا كَانَ مِنَ الْعُلُوِّ سَأَلْنَا اللَّهَ الشُّكْرَ لِصَاحِبِهِ؛^۱

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۱.

آیا ندانستی که اعمال شیعیان ما در هر صبح و شام بر ما عرضه می‌شود؟ پس اگر تقصیری در اعمال آنان دیدیم از خدا می‌خواهیم که عفو کند و اگر کار خوب دیدیم از خداوند، شکر آن را مسئلت می‌کنیم؛ یعنی دعا می‌کنیم که خداوند در برابر آن پاداش نیک عطا فرماید.

۷. تجلی حُسن خُلق پیامبر (ع)

آن بزرگوار، مظهر اخلاق آسمانی و بس زیبای پیامبر اکرم (ع) بود و گاهی به هنگام اعمال اخلاق کریمه و حسن برخورد خود، به آیات مربوط به اخلاق مطهر پیامبر، تمسک کرده و آن را قرائت می‌کردند.

علامه رجالی مرحوم مامقانی - رضوان الله علیه - در ترجمه محمد بن خالد نقل می‌کند که صفوان گفته است: از حضرت رضا (ع) برای محمد بن خالد، اذن ملاقات خواستم. ضمناً این مطلب را هم به آن حضرت گوشزد کردم که این شخص، قائل به این امر [امامت حضرت رضا (ع)] نیست ولی خود گفته است: «به خدا سوگند! من این ملاقات را از آن جهت می‌خواهم که هر چه امام رضا امر فرمود به آن، تن در دهم و بپذیرم.» حضرت فرمود: «او را بیاور! من او را به حضور امام بردم. چون مشرف شد عرض کرد: «جانم فدای شما خلاف‌کاری‌هایی کرده‌ام و بر نفس خود بدی نمودم!»

صفوان می‌گوید: «به گمان دیگران مقصود او از این جمله، حضرت بود و این‌که رعایت آن بزرگوار و موقعیت امامت وی را نکرده است.» و بعد گفت: «و اینک از آنچه از من سر زده به دربار الهی استغفار می‌کنم و آرزوی غفران دارم و دوست دارم که عذر مرا بپذیری و مرا نسبت به آنچه از من سر زده ببخشی و آن‌ها را نادیده بگیری!»

حضرت فرمود: «آری می‌پذیرم و اگر قبول نکنم سخن و عقیده این (اشاره به صفوان) و یارانش را باطل گردانیده و از بین برده‌ام که این‌ها معتقد به امامت من می‌باشند و مصداق سخن دیگران (یعنی مخالفان امامت) خواهد شد. خدای تعالی به پیامبر خود می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۱

و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند پس آن‌ها را ببخش و برای آن‌ها آموزش بطلب و با آنان مشورت کن.

آن‌گاه از خالد در مورد پدرش سؤال کردند. او عرض کرد که پدرم از دنیا رفت. حضرت رضا (علیه السلام) برای وی طلب مغفرت و آموزش کردند.^۲

۸. نامه امام رضا به فرزند خود و سفارش مستمندان به او

بزنطی می‌گوید: من نامه‌ای را که حضرت رضا (علیه السلام) برای فرزندش امام جواد (علیه السلام) از خراسان به مدینه نوشته بود قرائت کردم و متن آن این بود:

«به من خبر رسیده هنگامی که سوار می‌شوی [و عزم بیرون رفتن داری] غلامان، تو را از در کوچک منزل، بیرون می‌برند و این موضوع، ناشی از بخل آن‌هاست که مبادا کسی از ناحیه تو به خیری برسد؛ پس من به حقی که بر تو دارم سوگندت می‌دهم که ورود و خروج تو جز از در بزرگ نباشد و هنگامی که قصد بیرون رفتن داشتی و سوار شدی مقداری طلا و

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۱۲.

نقره را با خود داشته باش و هیچ‌کس از تو سؤال و درخواست نکند مگر این‌که به او عطا کنی و اگر کسی از عموهایت چیزی را از تو در خواست کرد پس کمتر از پنجاه دینار به او ندهی و دادن بیشتر از این با توسل و اگر کسی از عمه‌هایت از تو درخواست نمود کمتر از بیست و پنج دینار ندهی و اگر بخواهی می‌توانی زیاده‌تر از این هم بدهی.

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ يَرْفَعَكَ اللَّهُ فَأَنْفِقْ، وَلَا تَخْشَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ إِقْتَارًا؛^۱

فرزندم من می‌خواهم که خداوند مقام تو را بالا ببرد پس انفاق کن و از خداوندی که صاحب عرش است بیم تنگدستی و فقر و فاقه نداشته باش.

۹. نامه دیگری از حضرت رضا به امام جواد (علیه السلام)

محمد بن عیسی بن زیاد می‌گوید: من در دیوان صاحب بن عبّاد بودم و دیدم که مکتوبی را استنساخ می‌کردند پرسیدم چیست؟ گفتند: نامه حضرت رضاست که از خراسان به فرزندش نوشته است. از آنان درخواست کردم به من بدهند (تا ببینم) و آنان نامه را به من دادند. دیدم نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

أَبْقَاكَ اللَّهُ طَوِيلًا، وَأَعَاذَكَ مِنْ عَدُوِّكَ يَا وَلَدِي فِدَاكَ أَبُوكَ...؛

خداوند تو را برای مدت طولانی باقی بدارد و تو را از شر دشمنت پناه دهد، ای فرزند من! پدرت به فدای تو!

در حیات و سلامت و استواری خویش، [وضع] اموال خود را برای تو

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸.

روشن ساختم (که چه مقدار است و این که آن را در راه خدا صرف کنی) به امید این که خداوند تو را بر اثر احسانی که به نزدیکان و به غلامان و دلدادگان موسی و جعفر - رضی الله علیهما - [علیهما السلام] می کنی به رشد و ترقی و مقامات عالیه نائل گرداند.

و اما سعیده^۱ پس او زنی است که در بخشش های خود دارای اراده ای

۱. در رجال کشی آمده که حضرت رضا علیه السلام فرمود: سعیده کنیز حضرت صادق علیه السلام بوده و از اهل فضل به شمار می رفته و هر چه را از امام صادق علیه السلام شنیده بود فرا گرفته و می دانست. نسخه ای از وصیت رسول خدا نزد او بود و حضرت صادق علیه السلام به او فرمودند: «از خداوندی که تو را در این دنیا با من آشنا کرد می خواهم که در بهشت تو را به همسری من در آورد.»

او در نزدیکی خانه امام صادق علیه السلام بود و دیده نمی شد مگر در مسجد النبی که مشغول سلام کردن به پیامبر بود یا به سوی مکه می رفت و یا از مکه بازگشت می نمود و آخر سخن او این بود که: «قد رضینا الثواب و امّا العقاب»؛ ما به ثواب الهی خوشنودیم و از کیفر و عذاب او در امانیم.

ولی شیخ طوسی رحمه الله در رجال خود، سعیده را در باب اصحاب حضرت کاظم علیه السلام آورده است؛ چنانچه مرحوم کلینی رحمه الله در کافی، ج ۵، ص ۵۵۵، در باب نوادر، حدیث ۴ از یونس بن یعقوب از سعیده نقل می کند که گفته است حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر) مرا به سوی زنی از آل زبیر فرستاد تا او را ببینم؛ زیرا حضرت می خواست با او ازدواج کند. من رفتم و او را دیدم. حضرت با او ازدواج کرد و تا پایان عمر امام کاظم علیه السلام با آن حضرت بود. این حدیث حاکی از آن است که حضرت به او اعتماد داشته اند که او را فرستادند تا آن زن زبیری را ببیند و پسند کند.

اکنون ممکن است سعیده جاریه حضرت صادق باشد و امکان دارد این بانویی باشد که از اصحاب امام کاظم علیه السلام به شمار می آمده که البته تعبیری که در نامه حضرت رضا شده بیشتر با اولی سازگار است ولی با توجه به این که نامه از حضرت رضا به حضرت جواد است مناسب این است که سعیده بانویی باشد که از اصحاب امام کاظم (پدر حضرت رضا) بوده است.

مرحوم مامقانی در رجال خود ج ۳، ص ۸۰ فرموده است: «من بعید نمی دانم که هر دو یکی باشند» و بنا بر احتمالی که ایشان داده (و بعید هم به نظر نمی آید) سعیده یاد شده در نامه امام رضا کاملاً مشخص می شود و تردیدی باقی نمی ماند.

قوی، راستی و درستی و دقت نظر است؛ تصرفاتی که او دارد مانند برنامه آنچه که در دست تو است نیست، و آنچه در اختیار اوست از شمول این حکم خارج است.^۱

خداوند می فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾؛^۲

کسیست که [با انفاق خود] به خداوند، قرض نیکویی دهد تا خداوند آن را برای او چند برابر کند؟

و فرموده است:

﴿لِيُثَبِّتَ دُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾؛^۳

کسی که امکانات وسیعی دارد باید از آن امکانات وسیع خود انفاق کند و کسی که تنگدست است از آنچه که خدا به او داده انفاق نماید.

و خداوند بسیار بر تو وسعت داده ای فرزندم! پدرت فدای تو باد! کارها را از من پنهان مدار تا به بهره کامل خود از امور برسی. و السلام.^۴

۱. مقصود از جمله «لیس ذلک کذلک» در عبارت امام علیه السلام روشن نیست و علامه مجلسی هم در بحارالانوار به کلی بیانی راجع به این حدیث ندارند و احتمال دارد که هنگام استنساخ این نامه چیزی از عبارت ساقط شده باشد که این مشکل را به وجود آورده است و آنچه در تفسیر آن در متن آوردیم استظهاری است که بعد از تأمل فراوان و گفت وگوهای مکرر با بزرگانی به آن رسیدیم.

۲. بقره، آیه ۲۴۵.

۳. طلاق، آیه ۷.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۲ و بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۳.

میراث جاویدان حضرت رضا علیه السلام

چهل حدیث از حضرت رضا علیه السلام

کلمات شریف و سخنان نورانی و سازنده حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از ذخایر بزرگ اسلامی است که هر کدام دارای ظرافتی خاص و طراوتی مخصوص بوده و برای انسانی که در جست و جوی کمال و نیل به مقامات عالی انسانی است، بهترین راه گشا به شمار می رود. و اینک بخشی از سخنان زیبا و کلمات دلنشین آن حضرت را یادآور می شویم:

۱. شیخ صدوق - رضوان الله علیه - می گوید: از سخنان مشهور آن حضرت این است:

الصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرُقٌ إِلَى الْكِبَائِرِ، وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ يَخَفْهُ فِي الْكَثِيرِ، وَ لَوْ لَمْ يُخَوِّفِ اللَّهُ النَّاسَ بِجَنَّةٍ وَ نَارٍ لَكَانَ الْوَاجِبُ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ لَا يَعْصُوهُ لَتَفَضَّلَهُ عَلَيْهِمْ وَ إِحْسَانُهُ إِلَيْهِمْ، وَ مَا بَدَأَهُمْ بِهِ مِنْ إِنْعَامِهِ الَّذِي مَا اسْتَحَقُّوهُ؛^۱

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۰.

گناهان صغیره، راه‌هایی به سوی کبائر و گناهان بزرگ‌اند و کسی که در گناه کم و کوچک، از خداوند نه‌راسید در گناه فراوان نیز خوفی از او در دل نخواهد داشت. و اگر خداوند مردم را به وسیله بهشت و دوزخ نمی‌ترسانید به طور قطع لازم بود مردم او را اطاعت کرده و نافرمانی ننمایند؛ زیرا تفضل، بخشش و احسان خداوند بر آنان و این‌که درباره آنان آغاز به انعام کرده، الطافی است که استحقاق آن را نداشتند؛ همه این موارد نشانِ وجوب بندگی و اطاعت انسان از خدا و منع روی آوردن او به سوی عصیان پروردگار است.

این کلام شریف در باب تحذیر و منع مردم از آلودگی به گناهان صغیره است و رهنمودی بسیار عالی می‌باشد و آنان را متوجه می‌سازد که گناه کم و کوچک، راه را به سوی گناهان بسیار و بزرگ، باز می‌کند. چنان‌که به انسان‌ها یادآور می‌شود برای اجتناب انسان از گناهان همان الطاف و عنایت‌های الهی کافی است هرچند که تخویفی در کار نبود و خداوند مردم را به بهشت ترغیب، و به اجتناب از آتش دوزخ امر نمی‌کرد.

۲. نَحْنُ سَادَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ مَلُوكٌ فِي الْآخِرَةِ^۱

ما خاندان پیامبر و امامان معصوم، آقایان مردم در دنیا و ملوک و فرمانروایان، در جهان آخرت هستیم.

۳. حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَّاءُ مِي: مِنْ خُودِ شَنِيدِمِ حَضْرَتِ رِضَا عَلِيٍّ

می‌فرمود:

۱. امالی صدوق، ص ۳۳۳.

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ سَاجِدٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ﴾^۱

نزدیک‌ترین حالات عبد به خداوند عَزَّوَجَلَّ آن زمانی است که در حال سجده باشد؛ سپس فرمود و این همان فرموده خداوند است که می‌فرماید سجده بنما و به خداوند قرب و نزدیکی پیدا کن.

کسانی که می‌خواهند به خدا نزدیک شده و نزد خدای تعالی قرب و منزلتی داشته باشند و محرم حرم ربوبی شوند باید به سجده‌های طولانی و فراوان، روی آورده و با خدای متعال انس بگیرند و از این حالت معنوی بهره‌مند گردند.

۴. مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ مِي: حَضْرَتِ ابْنِ الْحَسَنِ الرِّضَا عَلِيٍّ فرمود:

الصَّلَاةُ قَرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ^۲

نماز وسیله قرب و نزدیکی هر انسان پرهیزکاری است.

۵. حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَّاءُ مِي: شَنِيدِمِ حَضْرَتِ رِضَا عَلِيٍّ می‌فرمود:

إِذَا نَامَ الْعَبْدُ وَ هُوَ سَاجِدٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْمَلَائِكَةِ أَنْظِرُوا إِلَى عَبْدِي قَبَضَتْ رُوحَهُ وَ هُوَ فِي طَاعَتِي^۳

هنگامی که بنده در حال سجده به خواب رود، خدای عَزَّوَجَلَّ به ملائکه می‌فرماید: بنده مرا بنگرید من روح او را گرفته‌ام و او در حال طاعت من است.

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۷، ح ۱۵.

۲. همان، ص ۷.

۳. همان، ص ۸ و ج ۱، ص ۲۸۱.

۶. یاسر خادم نقل می‌کند که حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام می‌فرمود:

السَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ، وَ الْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لئَلَّا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ؛^۱

سخاوتمند از طعام مردم می‌خورد تا مردم از غذای او بخورند، اما

انسان بخیل از غذای مردم نمی‌خورد تا مردم از طعام او نخورند!

این سخن مبارک، دستورالعمل بسیار بزرگ اخلاقی و اجتماعی است که اگر انسان، دارای روح سخاوتمندی باشد در جای خود و در مواقع مناسب از غذای دیگران می‌خورد و به طور مثال مهمانی آن‌ها را اجابت می‌کند تا مردم به سوی او بیایند و بر سر سفره‌اش به راحتی نشسته و استفاده کنند. اما فرد بخیل از غذای دیگران نمی‌خورد تا مبادا ناچار شود اطعامی کرده و غذایی به آنان بدهد.

۷. حسن بن علی الوشا می‌گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام

می‌فرمود:

السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ، وَ الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ؛^۲

انسان سخاوتمند به خدا نزدیک است، به بهشت نزدیک است، به مردم نزدیک است و از آتش دوزخ به دور است اما فرد بخیل [از خدا دور است] از بهشت دور است، از مردم به دور است و به آتش نزدیک است.

۱. همان، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۱۳.

احتمال دارد جمله‌ای از روایت ساقط شده و آن این است که «البخیل بعید من الله»؛ بخیل از خدا دور افتاده است؛ همان‌گونه که در طرف سخی فرمود: «السخی قریب من الله».

۸. و همین راوی می‌گوید: شنیدم آن حضرت می‌فرمود:

السَّخَاءُ شَجَرٌ فِي الْجَنَّةِ أَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، مَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ؛^۱

سخاوتمندی درختی است در بهشت که شاخه‌های آن در دنیا است.

کسی که به شاخه‌ای از شاخه‌های آن چنگ زند به بهشت داخل خواهد گردید.

۹. از علی بن اسباط و حجال نقل شده که خود از حضرت رضا علیه السلام

شنیده‌اند که می‌فرمود:

كَانَ الْعَابِدُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يَتَعَبَّدُ حَتَّى يَصْمِتَ عَشْرَ سَنِينَ؛^۲

در بنی اسرائیل، عابد به مراحل عبودیت دست نمی‌یافت مگر وقتی که ده سال سکوت می‌نمود.

این کلام شریف، اهمیت سکوت و کم سخن گفتن را به انسان می‌آموزد و خود، حاکی از آن است که رسیدن به مقامات بندگی تنها به عبادت نیست بلکه یکی از عوامل بسیار مؤثر آن، سکوت کردن و وارد نشدن در هر جریانی است.

۱۰. فضل بن شاذان می‌گوید: شنیدم حضرت رضا علیه السلام می‌فرمود:

اِسْتِعْمَالُ الْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ مُؤَدِّئٌ بِدَوَامِ النِّعْمَةِ (و لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)؛^۳

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۳.

به کارگیری عدالت و نیکوکاری، اعلام‌کننده دوام نعمت است (و هیچ تحول و نیرویی نیست جز به ذات خداوند).

۱۱. حسن بن جهم نقل می‌کند که: شنیدم حضرت ابوالحسن، علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرمود:

صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ^۱

دوست هر انسانی عقل و خردمندی وی، و دشمن هر کسی جهل و نادانی اوست.

۱۲. محمود بن ابی‌البلاذ می‌گوید: شنیدم حضرت رضا علیه السلام می‌فرمود:

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ^۲

کسی که سپاس‌گزاری از انسان‌های انعام‌کننده نکند خدای عزوجل را سپاس‌گزاری نکرده است [یا سپاس‌گزاری خدای عزوجل را هم نخواهد کرد].

۱۳. ابراهیم بن ابی‌محمود گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود:

الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا أَحْسَنَ اسْتَبَشَّرَ، وَإِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ، وَ الْمُسْلِمُ الَّذِي يَسْلُمُ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ، لَيْسَ مِمَّنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارُهُ بَوَاقِهِ^۳

مؤمن کسی است که چون کارهای نیک کند شادمان شود و هنگامی که کار بدی انجام دهد استغفار نماید و مسلمان کسی است که مسلمانان از

۱. همان ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. همان، ص ۲۴.

زبان و دست او در امان بمانند، از ما نیست کسی که همسایه‌اش از شرّ وی در امان نباشد.

در این کلام نورانی، برای انسان‌های مؤمن و مسلمان، معیاری شفاف ذکر کرده‌اند. معیار ایمان و مؤمن بودن این است که انسان از کارهای خوب و خدا پسندانه خود، شاد شده و از کارهای بد خویش، نادم و پشیمان باشد و معیار مسلمان بودن انسان آن است که مردم از شرّ زبان و دست او آسیبی نبینند. و در آخر، اهمیت «همسایه‌داری» را ذکر می‌کنند، و آن کسی که همسایه از شرّ او در امان نیست را به طور صریح از خود و خاندان خود دور و بیگانه می‌دانند.

۱۴. فضل بن کثیر می‌گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود:

مَنْ لَقِيَ فَقِيرًا مُسْلِمًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ خَلَفَ سَلَامُهُ عَلَى الْاَغْنِيَاءِ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ^۱

کسی که با مستمند مسلمانی برخورد کند و به او غیر آن‌گونه که به ثروتمندان سلام می‌کند، سلام نماید خدای عزوجل را در روز قیامت ملاقات می‌کند در حالی که خداوند بر او خشمگین است.

۱۵. موسی رازی می‌گوید: روزی حضرت رضا علیه السلام از قرآن ذکر کردند؛

پس حجت و برهان قرآن و آیت و معجزه‌ای که در نظم آن است را بزرگ شمرده و فرمودند:

هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمُتَيْنِ وَ عُرْوَتَهُ الْوُثْقَى وَ طَرِيقَتُهُ الْمُثَلَّى الْمَوْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَ الْمُنْجِي مِنَ النَّارِ، لَا يُخْلَقُ عَلَى الْأُزْمِنَةِ، وَ لَا يَغْتُ عَلَى

۱. همان، ص ۵۲.

الألسنة، لأنه لم يجعل لزمانٍ دونَ زمانٍ، بل جعلَ دليلَ البرهانِ و
الحجّةِ على كلّ إنسانٍ، لا يأتيه الباطلُ من بينَ يديه، و لا من خلفه،
تنزيلٌ من حكيمٍ حميدٍ^۱

قرآن، ریسمان محکم و استوار الهی است و دستگیره مورد
وثوق خداوند و راه صحیح و نمونه است که انسان را به بهشت
می‌رساند و نجات دهنده او از آتش دوزخ است. با گذشت زمان،
کهنه نخواهد شد و بر زبان‌ها فاسد و بی‌ارزش نخواهد گردید، زیرا
برای یک زمان مخصوص نیست بلکه به عنوان دلیل و برهانی قاطع و
حجت بر هر انسانی قرار داده شده است، باطل به سراغ آن نمی‌رود نه از
پیش رو و نه از پشت سر آن، که آن از سوی حکیم ستایش شده نازل
گردیده است.

بیان فوق در مورد قرآن از قوی‌ترین بیانات است و به خصوص جمله
«لا يخلق على الاذمنة» بسیار جالب است و یادآور می‌شود که این کتاب
برای همه ازمه و اعصار قرار داده شده نه برای زمانی مخصوص.

۱۶. ابراهیم بن عباس می‌گوید: شنیدم حضرت علی بن موسی
الرضا (علیه السلام) می‌فرمود:

مَوَدَّةُ عَشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةٌ، وَالْعِلْمُ أَجْمَعُ لِأَهْلِهِ مِنَ الْآبَاءِ^۲

دوستی بیست ساله، قرابت و خویشاوندی است و علم، بیشتر از آبا و
پدران، اهل خود را جمع کرده و گرد می‌آورد.

۱. همان، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۳۱.

۱۷. عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید: شنیدم ابوالحسن علی بن
موسی الرضا (علیه السلام) می‌فرمود:

رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا؛

خدا رحمت کند کسی که امر ما را زنده بدارد.

عرض کردم: چگونه امر شما را زنده بدارد؟ فرمود:

يَعْلَمُ علومنا، و يُعَلِّمُهَا النَّاسَ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا
لَاتَّبَعُونَا^۱

علوم ما را فرا بگیرد و آن را به مردم بیاموزد؛ زیرا اگر مردم، زیبایی‌های
سخنان ما را می‌دانستند هر آینه از ما پیروی می‌کردند.

۱۸. مَنْ تَذَكَّرَ مَصَابِنَا، وَ بَكَى لِمَا ارْتَكَبَ مَتَا كَانَ مَعَنَا فِي درجتنا يَوْمَ
القيامةِ، وَ مِنْ ذَكَرَ مَصَابِنَا فَبَكَى وَ أَبَكَى لَمْ تَبْكْ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي
العيونُ، وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يَحْيَا فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ
القلوبُ^۲

کسی که به یاد مصیبت‌های ما افتد و برای آنچه که بر ما رفت گریه کند،
روز قیامت با ما و در درجات ما خواهد بود و کسی که مصیبت ما را یاد
نموده، گریه کند و بگریاند چشم او در روزی که همه چشم‌ها گریان
است گریان نخواهد بود و کسی که در مجلسی بنشیند که مکتب ما در
آن احیا می‌شود قلب او در آن روز که همه قلب‌ها مرده خواهد بود،
نمی‌میرد.

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲. امالی صدوق، م ۱۷، ص ۴۵.

۱۹. مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكْفِّرُ بِهِ ذَنْبَهُ فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَذَا، وَقَالَ: الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّكْبِيرَ؛^۱

هر کس بر عملی که موجب کفاره گناهان او شود توانایی نداشته باشد پس بر اوست که هر چه بیشتر بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد؛ زیرا صلوات، گناهان را به کلی منهدم می‌سازد و فرمود: صلوات بر محمد و آل محمد در نزد خدای عزوجل، معادل تسبیح، تهلیل و تکبیر است.

۲۰. درباره فرموده خداوند: ﴿فَاَصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾^۲ (یعنی عفو کن عفو جمیل و زیبا) فرمود:

العفو من غیر عتاب؛^۳

آن صَفْحِ جمیل، عفو بدون عتاب و سرزنش کردن است.

۲۱. محمد بن اسماعیل بن بزیع می‌گوید: شنیدم حضرت رضا (علیه السلام) می‌فرمود: لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخَمْسِ خِصَالٍ: بُبُخْلٍ شَدِيدٍ، وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ، وَ حِرْصٍ غَالِبٍ، وَ قَطِيعَةِ الرَّحْمِ، وَ إِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛^۴

مال و ثروت روی هم انباشته نمی‌شود مگر با پنج چیز: ۱. به بخل شدید و ۲. سخت و ۳. حرص طولانی و ۴. قطع رحم و ۵. برگزیدن و اختیار کردن دنیا بر آخرت.

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۴.

۲. حجر، آیه ۸۵.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۴.

۴. همان، ص ۲۷۶، ح ۱۳.

۲۲. بزنی گوید حضرت ابوالحسن (علیه السلام) فرمود:

من علاماتِ الفقيهِ الحِلْمُ و العِلْمُ و الصَّمْتُ، إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛^۱

از نشانه‌های انسان فقیه و فهمیده، حلم، علم و سکوت است، راستی که سکوت دری از درهای حکمت است. به تحقیق، سکوت جلب محبت کرده و دلیل بر هر خیری است.

۲۳. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ بِثَلَاثَةِ مَقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةُ أُخْرَى: أَمَرَ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ فَمَنْ صَلَّى وَ لَمْ يُزَكَّ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ صَلَاتُهُ، وَ أَمَرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ لِلْوَالِدَيْنِ، فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ، وَ أَمَرَ بِاتِّقَاءِ اللَّهِ وَ صَلَةِ الرَّحِمِ، فَمَنْ لَمْ يَصِلْ رَحِمَهُ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ؛^۲

خداوند عزیز و جلیل به سه چیز امر فرموده و آن را قرین و همراه با سه موضوع دیگر قرار داده است: به نماز امر فرموده و زکات را در کنار آن ذکر کرده است؛ پس کسی که نماز بخواند اما زکات ندهد نماز او از او پذیرفته نخواهد شد. به شکرگزاری برای خود و برای پدر و مادر امر کرده است پس کسی که از والدین سپاس‌گزاری نکند خدا را هم شکرگزاری نکرده است. به تقوا و صله رحم امر کرده است پس کسی که با ارحام و نزدیکان خود خوبی و مهربانی نکند تقوای الهی را هم رعایت نکرده است.

۲۴. صَاحِبُ النِّعْمَةِ يَجِبُ أَنْ يُوسِّعَ عَلَى عِيَالِهِ؛^۳

۱. همان، ص ۲۵۸، ح ۱۴ و خصال صدوق، ح ۲۰۲: من علامات الفقه.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۱۳.

۳. تحف العقول، ص ۳۳۰.

کسی که دارای نعمت است لازم است که به زندگی زن و فرزندان خود توسعه و گشایش دهد.

۲۵. عباس، خادم یا آزاد شده حضرت رضا (ع) می‌گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن الرضا (ع) می‌فرمود: هر کس هنگام شنیدن اذان صبح بگوید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاقْبَالِ نَهَارِكَ وَإِدْبَارِ لَيْلِكَ وَحُضُورِ صَلَاتِكَ وَأَصْوَاتِ دَعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَتَوَبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛

و مانند همین ذکر را به هنگام شنیدن اذان مغرب بگوید سپس آن روز یا آن شب بمیرد، ثواب از دنیا رفته است.^۱

۲۶. علی بن عیسی اربلی از تذکره ابن حمدون نقل می‌کند که علی بن موسی بن جعفر (ع) (حضرت رضا (ع)) فرمود:

مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْقَلِيلِ مِنَ الْعَمَلِ؛^۲

کسی که از خدای عزوجل به رزق کم، راضی و خشنود باشد خداوند از او به عمل کم، راضی و خشنود خواهد گردید.

۲۷. لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خَصَالٍ: سَنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ، وَسَنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ، وَسَنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ، فَالسَّيِّئَةُ مِنْ رَبِّهِ كَتَمَانُ سِرِّهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ إِلَّا مَنْ أَرَادَ

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲. کشف الغممه، ج ۲، ص ۳۱۰.

مِنْ رَسُولٍ^۱، وَأَمَّا السَّيِّئَةُ مِنْ نَبِيِّهِ، فَمَدَارَةُ النَّاسِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهٖ بِمَدَارَةِ النَّاسِ فَقَالَ: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^۲، وَأَمَّا السَّيِّئَةُ مِنْ وَلِيِّهِ، فَالصَّبْرُ عَلَى الْبُاسِ وَالضَّرَاءِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: ﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبُاسِ وَالضَّرَاءِ﴾^۳؛

مؤمن، مؤمن واقعی نمی‌شود مگر این‌که در او سه خصلت باشد: سستی از پروردگارش، سستی از پیامبرش و سستی از ولی‌اش. پس سنت پروردگارش کتمان سر خود است. خداوند می‌فرماید: پروردگار، دانای به غیب است پس هیچ کس را بر غیب خود مشرف و آگاه نمی‌سازد مگر پیامبری که مورد رضا و خشنودی اوست و اما سنت پیامبرش پس آن مدارا کردن با مردم است، چرا که خداوند پیامبر خود را امر فرموده که با مردم با مدارا رفتار کند و فرموده: عفو را [راه کار خود] بگیر و به خوبی امر کن و از جاهلان اعراض بنما. و اما سنت ولی‌اش پس آن صبر بر سختی‌ها و گرفتاری‌هاست چه آن‌که خدا می‌فرماید: آنان که در سختی‌ها و ناراحتی‌ها صابر و پایدار می‌باشند.

۲۸. یاسر، خادم ایشان می‌گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن الرضا (ع)

می‌فرمود:

إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَكُونُ لِهَذَا الْخَلْقِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ، يَوْمٌ وُلِدَ وَ يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرَى الدُّنْيَا، وَ يَوْمٌ يَمُوتُ فَيُعَايِنُ الْآخِرَةَ بِأَهْلِهَا، وَ يَوْمٌ يُبْعَثُ فَيَرَى أَحْكَامًا لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ قَدْ سَلَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ

۱. جن، آیه ۲۶.

۲. اعراف، آیه ۱۹۹.

۳. کشف الغممه، ج ۲، ص ۲۹۲ و عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۶ و آیه مربوطه: بقره، آیه ۱۷۷.

على يَحْيَىٰ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَوَاطِنِ، وَ آمَنَ رُوعَهُ فَقَالَ: ﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾^۱، وَ قَدْ سَلَّمَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَى نَفْسِهِ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَوَاطِنِ فَقَالَ: وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا؛^۲

وحشت‌بارترین اوقات انسان سه مورد است: روزی که ولادت می‌یابد و از شکم مادرش خارج می‌شود که این دنیا را می‌بیند، روزی که می‌میرد و آخرت و اهل آن را مشاهده می‌نماید و روزی که در قیامت مبعوث می‌شود و احکام و جریاناتی را می‌بیند که در دار دنیا هرگز ندیده بوده است و خداوند بر یحیی در این سه موقف سلام فرستاده و ترس و رعب او را به امان مبدل ساخته است و فرموده: سلام بر یحیی روزی که ولادت یافت و روزی که مرگ او فرا می‌رسد و روزی که زنده گردیده و مبعوث می‌شود. و عیسی بر خود در این سه موقف سلام فرستاده و گفته است: سلام بر من روز ولادتم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده گردیده و مبعوث می‌شوم.

۲۹. مَنْ رَدَّ مِثْلَ الْوَعْدِ إِلَى مُحْكَمِهِ هُدًى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ثُمَّ قَالَ ﷺ: إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مِثْلَهَا كَمِثْلِهَا الْقُرْآنِ، وَ مُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ، فَرُدُّوْا مِثْلَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا، وَ لَا تَتَّبِعُوا مِثْلَهَا فِي دُونِ مُحْكَمِهَا فَتَضِلُّوْا؛^۳

کسی که متشابه قرآن را به محکم آن برگرداند به سوی صراط مستقیم،

۱. مریم، آیه ۱۵.

۲. همان، آیه ۳۳ و کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۹۴.

هدایت یافته است سپس فرمود: در اخبار ما متشابهی است مانند متشابه قرآن و محکمی است مانند محکم قرآن، پس متشابه اخبار ما را به محکم آن برگردانید و از متشابه آن پیروی نکنید که گمراه خواهید شد.

۳۰. حضرت عبدالعظیم حسنی روایت کرده که حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود:

يَا عَبْدِ الْعَظِيمِ أَلْبِغْ عَنِّي أَوْلِيَاءِي السَّلَامَ، وَ قُلْ لَهُمْ: أَنْ لَا يَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا، وَ مُرِّهِمْ بِالصَّدَقِ فِي الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَ مُرِّهِمْ بِالسَّكُوتِ، وَ تَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَبْنِيهِمْ، وَ إِقْبَالِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ، وَ الْمَزَاوِرَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ قَرَبَةٌ إِلَيَّ، وَ لَا يَشْتَغِلُوا أَنْفُسَهُمْ بِتَمْزِيقِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا فَإِنِّي آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَ أَسْخَطَ وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِي دَعَوْتُ اللَّهَ لِيُعَذِّبَهُ فِي الدُّنْيَا أَشَدَّ الْعَذَابِ، وَ كَانَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ، وَ عَرَّفَهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لِمُحْسِنِهِمْ، وَ تَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئَتِهِمْ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِهِ، أَوْ أَذَى وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِي، أَوْ أَضْمَرَ لَهُ سُوءًا، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْهُ، فَإِنْ رَجَعَ وَ إِلَّا نُزِعَ رُوحُ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ، وَ خَرَجَ عَنِّي وَلَايَتِي، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ فِي وَلَايَتِنَا، وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ؛^۱

ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستان و موالیان من برسان و به آنان بگو برای شیطان بر نفس خود راه و مسیری قرار ندهند و آن‌ها را به

۱. اختصاص شیخ مفید، ص ۲۴۷؛ علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۳۰ از اختصاص نقل کرده است.

راست‌گویی در سخن و ادای امانت امر کن و نیز آن‌ها را امر کن که سکوت پیشه کنند و در مطالبی که در زندگی آنان اهمیتی ندارد مناقشه و گفت‌وگو نکنند و بعضی از آن‌ها بر بعض دیگر روی آورده و توجه کنند و به دیدار هم بروند که این خود موجب نزدیک شدن به من است و خویشان را به ضایع کردن یکدیگر مشغول و سرگرم نسازند که من سوگند به جان خودم یاد کرده‌ام که هر کس چنین کند و دوستی از دوستان مرا به خشم آورد دعا کنم که خدا او را در دنیا گرفتار شدیدترین عذاب کند و در آخرت از زیانکاران باشد.

و این مطلب را به آنان بفهمان که خداوند، نیکوکار آنان را می‌آمزد و از گناه کار آنان می‌گذرد مگر کسی که برای او شریک قرار دهد و یا ولی از اولیای مرا اذیت کند و یا اندیشه بدی در دل برای او بپروراند که خداوند، او را نمی‌آمزد تا آن‌گاه که از آن منصرف شود و برگردد پس اگر بازگشت که بازگشته است در غیر این صورت روح ایمان از او برکنده می‌شود و از آن خارج خواهد شد و از ولایت ما نصیبی برای او نخواهد بود و از آن به خدا پناه می‌برم.

۳۱. يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فِي نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، فَلَا تُنْفِرُوا عَنْكُمْ بِمَعَاصِيهِ، بَلِ اسْتَدِيمُوهَا بِطَاعَتِهِ وَشُكْرِهِ عَلَى نِعَمِهِ وَآيَادِيهِ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَا تَشْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِشَيْءٍ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَبَعْدَ الْاعْتِرَافِ بِحَقْقِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ مُعَاوَنَتِكُمْ لِأَخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى دُنْيَاهُمْ الَّتِي هِيَ مَعْبَرٌ لَهُمْ إِلَى جَنَّاتِ رَبِّهِمْ، فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى؛

هان ای مردم! در مورد نعمت‌هایی که خداوند بر شما ارزانی داشته

تقوای الهی رعایت کنید و آن را با عصیان و مخالفت خداوند از دست ندهید، بلکه با طاعت و شکر الهی بر نعمت‌ها و عنایاتش موجبات ادامه آن‌ها را فراهم آورید و بدانید که خدای تعالی را شکر نمی‌کنید به چیزی بعد از ایمان به خدا و بعد از اعتراف به حقوق اولیای خدا از آل محمد رسول الله ﷺ، که از معاونت برادران مؤمنان بر دنیایشان محبوب‌تر به سوی خدا باشد که این خود گذرگاه آنان به سوی بهشت پروردگارشان است چه آن‌که هر کس چنین کند از خواص و بندگان بسیار مخصوص خداوند خواهد بود.

[و بعد ادامه دادند]: و پیامبر ﷺ در این مورد می‌فرماید: «شایسته نیست آدمی در فضل خداوند بر او [اگر در آن تأمل کرده و بدان عمل نماید] بی‌رغبتی نشان دهد.» به رسول خدا عرض شد: «فلان شخص هلاک می‌شود چه آن‌که چه گناہانی انجام می‌دهد.» رسول خدا فرمود: «بلکه او نجات پیدا می‌کند و خداوند عمل او را به خوبی پایان خواهد داد و به زودی سیئات او را محو کرده و به حسنات تبدیل خواهد فرمود؛ زیرا روزی او از راهی عبور می‌کرد. مؤمنی را دید که عورت او کشف شده بود و خود توجّه نداشت و این مرد آن را پوشانید و این مطلب را به احدی نگفت که مبادا آن شخص شرمسار گردد. بعد این انسان مؤمن، در مسیر خود به او رسید و او را شناخت و به وی گفت: خداوند به تو اجر جزیل دهد و سرانجام، تو را گرامی بدارد و حساب تو را آسان بگیرد. و خداوند، این دعا را در مورد او مستجاب گردانید پس پایان کار این شخص با دعای آن مؤمن به خیر خواهد شد.»

این سخن پیامبر به آن شخص رسید و از این رو توبه کرد و به بندگی

خدا روی آورد. او بعد از هفت روز به امر پیامبر با جماعتی برای دفع کسانی که گوسفندان مردم را غارت می‌کردند بیرون رفت و به شهادت رسید.^۱

۳۲. النَّظَرُ إِلَى ذُرِّيَّتِنَا عِبَادَةٌ؛

نظر و نگاه کردن به صورت ذریه ما عبادت است.

کسی عرض کرد: «ای زاده رسول الله! نظر به امامان از ذریه شما عبادت است یا نظر به جمیع ذریه پیامبر ﷺ؟» فرمود:

بَلِ النَّظَرُ إِلَى جَمِيعِ ذُرِّيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ عِبَادَةٌ مَا لَمْ يُفَارِقُوا مِنْهَا جَهَ، وَ لَمْ يَتَلَوُّوا بِالْمَعَاصِي؛^۲

بلکه نظر به جمیع ذریه پیامبر عبادت است تا آن‌گاه که از راه و روش آن حضرت جدا نشده‌اند و به گناهان آلوده نگردیده‌اند.

۳۳. لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَ حَسَنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الرِّزَايَا؛^۳

بنده تا سه ویژگی را دارا نباشد حقیقت ایمان را کامل نگردانیده است: فهم دقیق در دین و نیک اندازگی مخرج زندگی و شکیبایی بر بلاها و ناگواری‌ها.

۳۴. قطب رواندی نقل کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمود:

عَلَيْكُمْ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ يَقُومُ (فِي) آخِرِ اللَّيْلِ فَيُصَلِّي ثَمَانِي

۱. عيون اخبار الرضا، ج ۳، ص ۱۶۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۵۱.

۳. تحف العقول، ص ۳۳۳.

رَكَعَاتٍ وَ رَكَعَتَيْنِ لِلشَّفَعِ وَ رَكَعَةً لِلْوَتْرِ ثُمَّ قَنَتَ وَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فِي قُنُوتِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا أُجِيرَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ عَذَابِ النَّارِ، وَ مُدَّ لَهُ فِي عُمَرِهِ، وَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي مَعِيشَتِهِ؛^۱

بر شما باد خواندن نماز شب، پس نیست بنده‌ای که در آخر شب برخیزد و ابتدا هشت رکعت بخواند و سپس دو رکعت برای شفع و یک رکعت به عنوان وتر خوانده و در آن، قنوت به جای آورد و در قنوت خود هفتاد مرتبه استغفار کند مگر این‌که خداوند او را از عذاب قبر و عذاب دوزخ پناه داده، عمر او را طولانی کرده و وسایل زندگی را برای او گسترش خواهد داد.

۳۵. معمر بن خلاد می‌گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام

می‌فرمود:

لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛^۲

عبادت به زیادی نماز و روزه نیست؛ عبادت، اندیشه کردن در قدرت، عظمت و حکمت کار خداوند است.

۳۶. لَا يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يَدَعَ الطَّيِّبَ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَيَوْمٌ وَ يَوْمٌ لَا، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَقِي كُلِّ جُمُعَةٍ، وَ لَا يَدَعُ ذَلِكَ؛^۳

سزاوار نیست برای مرد که عطر زدن در هر روز را ترک کند حال اگر بر آن توانایی نداشت یک روز در میان انجام دهد و اگر

۱. دعوات راوندی، ص ۲۷۲.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۴۵، مجلس ۱۷.

۳. خصال شیخ صدوق، ب السبعة، ح ۹۰.

بر این هم قدرت نداشت در هر جمعه عطر بزند و این کار را ترک ننماید.

۳۷. طُوبَى لِمَنْ شَغَلَ قَلْبَهُ بِشُكْرِ النِّعْمَةِ؛^۱

خوشا به حال کسی که قلب خود را به شکر نعمت‌های الهی مشغول و سرگرم بدارد.

۳۸. ابراهیم بن محمد همدانی می‌گوید: شنیدم حضرت رضا (ع) می‌فرمود:

مَنْ أَحَبَّ عَاصِيًّا فَهُوَ عَاصٍ، وَ مَنْ أَحَبَّ مُطِيعًا فَهُوَ مُطِيعٌ، وَ مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَهُوَ ظَالِمٌ، وَ مَنْ خَذَلَ عَادِلًا فَهُوَ ظَالِمٌ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، وَ لَا يَنَالُ أَحَدٌ وَلَايَةَ اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ، وَ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: إِيْتُونِي بِأَعْمَالِكُمْ لَا بِأَحْسَابِكُمْ وَ أَنْسَابِكُمْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴾ * فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿۲﴾

کسی که گناه کاری را دوست بدارد او خود گناه کار است و کسی که شخص مطیع خدا را دوست بدارد خود، مطیع است و کسی که ستمگری را یاری دهد او خود، ستمکار است و کسی که عادل را در دست ظلم ببیند و او را یاری نکند ظالم است. به تحقیق میان خداوند و

۱. نزهه الناظر حلوانی، ص ۱۲۸.

۲. مؤمنون، آیه ۱۰۱ - ۱۰۳ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۵.

آحَدی خویشاوندی نیست و کسی به ولایت الهی دست نمی‌یابد مگر با طاعت و بندگی. رسول خدا ﷺ به فرزندان عبدالمطلب فرمود: «با اعمالتان به نزد من بیایید نه با شرف خانوادگی و نسبتان.» خدای تعالی فرموده است: «هنگامی که در صور دمیده شد در آن روز میان آن‌ها پیوندهای خویشاوندی نخواهد بود و از یکدیگر درخواست یاری نمی‌کنند [که اثری ندارد]، پس کسانی که وزنه اعمالشان سنگین است همانا رستگاران‌اند و آنان که وزنه اعمالشان سبک باشد کسانی هستند که درباره نفس خویش زیان کرده و برای همیشه در جهنم خواهند ماند.

۳۹. التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ؛^۱

دوستی کردن با مردم و ایجاد محبت، نصف خردمندی است.

۴۰. الْإِسْتِرْسَالُ بِالْأَنْسِ يُذْهِبُ الْمَهَابَةَ؛^۲

بدون ضابطه انس گرفتن با اشخاص، مهابت انسان را از بین خواهد برد.

رهنمود حضرت رضا در مورد برخی ماه‌های سال

آن بزرگوار در مورد چند ماه از ماه‌های سال رهنمودهای بسیار جالب و مفیدی دارند که وظایف اهل ایمان نسبت به آن ماه‌ها را روشن می‌سازد:

۱. تحف العقول، ص ۳۳۰.

۲. نزهه الناظر، ص ۱۲۹.

۱. ماه مبارک شعبان

ریان بن الصلت می‌گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرمود:

مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَعْبَانَ سَبْعِينَ مَرَّةً: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ» كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ، وَ جَوَازاً عَلَى الصَّرَاطِ، وَ أَحَلَّهُ دَارَ الْقَرَارِ؛^۱

کسی که هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید: «استغفر الله و اسئله التوبه» (من به درگاه خداوند، طلب غفران و آمرزش می‌کنم و از او درخواست دارم که توبه مرا بپذیرد.) خدای تعالی برای او برائت و دوری از آتش دوزخ را خواهد نوشت و عبور از صراط را برایش مقرر خواهد کرد و او را در دارالقرار، وارد خواهد ساخت.

۲. ماه مبارک رمضان

عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید: در جمعه آخر ماه شعبان بر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شدم، حضرت به من فرمود:

ای اباصلت! به تحقیق اکثر ماه شعبان گذشت و این آخرین جمعه از آن ماه است، پس در باقی مانده آن، تقصیرها و کوتاهی‌هایی که در گذشته آن کردی جبران کن و بر تو باد که به چیزی روی آوری که برای تو مهم

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۷.

و ارزشمند است و چیزی را که برای تو در زندگی مهم نیست رها کن و هر چه بیشتر دعا، استغفار و تلاوت قرآن بنما و از گناهانت به دربار الهی توبه کن تا ماه خدا (ماه رمضان) در حالی به تو روی آورد که تو خود را برای خدای عزوجل خالص گردانیده باشی، و امانتی را [از کسی] در گردن خود باقی نگذار مگر این که آن را ادا کنی و در قلب خویش بر مؤمنی دشمنی نداشته باشی جز این که آن را از قلب خود برکنده و ریشه کن سازی و گناهی نباشد که تو مرتکب آن باشی جز این که به کلی از آن جدا شوی و تقوای خدا را پیشه کن و در کارهای نهان و آشکار خود بر خدا توکل نما؛ «کسی که بر خدا توکل و اعتماد کند پس خداوند او را کفایت می‌کند. به راستی که خداوند امر خود را به مقصد و نهایت می‌رساند. به تحقیق خدا برای هر چیزی قدری قرار داده است.»^۱ و در روزهای باقی مانده از این ماه بسیار بگو: «اللَّهُمَّ إِن لَّمْ تَكُنْ قَدْ غَفَرْتَ لَنَا فِي مَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ، فَاعْفِرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ» (بار خدایا! اگر در ایام گذشته این ماه، ما را نیامرزدی در باقی مانده آن، ما را بیامرز.) [این را بگو] زیرا خدای تبارک و تعالی به احترام ماه رمضان اشخاصی را در این ماه از آتش دوزخ آزاد می‌سازد.^۲

شایان توجه است که همه این رهنمودها مربوط به ماه شعبان بود تا مردم را برای ماه رمضان آماده کنند پس بنگریم که این امور را در خود ماه رمضان تا چه حد باید رعایت نمود!

۱. طلاق، آیه ۳.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۱.

۳. ماه محرم الحرام

به نقل شیخ صدوق - رضوان الله علیه - ریان بن شبيب گفت: در روز اول ماه محرم خدمت حضرت امام رضا (ع) رسیدم، فرمود: «ای پسر شبيب! روزه‌داری؟» عرض کردم: «نه!» فرمود: «امروز همان روزی است که زکریا به درگاه خدا دعا کرد و گفت: پروردگارا! از لطف خود، ذریه و نژاد پاکي به من عطا کن؛ زیرا تو برآورنده حاجتي، و خدا دعای او را مستجاب کرد و دستور داد تا فرشتگان، زکریا را - که در محراب، نماز می‌خواند - ندا دهند که خدا تو را به پیدایش یحیی مژده می‌دهد. هر کس امروز را روزه بدارد و خدا را بخواند، خداوند اجابتش می‌کند چنانچه زکریا را اجابت کرد.»

سپس فرمود: «ای پسر شبيب! محرم همان ماهی است که مردم جاهلیت در گذشته به احترام آن ماه، ظلم و کشتار در آن را ممنوع کرده بودند و این امت نه احترام ماه خود را نگه داشتند و نه احترام پیغمبر خود را، آن‌ها در این ماه فرزندان او را کشتند، زنان و حرمش را اسیر نموده و بار و بُنه‌اش را چپاول کردند و خدا هرگز این گناه آن‌ها را نیامرزد.

ای پسر شبيب! اگر تو برای چیزی گریه می‌کنی برای حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) گریه کن که چونان گوسفند، او را سر بریده و هیجده تن از خاندانش را با او کشتند همان کسانی که در زمین، همانندی نداشتند؛ آسمان‌ها و زمین برای قتل او گریستند و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین آمدند و او را کشته یافتند و بر سر قبرش پریشان و غبارآلود مانده و

می‌مانند تا قیام قائم (ع) شود و از یاران او باشند و شعارشان «یا لثارات الحسین» (ع) است.

ای پسر شبيب! پدرم از پدرش و او از جدش به من باز گفت که چون جدم حسین کشته شد آسمان، خون و خاک سرخ بارید.

ای پسر شبيب! اگر بر حسین گریه کنی و اشک بر گونه‌ات روان شود خداوند هر گناه کوچک و بزرگ و کم و زیادی که داری بیامرزد.

ای پسر شبيب! اگر خواهی خدای را بدون هیچ گناهی ملاقات کنی حسین را زیارت کن.

ای پسر شبيب! اگر دوست داری در اتاق‌های بالای ساختمان بهشت با پیغمبر و آل طاهرینش (ع) همنشین باشی قاتلان حسین (ع) را لعن کن.

ای پسر شبيب! اگر دوست داری ثواب شهیدان رکاب حسین (ع) را ببری هر وقت او را یاد کردی بگو: «ای کاش من با آن‌ها بودم و به فوز عظیم رسیده بودم.»

ای پسر شبيب! اگر دوست داری در درجات اعلای بهشت با ما باشی، در اندوه و شادی ما شریک باش و ملازم ولایت ما باش که اگر کسی سنگی را هم به ولایت بپذیرد خدایش در قیامت با آن محشور فرماید.^۱

اشعار حضرت رضا (ع)

از لابه لای کتب سیره و تاریخ امامان معصوم در می‌یابیم که مولای ما،

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۷۹، مجلس ۲۷.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در موقعیت‌هایی انشای شعر نیز می‌کرده‌اند و هر چه از آن حضرت نقل شده هدف‌مند و در راه بیداری جامعه بوده است، زیرا یا در موضوع اخلاقیات است یا در نصایح و پندها و یا در عبرت گرفتن از حوادث و گذشت روزگار. اینک نمونه‌هایی از آن اشعار دلنشین را یادآور می‌شویم:

۱. عبدالله بن المغیره می‌گوید: من خود شنیدم که حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام می‌فرمود:

إِنَّكَ فِي دَارٍ لَهَا مَدَّةٌ يُقْبَلُ فِيهَا عَمَلُ الْعَامِلِ
أَلَا تَرَى الْمَوْتَ مُحِيطاً بِهَا يَكْذِبُ فِيهَا أَمَلُ الْأَمَلِ
تُعَجِّلُ الذَّنْبَ لِمَا تَشْتَهِي وَ تَأْمَلُ التَّوْبَةَ فِي قَابِلِ
و الْمَوْتُ يَأْتِي أَهْلَهُ بَغْتَةً مَا ذَاكَ فِعْلُ الْحَازِمِ الْعَاقِلِ^۱

تو در سرائی به سر می‌بری که زمانی محدود دارد، عملِ عاملان در آن پذیرفته می‌شود.

آیا نمی‌نگری که مرگ، آن سرا و خانه را احاطه کرده و آرزوی آرزومندان در آن دروغ درمی‌آید؟

برای خواسته‌های شهوانی خود به سوی گناه شتاب می‌کنی، ولی توبه را با امید و آرزو به آتیه موکول می‌نمایی.

و مرگ ناگهان به سراغ اهل خود می‌آید و آن کار، کار خردمند محکم‌کار نیست.

۲. مأمون، کنیزی را به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام فرستاد [و تقدیم

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۶.

حضور آن بزرگوار کرد]. چون آن کنیز را بر آن حضرت وارد کردند از آثار پیری که در امام پدیدار شده بود مشمئز و ناراحت گردید. حضرت رضا علیه السلام چون کراحت و عدم خشنودی وی را دیدند او را به مأمون باز گردانیده و این اشعار را هم برای او فرستادند:

نَعَى نَفْسِي إِلَى نَفْسِي الْمَشِيبِ وَ عِنْدَ الشَّيْبِ يَتَعَطَّى اللَّيْلِبِ
فَقَدْ وَلَّى الشَّبَابَ إِلَى مَدَاهِ فَلَسْتُ أَرَى مَوَاضِعَهُ يَوْبُ
سَأَبْكِيهِ وَ أُنْذِبُهُ طَوِيلًا وَ أَدْعُوهُ إِلَيَّ عَسَى يُجِيبُ
وَ هِيَهَاتَ الَّذِي قَدْ فَاتَ عَنِّي تُمَنِّينِي بِهِ النَّفْسُ الْكَذُوبُ
وَ رَاعِ الْغَانِيَاتِ بِيَاضَ رَأْسِي وَ مِنْ مَدِّ الْبَقَاءِ لَهُ يَشِيبُ
أَرَى الْبَيْضَ الْحَسَانَ يَجِدُنِي وَ فِي هَجْرَانِهِنَّ لَنَا نَصِيبُ
فَإِنْ يَكُنِ الشَّبَابُ مَضَى حَبِيبًا فَإِنَّ الشَّيْبَ أَيْضًا لِي حَبِيبُ
سَأُصْحَبُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ حَتَّى يُفَرِّقَ بَيْنَنَا الْأَجَلَ الْقَرِيبُ^۱

نفس من به من خبر پیری را داد و خردمند به هنگام پیری پند و اندرز می‌گیرد و به تحقیق جوانی پشت کرد و به نهایت خود رسید و نمی‌بینم که دیگر مواضع آن بازگردد.

برای آن، می‌گیریم و زمانی طولانی برایش ناله و زاری می‌نمایم و آن را به سوی خود می‌خوانم شاید که اجابت کند.

ولی چقدر دور است جوانی‌ای که از دستم رفته. [بازگشت کند]

این نفس دروغ‌پرداز است که مرا در آرزوی آن می‌افکند.

۱. همان، ص ۱۷۸.

سفیدی موی سرم، زنان جمیله را ترسانده و می‌رماند و هر کس عمرش به درازا بکشد و امتداد یابد پیر خواهد شد.

می‌نگرم که زنان سفیدرو و زیبا از من می‌رمند و به سرعت فرار می‌کنند و در هجران و دوری آنان، برای ما نصیب و بهره‌ای است.

پس اگر دوران محبوب و دوست‌داشتنی جوانی از دست رفت پیری هم برای من محبوب و مورد علاقه است.

آری! با تقوای الهی با او همراهی می‌کنم تا اجل که نزدیک است میان ما جدایی افکند.

۳. شیراوی از ابوالحسن فرضی نقل می‌کند که پدرم می‌گفت: ما، در محضر علی بن موسی الرضا^(ع) بودیم که مردی نزد آن حضرت از برادر خود شکایت کرد. حضرت این اشعار را انشا فرمود:

أَعِذِرُ أَخَاكَ عَلَى ذُنُوبِهِ وَ اسْتُرْ وَ غُطَّ عَلَى عُيُوبِهِ
وَ اصْبِرْ عَلَى سَفَهِ السَّفِيهِ وَ لِلزَّمانِ عَلَى خُطُوبِهِ
وَ دَعِ الْجَوَابَ تَفَضُّلاً وَ كِلِ الظُّلُومَ إِلَى حَسِيْبِهِ^۱

برادر خود را بر لغزش‌هایش معذور بدار و عیوب او را، ستر کن و بپوشان.

برسفاقت و سخن ناصواب سفیه صبرکن و مشکلات زمان را تحمل نما.

فضل و کرامت از خود بیاور و جواب او را واگذار و ستمکار را به حسابگرش واگذار کن.

۱. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۵۹.

۴. قصیده‌ای شریف و طولانی است که مشتمل بر حکمت‌ها و پندهای ارزشمند است و منسوب به حضرت رضاست و یکی از ادبای عرب از اهل سنت آن را در کتاب جواهر الادب خود آورده و به حضرت رضا^(ع) نسبت داده و محدث قمی، کتاب نفثة المصذور خود را با ذکر همه آن قصیده پایان داده و فرموده: «مناسب است که به ذکر این قصیده شریفه مشتمل بر حکم و مواعظ منیفه، تبرک بجوییم و این مختصر کتاب خود را با آن ختم کنیم تا این‌که ختام آن مسک گردد.»

و نیز در منتهی الآمال در بخش اشعار حکمت‌آمیز حضرت رضا^(ع)، می‌گویند: «بدان که یکی از ادبای اهل سنت در کتاب خود قصیده‌ای از حضرت امام رضا^(ع) نقل کرده که مشتمل بر حکم و مواعظ کثیره ... است و در این جا برای تبرک و تیمن به چند شعر از آن اکتفا می‌کنم.»

باری! آن قصیده شریفه این است:

۱. وَ اعْجَبَا لِلْمَرْءِ فِي ذَاتِهِ

يَجْرُ ذَيْلُ التَّيِّهِ فِي خُطْوَتِهِ

۲. يَزْجِرُهُ الْوَعْظُ فَلَا يَنْتَهِي

كَأَنَّهُ الْمَيِّتُ فِي سَكْرَتِهِ

۳. يَبَارِزُ اللَّهَ بِعِصْيَانِهِ

جَهْرًا وَ لَا يَخْشَاهُ فِي خَلْوَتِهِ

۴. وَ إِن يَقَعْ فِي شِدَّةٍ يَبْتَهِلْ

فَإِنْ نَجَا عَادَ إِلَى عَادَتِهِ

۵. ارْغَبْ لِمَوْلَاكَ وَ كُنْ رَاشِدًا

وَ اعْلَمْ بِأَنَّ الْعِزَّ فِي خِدْمَتِهِ

۶. و اتل کتابَ الله تَهْدِي بِهِ
و أَتَّبِعِ الشَّرْعَ عَلَى سُنَّتِهِ
۷. لَا تَحْتَرِصْ فَالْحَرَصُ يَزُرِّي الْفَتَى
و يُذْهِبُ الرُّونْقَ مِنْ بَهْجَتِهِ
۸. و الْحِطُّ لَا تَجْلِبِهِ حِيلَةً
كَيْفَ يَخَافُ الْمَرْءُ مِنْ قُوَّتِهِ
۹. مَا فَاتَكَ الْيَوْمُ سَيَأْتِي غَدًا
مَا فِي الَّذِي قُدِّرَ مِنْ حِيلَتِهِ
۱۰. قِضَاؤُهُ الْمَحْتَمُومُ فِي خَلْقِهِ
و حُكْمُهُ النَّافِذُ مَعَ قُدْرَتِهِ
۱۱. و الرِّزْقُ مَاضٍ عَلَى وَاحِدٍ
مِفْتَاحُ الْأَشْيَاءِ فِي قَبْضَتِهِ
۱۲. قَدْ يُرَزِّقُ الْعَاجِزُ مَعَ عَاجِزِهِ
و يُحَرِّمُ الْكَافِرُ مَعَ فِطْنَتِهِ
۱۳. لَا تَنْهَرِ الْمَسْكِينَ يَوْمًا أَتَى
فَقَدْ نَهَاكَ اللَّهُ عَنْ نَهْرَتِهِ
۱۴. إِنْ عَضَّكَ الدَّهْرُ فَكُنْ صَائِرًا
عَلَى الَّذِي نَالَكَ مِنْ عَظَّتِهِ
۱۵. أَوْ مَسَّكَ الضَّرُّ فَلَا تَشْتَكَ
إِلَّا لِمَنْ تَطْمَعُ فِي رَحْمَتِهِ
۱۶. لِسَانَكَ إِحْفَظْهُ وَ صُنْ نُطْقَهُ
وَ احْذَرْ عَلَى نَفْسِكَ مِنْ عَثَرَتِهِ

۱۷. فَالصَّمْتُ زِينٌ وَ وَقَارٌ وَ قَدْ
يُؤْتِي عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ لَفْظَتِهِ
۱۸. مَنْ أَطْلَقَ الْقَوْلَ بِلَا مُهْلَةٍ
لَا شَكَّ أَنْ يَسْعَثَ فِي عَاجِلَتِهِ
۱۹. مَنْ لَزِمَ الصَّمْتَ نَجَا سَالِمًا
لَا يَلْتَمِ الْبُغْضُ عَلَى سَكَّتِهِ
۲۰. مَنْ أَظْهَرَ النَّاسَ عَلَى سِرِّهِ
يَسْتَوْجِبُ الْكَلْبِيَّ عَلَى مَقْلَتِهِ
۲۱. مَنْ مَارَحَ النَّاسَ اسْتَخَفُّوا بِهِ
وَ كَانَ مَذْمُومًا عَلَى مَزْحَتِهِ
۲۲. كُنْ عَنِ جَمِيعِ النَّاسِ فِي مَعَزِلٍ
قَدْ يَسْلِمُ الْمَعَزُولُ فِي عِزْلَتِهِ
۲۳. مَنْ جَعَلَ الْخَمْرَ شِفَاءً لَهُ
فَلَا شَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عِلَّتِهِ
۲۴. مَنْ نَازَعَ الْأَقْيَالَ فِي أَمْرِهِمْ
بَاتَ بِعِيدِ الرَّأْسِ عَنْ جُسَّتِهِ
۲۵. مَنْ لَاعَبَ الثَّعْبَانَ فِي كَفِّهِ
هَيَّاهُ أَنْ يَسْلِمَ مَنْ لَسَعَتِهِ
۲۶. مَنْ عَاشَرَ الْأَحْمَقَ فِي حَالِهِ
كَانَ هُوَ الْأَحْمَقُ فِي عُشْرَتِهِ
۲۷. لَا تَصْحَبِ النَّذْلَ فَتَرْدِي بِهِ
لَا خَيْرَ فِي النَّذْلِ وَ لَا صُحْبَتِهِ

۲۸. مَنْ اعْتَرَاكَ الشَّكُّ فِي جَنْسِهِ
وَحَالِهِ فَانْظُرْ إِلَى شَيْمَتِهِ
۲۹. مَنْ غَرَسَ الْحَنْظَلَ لَا يَرْتَجِي
أَنْ يَجْتَنِيَ السُّكَّرَ مِنْ غَرَسَتِهِ
۳۰. مَنْ جَعَلَ الْحَقَّ لَهُ نَاصِرًا
أَيَّدَهُ اللَّهُ عَلَى نُصْرَتِهِ
۳۱. وَاقْنَعْ بِمَا أَعْطَاكَ مِنْ فَضْلِهِ
وَاشْكُرْ لِمَوْلَاكَ عَلَى نِعْمَتِهِ
۳۲. وَانْظُرْ إِلَى الْحَرِّ وَأَحْوَالِهِ
وَاجْلِسْ بَيْنَ النَّاسِ فِي رُتْبَتِهِ
۳۳. لَا بَارَكَ اللَّهُ الْعُلَى فِي أَمْرِي
يَلْدَغُ كَالْعَقْرَبِ فِي لَدَغَتِهِ
۳۴. لَا تَطْلُبِ الْإِحْسَانَ مِنْ غَادِرٍ
يَبْرُؤُكَ كَالثَّلَبِ فِي رَوْغَتِهِ
۳۵. لَا خَيْرَ فِي الْجَارِ إِذَا لَمْ يَكُنْ
ذَا عَقَّةٍ يُوْثِرُ فِي عَقَّتِهِ
۳۶. النَّاسُ خِدَامٌ لَذِي نِعْمَةٍ
وَكُلُّهُمْ يَرْغَبُ فِي خِدْمَتِهِ
۳۷. وَإِنْ تَزَوَّجْتَ فَكُنْ حَازِقًا
وَاسْأَلْ عَنِ الْعُصْنِ وَعَنِ مَنَبَتِهِ
۳۸. وَابْحَثْ عَنِ الصِّهْرِ وَأَخْوَالِهِ
مِنْ عُنْصَرِ الْحَيِّ وَذِي قُرْبَتِهِ

۳۹. يَا حَافِرَ الْحُفْرَةِ أَقْصِرْ فِكْمَ
مَنْ حَافِرٍ يُصْرَعُ فِي حُفْرَتِهِ
۴۰. احْذَرْ دَعَاءَ الْمَظْلُومِ فِي لَيْلِهِ
فَرُبَّمَا يُقْبَلُ فِي دَعْوَتِهِ
۴۱. سَيِّمًا إِذَا كَانَ أَخَا حَرْقَةٍ
وَبَاتَ يَسْقِي الدَّمَعَ مِنْ عِبْرَتِهِ
۴۲. أَكْرَمَ غَرِيبَ الدَّارِ وَاعْمَلْ عَلَى
رَاحَتِهِ مَا دَامَ فِي غُرْبَتِهِ
۴۳. فَمَنْ غَدَا بِالْمَالِ ذَا شَحَّةٍ
تَذُمَّهُ النَّاسُ عَلَى شَحَّتِهِ
۴۴. يَا ظَالِمًا قَدْ غَرَّهُ ظُلْمُهُ
أَيَّ عَزِيزٍ دَامَ فِي عِزَّتِهِ
۴۵. الْمَوْتُ مُحْتَوِّ لِكُلِّ الْوَرَى
لَا بُدَّ أَنْ تَجْرَعَ مِنْ غُصَّتِهِ
۱. ای شگفتا از انسان که در ذات و طبیعت خود در راه رفتن، دامن
سرگردانی خویش را به زمین می‌کشد.
۲. پند و اندرز، او را از بدی‌ها منع می‌کند، اما او دست بردار نیست.
گویی میت در سکر و مستی مرگ واقع شده است.
۳. با عصیان و گناه آشکار با خداوند مبارزه می‌کند و در خلوت خود از
خدا نمی‌ترسد.
۴. و اگر روزی در سختی بیفتد به درگاه خدا التماس و تضرع می‌کند پس
اگر نجات و رهایی یافت به عادت گذشته خود [یعنی گناه] باز می‌گردد.

۵. به مولای خود [خدا] راغب و مایل باش و اهل رشد و سعادت باش و بدان که عزت، در خدمت اوست.
۶. و کتاب خدا [قرآن] را تلاوت کن تا به برکت آن هدایت یابی و از سنت‌های شرع پیروی بنما.
۷. از حرص بپرهیز که حرص، آدمی را مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهی و رونق را از زندگی سرسبز و خرّم او می‌برد.
۸. بهره‌مندی را با حيله نتوان جلب کرد، چگونه امکان پذیر باشد در حالی که آدمی از نابودی آن در هراس است.
۹. آنچه امروز از کف تو رفت فردا خواهد آمد، در آنچه که مقدّر شده چاره‌جویی انسان راهی ندارد.
۱۰. قضا و قدر حتمی خداوند در میان خلق او در جریان است و حکم نافذ او همراه با قدرت‌ش محقق خواهد گردید.
۱۱. روزی بر عهده خداوند یگانه‌ای است که کلید همه چیزها در قبضه اوست.
۱۲. گاهی آدم ناتوان با همه عجزش روزی داده می‌شود اما شخص زیرک کاردان با همه فهم و فطانت و تیزبینی‌اش محروم می‌ماند.
۱۳. هرگاه که انسانی تهیدست به تو روی آورد او را مران که خداوند تو را از طرد کردن او نهی کرده است.
۱۴. اگر روزگار تو را گزید تو بر آن عبرت و پندی که از آن جریان آموخته‌ای، بازگرد و آن را آویزه گوش کن.
۱۵. و اگر ناراحتی و ضرری به تو رسید به احدی شکایت مکن مگر آن کسی که به رحمت او امید داری.

۱۶. زیانت را حفظ کن و مراقب نطق آن باش و از لغزش‌های آن بر خودت بترس.
۱۷. سکوت، آرامش و وقار آدمی است و گاهی زندگی انسان، از سخن گفتنش به نابودی کشیده خواهد شد.
۱۸. کسی که بدون تأمل و اندیشه سخن بگوید بدون تردید در این شتابزدگی‌اش لغزش خواهد یافت.
۱۹. کسی که سکوت پیشه کند به سلامتی نجات می‌یابد؛ انسان از سکوت، دچار پشیمانی نخواهد شد.
۲۰. کسی که مردم را بر اسرار خود آگاهی دهد مستوجب آن است که چشم‌اش را داغ کنند.
۲۱. کسی که با مردم شوخی کند مردم او را سبک می‌شمردند و بر شوخی‌هایش مورد سرزنش قرار خواهد گرفت.
۲۲. از مردم بر کنار باش. چه بسا کناره‌گیر از مردم، در عزلتش به سلامت خواهد ماند.
۲۳. کسی که شراب را دوا و داروی خود قرار دهد خداوند او را از بیماری‌اش شفا نخواهد داد.
۲۴. کسی که با رؤسا و شاهان در ریاست و سلطنتشان تعرض کند سر از تن او جدا خواهد شد.
۲۵. کسی که مار در دست گرفته و با آن بازی می‌کند هرگز از نیش زدن آن سالم نخواهد ماند.
۲۶. کسی که با نادان در روش فعلی او معاشرت کند او در زندگی‌اش، ابله و نادان است.

۲۷. با شخص پست و فرومایه همنشینی مکن که در فرد فرومایه و مجالست با او خیری نیست.

۲۸. کسی که در جنس و حال او شک و تردید بر تو عارض شد به اخلاق و عادات او نگاه کن [و او را بشناس].

۲۹. کسی که حنظل^۱ کشت کرد، امید نمی رود که میوه شیرین برداشت کند.

۳۰. کسی که خدا برای او یاوری قرار دهد تأییدات الهی نیز شامل حال او خواهد شد.

۳۱. به آنچه خداوند از فضل خود به تو عطا کرده قناعت کن و مولای خودت را بر نعمت‌هایی که به تو داده سپاس‌گزاری نما.

۳۲. انسان حرّ و آزادمنش و احوال او را بنگر و وی را در میان مردم در جایگاه شایسته‌اش قرار ده.

۳۳. خداوند، بزرگی و مقام را برای کسی که همچون عقرب به مردم نیش می زند، مبارک نگرداند.

۳۴. از انسان خائن بی‌وفا و عهدشکن، طلب احسان و نیکی مکن که همانند روباه، مکارانه به این سو و آن سو می رود و انواع خدعه‌ها را به کار می برد.

۳۵. خیری در همسایه نیست وقتی عفتی نداشته باشد که در آن ایثار کند و دیگران را بر خود ترجیح دهد.

۱. گیاهی است که میوه آن بسیار تلخ است.

۳۶. مردم، خادمان شخص صاحب نعمت‌اند و همه آن‌ها در استخدام او هستند.

۳۷. اگر ازدواج می‌کنی حاذق و فهیم باش و از شاخه‌ها، مَبْت و ریشه خانوادگی او پرسش کن.

۳۸. و در مورد داماد و دایی‌های او، از یک شخصیت زنده دل و از نزدیکان او فحص بنما.

۳۹. ای که برای مردم قبر، چاه و چاله حفر می‌کنی! کوتاه بیا و آرام‌تر؛ چه بسا حفرکننده‌ای که خود در آن چاه سرنگون خواهد شد.

۴۰. از دعا و نفرین سحرگاه مظلوم بترس و بپرهیز که چه بسا خواسته او پذیرفته گردد.

۴۱. به ویژه هنگامی که او دلسوخته باشد و شب خود را با اشک جاری به سر آورد.

۴۲. شخص دور از خانه و موطن را گرمی دار و برای راحتی او عمل کن مادامی که در غربت به سر می‌برد.

۴۳. کسی که به مال، بخیل باشد مردم او را بر بخلش مذمت و نکوهش می‌کنند.

۴۴. ای ستمکاری که ستمگری فریبت داده! کدام عزیز در عزتش پایدار مانده است؟!

۴۵. مرگ برای همه بندگان، حتمی و تخلف ناپذیر است و چاره‌ای نیست جز این‌که جرعه‌ای از جام گلوگیر آن بنوشی.

انشاد شعر

همچنان که حضرت رضا علیه السلام از خود اشعاری سروده و انشا می کردند گاهی نیز شعر دیگران را می خواندند و از این رهگذر، هم هنر دیگران را ارج می نهادند و هم مضامین عالی و ارزشمندی را که در آن اشعار بود به مستمعین و حاضران مجلس خود الهام کرده و منتقل می فرمود و اینک این موارد را بنگریم:

۱. ابراهیم بن عباس می گوید: حضرت رضا علیه السلام این بیت شعر را بسیار انشا می فرمود:

إِذَا كُنْتَ فِي خَيْرٍ فَلَا تَغْتَرِّ بِه وَلَكِنْ قُلِ: اللَّهُمَّ سَلِّمْ وَتَمِّمْ^۱

هنگامی که در خیر و نعمتی بودی بدان مغرور مشو ولیکن بگو: بار خدایا! سلامت و تمامیت نعمت عطا فرما.

آری! یکی از بیماری هایی که دامنگیر انسان می شود غروری است که به هنگام نعمت، به او دست می دهد و غفلتی است که تمام وجودش را تسخیر می کند و نمی داند که این نعمت ها و خوشی ها همه در معرض زوال و نابودی است و ناگهان از دست خواهد رفت، از این رو حضرت رضا علیه السلام این شعر را مکرر می خواندند تا هشداری برای اهل نعمت باشد که مغرور نشوند.

۲. ریّان بن صلت می گوید: حضرت رضا علیه السلام این شعر را، که از حضرت عبدالمطلب است، برای من انشاد فرمود:

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۸.

يَعِيبُ النَّاسُ كُلَّهُمْ زَمَانًا وَ مَا لَزَمَانًا عَيْبٌ سَوَانَا
نَعِيبُ زَمَانًا وَ الْعَيْبُ فِينَا وَ لَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَا هَجَانَا
وَ إِنَّ الذُّئْبَ يَتْرُكُ لَحْمَ ذئِبٍ وَ يَأْكُلُ بَعْضُنَا بَعْضًا عِيَانًا
لَبَسْنَا لِلْخَدَاعِ مَسْوَكَ طَيِّبٍ وَ وَيْلٌ لِلْغَرِيبِ إِذَا أَتَانَا^۱

مردم، همه زمانه را سرزنش می کنند در حالی که زمانه عیبی جز ما ندارد.

زمان خود را پیوسته عیب می کنیم حال آن که اگر زمان، زبان داشت ما را هجو می کرد و به ما بد می گفت.

و به راستی که گرگ، گوشت گرگ دیگر را رها می کند ولی بعضی از ما به طور آشکار بعضی دیگر را می خورند!

برای تزویر، فریب و نیرنگ، جامه خوش منشی به تن می کنیم و وای به حال ناشناسی که به سوی ما بیاید.

۳. محمد بن یحیی می گوید: عموی من نقل کرد که روزی شنیدم حضرت رضا علیه السلام شعری را انشاد می کرد حال آن که ایشان کمتر شعر انشاد می فرمود. [و اما آن شعر]:

كَلَّمْنَا نَأْمُلُ مَدًّا فِي الْأَجَلِ وَ الْمَنِيَا هُنَّ آفَاتُ الْأَمَلِ
لَا تَغَرَّنَاكَ أَبَاطِيلُ الْمَنَى وَ الزَّمُ الْقَصْدُ وَ دَعُ عَنْكَ الْعَلَلُ
إِنَّمَا الدُّنْيَا كَظَلٍّ زَائِلٍ حَلَّ فِيهِ رَاكِبٌ ثُمَّ رَحَلَ^۲

ما همگی آرزومندیم که عمرمان طولانی شود حال آن که مرگ ها آفات آرزوها هستند.

۱. همان، ص ۱۷۷.

۲. همان، ص ۱۷۷.

آرزوهای پوچ و بیهوده تو را مغرور نسازد و نفریبد، راه صحیح و مبانه را رها مکن و عذرهای و بهانه‌ها را از خودت دور ساز.

جز این نیست که دنیا همانند سایه‌ای زودگذر است که سواری فرود می‌آید و در آن می‌آرد و سپس از آن‌جا کوچ می‌کند.

من عرض کردم: «خداوند، امیر [حضرت رضا] را عزت دهد این شعر از کیست؟» فرمود: «از عراقی خودتان.» عرض کردم: «ابوالعتاهیه این شعر را به عنوان خودش برای من انشاد کرد.» حضرت فرمود: اسمش (اسماعیل) را بگو و این لقب را رها کن که خدای سبحان می‌فرماید:

﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾^۱

با القاب زشت همدیگر را نخوانید.

و شاید این مرد این لقب را خوش نداشته باشد.^۲

چون «عتاهیه» به معنای گمراهی و کم عقلی و مردم گمراه و بی عقل است.

ارشادهای حضرت رضا (ع)

حضرت رضا (ع) همانند آبا و اجداد گرامی اش مظهر لطف و رحمت

۱. حجرات، آیه ۱۱.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۷.

خدا بودند و بالاترین مرتبه مهربانی را در مورد بندگان خدا داشتند، از این رو از ارشاد و راهنمایی آنان دریغ نورزیده و همواره آن‌ها را به خیر و صلاح فرامی‌خواندند و راه‌های رشد، نجات و سعادت‌مندی را فرا روی آنان باز می‌نمودند و اینک به بعضی از آن موارد اشاره می‌کنیم:

۱. قطب راوندی (رحمه الله) می‌گوید: مردی از اهل روستای «کرمند»، که قریه‌ای از نواحی ما به سوی اصفهان است، متکفل و عهده‌دار بار حضرت رضا در سفر به سوی خراسان بود. هنگامی که به مقصد رسیدند و آن مرد خواست از امام جدا شود و برگردد، عرض کرد: «ای زاده رسول الله! مرا به چیزی از دست خط خودت مشرف گردان تا به آن تبرک بجویم.» [آن مرد از عامه و اهل سنت بود] پس حضرت چیزی را نوشته و به او دادند و نوشته مبارک آن بزرگوار این بود:

کن محباً لآل محمد (ص) و إن كنت فاسقاً، و محباً لمحبيهم و إن كانوا فاسقين؛

دوستدار و علاقه‌مند آل محمد (ص) باش هر چند فاسق و گناه کار باشی و نیز دوستدار علاقه‌مندان آن‌ها باش هر چند آنان اهل گناه باشند.

راوندی بعد از ذکر این روایت می‌گوید: از اخبار پر سر و صدا و دارای جهات و ابعاد این است که این مکتوب اکنون در نزد بعضی از اهل روستای کرمند موجود است.^۱

۱. دعوات راوندی، ص ۲۹ و ۳۰.

شایان توجه است که حضرت رضا علیه السلام این مرد را که از اهل سنت بوده و از محور ولایت، انحراف داشته به توصیه ویژه، سرافراز می‌کنند که باید به چنین کسی که طبعاً در معرض عداوت و کینه‌توزی با آل پیغمبر و ائمه اهل بیت است و نیز در معرض دشمنی و برخوردهای سوء با شیعیان و علاقه‌مندان آن‌هاست، راه کار مناسبی ارائه کرد و داروی مفید و مؤثری داد و راهی برای او باز کرد تا به محور ولایت امامان معصوم علیهم السلام و دوستی با دلدادگان آن‌ها رهنمون شود.

به راستی چه رهنمود جالبی است که راهنمای او به سوی نجات و رهایی از خسران و زیان‌کاری این جهان و جهان ابدی است.

دو جمله را بیان می‌فرمایند که در عین کوتاهی، دنیایی برکت، یمن، رشد و سلامت در خود نهفته دارند:

(الف) محب آل محمد باش هر چند گرفتار گناه باشی. آری! اگر رشته پیوند و ارتباط انسان با اهل بیت، ثابت و متصل باشد امید رها کردن گناهان و روی آوردن او به خوبی‌ها و کارهای نیک، امری دور به نظر نمی‌آید.

(ب) محب و دوستدار دوستان آنان باش هر چند در بند گناهان باشی. این دوستی اولاً: برای خود انسان مفید است که در نهایت رابطه خود را با واسطه، با آل پیغمبر قوی کرده.

و ثانیاً: آنان هر چند فاسق باشند چون با مظاهر خوبی در ارتباط‌اند، در مسیر تحوّل قرار دارند.

و ثالثاً: این دوست داشتن دوستان اهل بیت به خاطر امامان، موجب توجه، تأثر و تحوّل خود آدمی است و حداقل به ظلم و اذیت آنان دست نمی‌زند.

۲. امین الاسلام طبرسی نقل می‌کند که حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام به بعضی از اصحابشان نوشتند:

إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ بِحَقِيقَةِ الْإِنْفَاقِ؛

ما هرکس را که ببینیم او را به حقیقت ایمان و به حقیقت نفاق می‌شناسیم.

در دید امامان معصوم، انسان‌های مؤمن با نورانیت ایمانشان جلوه کرده و منافقان، با ظلمت و تیرگی نفاقشان ظهور می‌کنند و ایشان با دید عمیق و نگاه بصیرانه خود، اشخاص را به خوبی می‌شناسند و مؤمنان را از منافقان تشخیص داده و هیچ‌گاه منافقان دو رو را به عنوان مؤمنان پاک‌دل نمی‌پذیرند.

توسل به حضرت رضا علیه السلام و کرامات آن حضرت

وسیله جویی برای روی آوردن به خدا، دعا، نیایش و دفع یا رفع بلا یا و گرفتاری‌ها از اموری است که مورد امضای شارع مقدس و قرآن کریم می‌باشد چنان‌که خداوند کریم می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای خدا را پیشه کنید و وسیله‌ای به سوی او طلب نمایید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار و سعادتمند شوید.

اکنون می‌گوییم یکی از بزرگ‌ترین، نافذترین و مجرب‌ترین آن وسایل، توسل به مولا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است و پیش از این یادآور شدیم که از القاب مبارک آن ولی اعظم خدا «غوث الامّة و غیاثها» می‌باشد. آری! آن بزرگوار، فریاد رس امت و نجات بخشنده مردم است و افراد

بی شماری پیوسته به آن امام معصوم و پیشوای آسمانی متوسل می شده و از نزدیک و دور در حرم شریفش حضور می یابند و گاهی اوقات از راه های بسیار دور و از کشورهای خارج با این قصد و هدف به آستان ملک پاسبان وی مشرف گردیده و حوائج و مطالب خود را در کنار آن روضه مقدسه، بارگاه ملکوتی و قبر منور و شریف، از خداوند متعال طلب می کنند.

امروزه قبر مطهر و حرم منور آن سرور ابرار، قبله گاه حاجت مندان شده است و شب و روز، حرم مطهر و صحن و سراهای متعدد آن بزرگوار، شاهد و ناظر حضور جمعیت های انبوه - و در مواقعی میلیونی - می باشد.

موضوع توسل به حضرت امام رضا (علیه السلام) از دیر زمان در میان شیعه، بلکه گروه های مختلف اسلامی و حتی غیر مسلمانان، مطلبی است که مشهور خاص و عام و زبانزد دوستان و دشمنان است.

سخن چهار نفر از بزرگان شیعه

۱. کلام امین الاسلام طبرسی

مرحوم امین الاسلام طبرسی^۱، بعد از ذکر دلایل و معجزات فراوانی که در حیات آن حضرت از وی ظاهر شده است می گوید: «و اما آنچه که برای مردم پس از وفات آن بزرگوار از برکت مشهد مقدس - قبر مطهر او - ظاهر شده و علامات و شگفتی هایی که مردم خود مشاهده کرده اند و عام و خاص و دوست و دشمن تا امروز به آن اقرار نموده اند بسیار زیاد بلکه از حد احصا و شمارش بیرون است. چه بسا انسانی که دچار بیماری های

۱. امین الاسلام از اعلام قرن ششم.

صعب العلاج مانند پیسی و کوری مادرزاد بوده و به برکت آن بزرگوار و توسل جستن به وی بیماری اش مرتفع شده است. در پرتو توسل به آن حضرت، دعاها مستجاب گردیده، حاجت ها برآورده شده و سختی ها و دشواری ها اصلاح گردیده است.

بعد می فرماید: و ما خود، بسیاری از این امور را مشاهده کرده بدان یقین پیدا کردیم و چنان علم و آگاهی ای بر آن جریانات برای ما حاصل شد که شک و ریبی در آن راه ندارد و اگر بخواهیم به ذکر این موارد بپردازیم از هدف کتاب، که اختصار است خارج خواهیم شد.^۱

۲. سخن شیخ حرّ عاملی

مرحوم شیخ حرّ عاملی، محدث نامدار شیعه در باب معجزات حضرت رضا (علیه السلام) همان کلام طبرسی را نقل کرده و سپس می گوید: «و من خود، بسیاری از کرامات و معجزات ایشان را مشاهده کردم و برای من صورت یقین و جزم پیدا کرد همان گونه که طبرسی مشاهده کرده است.

آری! این مطالب را در مدتی که مجاور مشهد الرضا (علیه السلام) بودم - که بیست و شش سال می شود - دیدم و برایم یقین حاصل شد و اما آنچه که از این قبیل امور شنیده ام از حدّ تواتر، بالاتر است.»

بعد می فرماید: «و من به خاطر ندارم که در این مشهد شریف دعا کرده و حاجتی را در آن جا از خدا خواسته باشم مگر این که بحمدالله حاجتم روا

۱. إعلام الوری بعلام الهدی، ص ۳۲۶.

شد و مجال، گنجایش ذکر تفصیل آن مطالب ندارد و سخن به درازا می‌کشد و از این رو به اجمال اکتفا می‌کنم.»

آن‌گاه داستانی را نقل می‌کند و می‌گوید: از جمله آن کرامات و الطاف حضرت رضا علیه السلام این است که دختری از همسایگان ما، لال بود. روزی به زیارت قبر مبارک حضرت امام رضا علیه السلام می‌رود. مردی بسیار خوش هیئت را می‌بیند که در نزد قبر نشسته است. به ذهنش می‌آید که او حضرت رضا علیه السلام است. آن بزرگوار به دختر می‌گوید: «چرا تکلم نمی‌کنی و سخن نمی‌گویی؟! سخن بگو!» در همان حال زبان دخترک باز شده و سخن می‌گوید و لالی او به کلی مرتفع می‌شود!

و من خود درباره آن دختر این اشعار را گفتم:

یا کلیم الرضا علیه السلام و عليك السلام و الإكرام
کَلَمْنِي عَسَى أَنْ أَكُونَ كَلِمًا لكليم الرضا عليه السلام
أَصْبَاكَ إِصْطَبَاهُ أَمْ حُسْنُكَ البارِعُ مِمَّا يَصْبُو إِلَيْهِ الْإِمَامُ
أَمْ أَرَانَا الْإِعْجَازَ فَيْكَ وَ هَذَا الْوَجْهَ أَقْوَى مِنْ غَيْرِهِ وَ السَّلَامُ^۱

ای هم کلام رضا علیه السلام! درود و گرامی داشت، بر تو باد.

با من سخن بگو باشد که من هم با رضا علیه السلام هم‌سخن شوم.

نمی‌دانم آیا کودکی‌ات نظر آن حضرت را به سوی تو جلب کرد یا حُسن عقیده تو لطف امام را بر تو برانگیخت.

یا این‌که می‌خواست کرامتی را در مورد تو به ما نشان دهد و البته این وجه از سایر وجوه، قوی‌تر و محکم‌تر است و السلام.

۳. کلام محدث قمی

محدث بزرگوار، مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رضوان الله علیه - می‌گوید: «و من در مدت مجاورتم در مشهد مقدس به ویژه در این تاریخ که ماه شوال سنه ۱۳۴۳ است از این گونه مطالب بسیار دیدم و به یقین دریافتیم همان‌گونه که آن دو [طبرسی و شیخ حرّ عاملی] مشاهده کردند، برای من نیز علم حاصل شد، علمی که شک و تردید بر آن عارض نمی‌شود و اگر اکنون بخواهم وارد این مطلب شوم از غرض این کتاب خارج خواهم شد.»^۱

۴. سخن مرحوم آیه الله حائری دوم

حضرت آیه الله مرحوم آقای حاج آقا مرتضی حائری رحمته الله، خلف صالح و فرزند برومند مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری اعلی الله مقامه، از دلدادگان حضرت رضا علیه السلام و از شیفتگان زیارت مرقد منور آن بزرگوار بود.

در دفتری به خط خود نوشته‌اند: «تا به حال چهل و هفت سفر، توفیق تشرف یافته‌ام و چه برکاتی از این سفرها دیده‌ام بماند.»^۲

و بعد در جای دیگر نوشته‌اند: «و تا به حال شصت و یک سفر شده است. وَفَّقَنَا اللَّهُ تَعَالَى لَزِيَارَتِهِ علیه السلام وَ لَجَمِيعِ مَرْضَاتِهِ تَعَالَى.»^۳

۱. الانوار البهیة، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.

۲. دفتر یادداشت‌های معظم له، ص ۴۹.

۳. تعلیقات ایشان بر دست‌نویس کتاب آیه الله مؤسس اثر این نگارنده، ص ۶۴.

نمونه‌هایی از کرامات حضرت رضا (ع)

۱. نوجوان هلندی

۱. در شهر لاهه در منزل یکی از دوستان با صفا از اهل ترکیه با عده‌ای از دوستان ایرانی برای افطار یا جلسه ضیافت نشسته بودیم. جوانی خوش‌سیما و مؤدب، پذیرایی مهمانان را به عهده داشت که اصالتاً اهل ترکیه و از آشنایان صاحب‌خانه بود. می‌گفتند: پدر و مادر این نوجوان از داشتن فرزند، محروم بودند و بچه‌دار نمی‌شدند؛ از این‌رو به حضرت رضا (ع) متوسل می‌شوند و نذر می‌کنند اگر خداوند، فرزندی به آن‌ها عطا کرد او را به مشهد برده و با او به زیارت مرقد مطهر آن بزرگوار مشرف شوند. طولی نمی‌کشد که خداوند فرزندی به آن‌ها عطا می‌فرماید و آنان از هلند به ایران می‌آیند و به زیارت مشهد مقدس، مشرف می‌شوند و این جوان آراسته همان کودکی است که بر اثر توسل به امام رضا (ع) به آن‌ها عطا شده است.

۲. شفای چشم سبط بحرالعلوم به عنایت حضرت رضا (ع)

استاد بزرگوار ما در دوره تحصیل در شیراز، مرحوم آیه‌الله حاج سید محمد باقر آیت‌اللهی معروف به آقای حاج عالم - رضوان الله علیه - نقل کرده‌اند: «مرجع معظم، مرحوم آیه‌الله آقای سید عبدالمحمد موسوی آیت‌اللهی قدس سره از پدر بزرگوارش مرحوم آیه‌الله حاج سید عبدالحسین نجفی لاری - اعلی الله مقامه - نقل کرده است که فرمودند: یکی از اساتیدم، مرحوم علامه سید حسین طباطبایی از اسباط سید بحر العلوم به

آب چشم ابتلا پیدا کرد و بر اثر این بیماری از خانه بیرون نمی‌آمد جز عصر پنجشنبه که برای زیارت حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع) مشرف می‌شد و به خانه برمی‌گشت تا هفته دیگر.

او به عزم زیارت حضرت ثامن‌الائمه (ع) به ایران آمد. در تهران، مرحوم حاج ملاعلی کنی که اول شخصیت روحانیت مرکز بود با سوابقی که از سید حسین طباطبایی در عراق داشت او را به منزل خود برد و پذیرایی گرمی کرد. در ضمن با اصرار از ایشان خواست که در تهران به معالجه بپردازند. مرحوم سید قبول نکرده و می‌فرمود که با کهولت سن، تحمل معالجه ندارم و سرانجام به مشهد مشرف شد و پس از زیارت، با چشم‌های سالم مراجعت نمود به طوری که شب‌های هلال، جوانان ماه را نمی‌دیدند و ایشان می‌دیده است.»

او خود جریان را بدین نحو بیان می‌نمود: «قصیده‌ای در مدح حضرت امام هشتم (ع) عرض نمودم [که همان طبع روانی که سید بحرالعلوم داشت ایشان هم به ارث برده بود] و آن را در اولین مرتبه که به حرم محترم آن حضرت مشرف شدم به جای زیارت خوانده و عرض کردم: چشم مرا به من عنایت فرمایید تا در اواخر عمر به ذلت نیفتم. در ادامه می‌گوید: ناگهان در همان حرم و در اول مرتبه تشریف، دریافتم که چشمم خوب شده و همه جا را می‌بینم، از ترس این‌که مردم بفهمند و بر من هجوم بیاورند شفای خود را اظهار نکرده و به خانه مراجعت کردم.»

آری! آن مرحوم تا آخر عمر با چشم سالم زندگی کرد.^۱

۳. اثر عنایت حضرت رضا علیه السلام به مرحوم شیخ حبیب الله گلپایگانی

آن بزرگوار، بنا به نقل بسیاری از آقایان که از نزدیک او را ملاقات کرده بودند، مورد عنایت حضرت رضا علیه السلام قرار گرفته بودند.

مرحوم آقای شیخ ابوالقاسم جلالی خراسانی علیه السلام نقل می‌کردند که مرحوم شیخ حبیب‌الله گلپایگانی، دست و انگشتان خود را روی موضع درد بیمار می‌گذاشتند و او فوراً شفا می‌یافت. در این اواخر دست را مقداری به محلّ درد کشیده و می‌مالید تا اثر می‌کرد. خود ایشان برایم گفتند که من همیشه برنامه‌ام این بود که صبح زود و پیش از همه بر در حرم می‌ایستادم تا در باز شده و وارد حرم شوم. تا این‌که بیمار شدم و مدتی را در حال بیماری گذراندم. بعد از مدتی یک روز از حضرت رضا علیه السلام گله کردم که من این‌قدر در حرم شما آمدم؛ شما می‌خواستید یک بار از من عیادت بکنید. اتفاقاً در خواب دیدم که حضرت آمدند و دسته‌گلی که در دستشان بود را به من دادند. من آن را گرفتم و بوییدم. از آن زمان، این تأثیر در انگشتان و دست من پیدا شد. اما روزی در یک مهمانی شرکت کردم^۱ و غذای آن‌جا را خوردم از آن وقت، این تأثیر کم شد [لذا دست را چند مرتبه به موضع درد می‌کشیدند].

۴. عنایت حضرت رضا علیه السلام در پیدایش مرجع بزرگ

مرحوم حجة الاسلام آقای سید محمد باقر موسوی، معروف به «امام»

۱. ایشان هیچ‌جا نمی‌رفتند و در مهمانی‌ها شرکت نمی‌کردند.

والد مرحوم آیه الله العظمی آقای گلپایگانی علیه السلام فرزندان دختر متعدّد داشته‌اند اما از فرزند ذکور محروم بوده‌اند و گویا پسرانشان همه می‌مرده‌اند. آن مرد محترم و با اخلاص به مشهد مشرف می‌شوند و در زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به آن حضرت متوسّل می‌گردند و از ایشان می‌خواهند که به اذن خدا پسری به او مرحمت فرماید که برای وی بماند. در پی این توسّل و در همین سفر، در عالم رؤیا به حضور حضرت جواد و حضرت هادی علیه السلام مشرف می‌شوند و بعد مشاهده می‌کنند که حضرت هادی علیه السلام از آن‌جا رفتند. آن مرحوم خواب خود را چنین تعبیر می‌کند که خداوند، دو پسر به او خواهد داد که اولی می‌ماند اما دومی خواهد مرد.

اتفاقاً مطلب به همان گونه که آن سید جلیل تعبیر کرده بودند واقع می‌شود و خداوند در دو نوبت، دو فرزند پسر به او عطا می‌کند که اولین آن دو، مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی بوده‌اند و بعد از مدّتی همسر آن سید بزرگوار، باردار می‌شود ولی به هنگام وضع حمل، مادر و پسر هر دو از بین می‌روند. مرجع و زعیم بزرگوار علیه السلام، در روز بیستم ذی‌الحجه سال ۱۴۰۹ قمری در مجلس خصوصی، ضمن ذکر این نکته که همواره مورد عنایات حضرت رضا علیه السلام می‌باشند، مطلب فوق را به عنوان شاهد، ذکر فرمودند.

۵. عنایت حضرت رضا علیه السلام به دو فقیه گران‌قدر

در تاریخ بیستم ذی‌القعدة سال ۱۴۰۹ در محضر مرحوم آیه الله العظمی آقای گلپایگانی بودم. ایشان به مناسبت ذکر عنایاتی که از حضرت رضا علیه السلام به ایشان شده نقل می‌فرمودند: «مرحوم آقای سید علی

یثربی کاشانی^۱ در سفر آخری که به قم آمدند در مورد بقای بر تقلید میت با مرحوم آقای بروجردی بحث کردند. من به دیدار ایشان رفتم و ایشان نیز برای بازدید من آمدند. در این ملاقات، گفتند: به شما بشارت می‌دهم که: من به مشهد سفر کردم اما بر اثر بیماری‌ای که برایم پیش آمد نتوانستم به حرم مطهر مشرف شوم و ناراحت بودم. در عالم رؤیا به من گفته شد حال که شما نمی‌توانید به زیارت حضرت رضا (ع) بیایید حضرت، خودشان برای دیدار شما می‌آیند. من آماده شدم؛ در این اثنا دیدم که شما [حضرت آیه‌الله العظمی گلپایگانی] آمدید و بر من وارد شدید.»

۶. عنایات حضرت رضا (ع) به مرحوم آیه‌الله حائری دوم

حضرت استاد بزرگوار آیه‌الله حاج آقا مرتضی حائری (ع) که با حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) رابطه‌ی جانانه‌ای داشت از الطاف و عنایات بی‌دریغ آن دریای بیکران رحمت الهی برخوردار شده بود. پیش از این گفتیم که خود ایشان در مورد سفرهایشان به مشهد می‌گویند: «چه برکاتی از این سفرها دیده‌ام، بماند.»

از جمله آن موارد این جریان است که می‌گویند: «در سفر دوم به مشهد مقدس در مدرسه سلیمان خان بودم که آقای سید حسین حائری، برادرزاده‌ی مرحوم آقا سید محمد فشارکی، آمد و حقیر را به خانه برد و نگذاشت که در مدرسه زندگی کنم. من از حضرت ابی‌الحسن الرضا - علیه

۱. از اکابر علمای شیعه که مرحوم آیه‌الله العظمی بروجردی در روز وفات آن بزرگوار عده‌ای از طلاب قم را برای شرکت در تشییع یا مجلس بزرگداشت او به کاشان فرستادند و این جانب نیز این افتخار را داشتم.

آلاف التحية و الثناء - حاجتی خواسته بودم. در خانه ایشان خواب بودم؛ از خواب که بیدار شدم دیدم جواب آن حاجت به طریق اجمال، که موکول به اراده‌ی حق تعالی نموده بود، به دیوار نوشته شده است و پس از دیدن محو شد.»^۱

آری! آنان که از صمیم قلب به دربار ملکوتی حضرت ثامن الحجج (ع) روی بیاورند و راز دل خود را با آن محرم اسرار در میان بگذارند از خاطر مبارک آن حضرت فراموش نخواهند شد و در جای خود و در زمان مناسب، پاسخ خوب و مثبتی از ایشان دریافت خواهند کرد.

۷. ابونصر مؤذن و باز شدن زبان او

شیخ بزرگوار صدوق - رضوان الله علیه - نقل می‌کنند که ابونصر مؤذن گفته: «بیماری شدیدی بر من عارض شد و زبانم بر اثر آن سنگین گردید به طوری که توانایی سخن گفتن نداشتم. به ذهنم آمد که حضرت رضا (ع) را زیارت کنم و نزد آن حضرت، خدای تعالی را بخوانم؛ دعا کنم و او را شفیع خود به درگاه الهی قرار دهم تا این بیماری را از من مرتفع گرداند و زبانم را بگشاید. پس سوار شدم و به قصد مشهد حرکت کرده و حضرت رضا (ع) را زیارت نمودم. در بالای سر مبارک آن حضرت جا گرفتم و دو رکعت نماز خواندم. در سجده در حال دعا و تضرع بودم و صاحب قبر شریف را در نزد خدا شفیع خویش قرار می‌دادم که مرا از بیماری‌ام برهاند و گره از زبانم بردارد. در همان حال به خواب رفتم، در عالم خواب دیدم گویا قبر باز شد

۱. یادداشت‌های معظم له، ص ۳۰.

و مردی میان سال و گندمگون از آن خارج شد و به من نزدیک گردید و فرمود: «ای ابانصر! بگو: لا اله الا الله.» من اشاره کردم که چگونه بگویم در حالی که زبانم بسته است؟ او بر روی من صیحه کشید و گفت: «قدرت خدا را انکار می کنی؟ بگو: لا اله الا الله.» ابونصر می گوید؛ پس زبانم باز شد و گفتم: لا اله الا الله و پیاده به سوی منزل مراجعت کردم در حالی که می گفتم: لا اله الا الله و عیب و بیماری از زبانم به کلی رفت و بعد هم دیگر زبانم بسته نگردید!»^۱

۸. حل مشکل اقتصادی و ازدواج یک غلام

محمد بن ابی عبدالله هروی می گوید: «مردی از اهل بلخ با غلامش به مشهد رفتند و حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردند. آن مرد، بالای سر مبارک و غلام او پایین پای حضرت، مشغول نماز بودند. چون از نمازشان فراغت یافتند به سجده رفتند و سجده آن ها طولانی شد، پس آن مرد پیش از غلام سر از سجده برداشت و مملوک خود را طلبید؛ او هم سر از سجده برداشته و نزد مولایش حاضر شد. مرد بلخی به غلام گفت: «میل داری که آزاد شوی؟» گفت: «آری!» آن مرد گفت: «تو در راه خدا آزادی و فلان کنیز من در بلخ نیز برای خدا آزاد است. من او را به ازدواج تو درآوردم و فلان مقدار هم مهریه او و آن هم برعهده من است که از طرف تو بپردازم و فلان باغ و بستان من وقف بر شما دو نفر و بر اولاد شما و فرزندان فرزندان تا نسلی از شما باقی است، امام رضا علیه السلام شاهد بر این قضیه باشند.»

غلام گریه کرد و به خدا و به حضرت رضا علیه السلام سوگند یاد کرد که در سجده خود از خداوند، درخواستی جز این نداشته است و به این سرعت دعا و درخواست او به اجابت رسید.»^۱

۹. عنایت به زائران گم شده

محدث نوری - رضوان الله علیه - نقل کرده که یکی از خدمتگزاران حرم شریف حضرت رضا علیه السلام گفته است: «شبی نوبت خدمت من بود و در رواق معروف به «دارالحفاظ» خوابیده بودم. ناگاه در خواب دیدم که درب حرم مطهر باز شد و امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از حرم بیرون آمده و به من فرمودند: «برخیز و بگو مشعلی بالای گلدسته روشن کنند، زیرا جماعتی از اهل بحرین به زیارت من آمده اند که راه را گم کرده و در سمت طرق [اسم محلی است در دو فرسنگی مشهد] مانده اند و برف بر آن ها می بارد مبادا تلف شوند و نیز به میرزا شاه تقی متولی بگو مشعل هایی را روشن کند و با جمعی بروند و آن زائران را پیدا کرده و به شهر بیاورند.» من از خواب بیدار شدم و فوراً سرکشیک را بیدار کرده و خوابم را نقل کردم. او شگفت زده برخاست و با هم به نزد مشعل دار آمدیم در حالی که برف عظیمی می بارید. خواب را برای وی تعریف کردیم و او دستور داد مشعلی را روشن و بالای مناره بردند. آن گاه با گروهی از خدّام به خانه «متولی باشی» رفتیم و خواب را نقل کردیم. او هم با جماعتی چراغ ها را روشن کرده همراه هم از شهر خارج شده و به جانب طرق روانه شدیم.

نزدیکی آن مکان، آن‌ها را یافتیم و همگی را به خانه متولی آوردیم و از سرگذشتشان پرسش کردیم. گفتند به قصد زیارت می‌آمدیم و در این شب، برف شدیدی گرفت و راه را گم کردیم، هر چه تفحص کردیم راه پیدا نشد؛ دست و پای ما از شدت سرما از حس و حرکت افتاد و سرانجام به مرگ تن در دادیم و از چهار پایان خود فرود آمدیم و همه یک‌جا دور هم جمع گردیده و فرش‌هایمان را روی خودمان انداختیم و به گریه و تضرع پرداختیم. در میان ما مردی صالح از طالبان علم بود. خواب بر او غلبه کرد و در عالم رؤیا حضرت رضا (ع) را می‌بیند که می‌فرمایند: «برخیزید! زیرا امر کردم که بر بالای مناره، مشعل روشن کنند و شما به طرف مشعل حرکت کنید که متولی به استقبال شما می‌آید و شما به هم می‌رسید.» آن مرد صالح بیدار شد و خواب خود را ذکر کرد ما هم برخاستیم و به راه افتادیم روشنایی را دیدیم و به سمت آن حرکت کردیم کمی راه طی کردیم که شما را یافتیم.^۱

این ماجرا، حاکی از آن است که آن بزرگوار به مسافران، به ویژه به زائران قبر شریفشان عنایت خاص دارند و به اذن خدا مشکل و گرفتاری آنان را رفع می‌کنند و دعا، ابتهال و توسلات ایشان را مورد اجابت و لطف عمیم خود قرار می‌دهند.

۱۰. صله اشعار شیخ ابراهیم صاحب الزمانی در حرم شریف

مرحوم شیخ ابراهیم صاحب الزمانی می‌گوید: «من در تشرّف به مشهد

۱. دارالسلام فی الرؤیا و المنام، ج ۱، ص ۲۶۶.

بر مرحوم حاج شیخ حسن علی تهرانی، که از زهاد و اخیار معروف بود، وارد شده بودم، اما از جهت مخارج عیالاتم که در عراق بودند بسیار نگرانی داشتم. یکی از دوستان گفت: «آصف الدوله، والی مشهد و آدم خیرخواهی است اگر چند شعر برایش بگویی صله قابل توجهی از او برایت خواهم گرفت.» من هفت بیت عربی در مدح او گفتم، ولی بعد دیدم این اشعار شایسته حضرت رضاست و خجالت کشیدم که آصف الدوله را با آن مدح کنم. با خود گفتم: من این اشعار را حضور حضرت علی بن موسی الرضا (ع) تقدیم می‌کنم و از آن حضرت مطالبه صله می‌نمایم. پس به حرم مشرف شدم و اشعارم را خواندم و عرض کردم: «یا بن رسول الله! دعبل خزاعی اشعاری چند تقدیم محضر شما نمود و شما به عنوان صله به او جبه و پول مرحمت فرمودی، من جبه را بخشیدم ولی پول را می‌خواهم.» در همان لحظه آقا سید حسین، محرّر آقا شیخ اسماعیل ترشیزی، ده تومان پول در دست من گذاشت. من به حضرت عرض کردم: نه مناسب شأن شماست و نه به قدر حاجت من. طولی نکشید دیگری آمد و ده تومان دیگر در دست من گذاشت خلاصه از حرم تا صحن، سی و پنج تومان به من رسید.^۱

ولی در نقل مرحوم آقای شیخ محمد رازی (ع) آمده است: آن مدیحه را آهسته خواندم و تقاضای صله کردم. نزدیک رفتم که ضریح را ببوسم کسی چیزی در دست من گذاشت دیدم اسکناس ده تومانی است فوراً متوجه آن حضرت شدم و گفتم: آقای من! کم است، باز دستی دیگر رسید و ده تومان

۱. آیه الله حاج سید احمد زنجانی، الکلام یجر الکلام.

دیگر به دست من داد باز گفتم: ای مولای من! کم است، باز ده تومان دیگر رسید و همین طور تا شش مرتبه، دیگر حیا کردم و گفتم: مرا کافی است. ضریح را بوسیده و بیرون آمدم چون به کفش کن رسیدم دیدم شیخ حسنعلی اصفهانی، که به کشف و کرامت مشهور بود، وارد صحن شد و به عجله به طرف من آمد و گفت: «شیخ ابراهیم! خوب با حضرت رضا (علیه السلام) روی هم ریخته اید؟! تو شعر می خوانی و او صله می دهد؟ اکنون آن صله ها را به من بده.» من آن شصت تومان را به ایشان دادم و او نیز دست در جیب خود کرده پاکتی به من داد و از همان جا برگشت و من چون پاکت را باز کردم دیدم صد و بیست تومان در آن است. بسیار خوشحال شدم و به جلالت شیخ هم پی بردم؛ زیرا از داستان من، جز خدا و امام، کسی باخبر نبود.^۱ (نه از شعر گفتن، نه از خواندن آن و نه از مطالبه صله کردن من از امام (علیه السلام))

۱۱. عنایات غیر منتظره

مواردی را که تاکنون ذکر کردیم درباره توسل، دعا و درخواست از حضرت رضا (علیه السلام) بود و عنایت آن بزرگوار جنبه اجابت و پاسخ گویی داشت.

اکنون عرض می کنیم که لطف و مرحمت آن حضرت لزوماً به سابقه توسل و درخواست، نیاز ندارد هر چند که توسل و درخواست حاجت، امری پسندیده و حتی مورد تأکید شرع نیز قرار گرفته است، اما هرگز بدان

۱. حاج شیخ محمد تقی بافق، التقوی و ما ادیرک ما التقوی، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

معنا نیست که اگر این موضوع نباشد افاضه فیض از آن کانون فیاض و چشمه جوشان الطاف الهی قطع می گردد، نه بلکه مواردی واقع شده که بدون دعا و درخواست از آن مرکز رحمت الهی عنایاتی شده و گاهی به صورت های کاملاً غیر منتظره افاضه فیض کرده و به طور اختصاصی از کسی یا کسانی پذیرایی فرموده است.

مرحوم سیدنا الاستاد آیه الله العظمی گلپایگانی - رضوان الله علیه - خاطره ای از تشریفشان به مشهد مقدس در دوران جوانی داشتند که برای این جانب بدین گونه نقل کردند: شبی بعد از پایان وقت مقرر، خدام حرم مطهر، شروع به بیرون کردن زوار از حرم نمودند و همه را از حرم مطهر خارج ساختند. من در گوشه ای نشسته و مشغول دعا و مناجات بودم و با این حال، کسی از من نخواست که آن مکان شریف را ترک بگویم. حال آیا مرا ندیدند و یا این که دیدند و متعرض نشده و چیزی نگفتند نمی دانم! در هر حال درها را بستند و من تا صبح تنها در حرم شریف و آن مکان مقدس اشتغال داشتم.»

۱۲. لطف و عنایت حضرت رضا حتی به مخالفان

آنچه که نقل کردیم همه از عنایات حضرت امام رضا (علیه السلام) در مورد کسانی بود که از دوستان، شیعیان و ارادتمندان آن حضرت به شمار می رفتند و لطف و رحمت آن بزرگوار درباره چنین کسانی بعید نیست آنچه که مهم و بسیار قابل توجه است عنایات آن حضرت درباره کسانی است که نه تنها رابطه ای با آن بزرگوار نداشته اند و از دوستان و ارادتمندان وی به شمار نمی آمدند بلکه در شمار مخالفان آن حضرت نیز بوده اند.

حضرت آیه الله حاج آقا مرتضی حائری - رضوان الله علیه - می گویند: « آقا محمد حسین، پسر بزرگ من که مرد بسیار خوش طبیعتی است و تا به حال یک کلمه دروغ از او نشنیده‌ام و احتمال هم نمی‌دهم اهل دروغ باشد و آدم معتقد و با ایمانی است اگر چه در سلک اهل علم و روحانیت نیست نقل می‌کرد:

یکی از تحصیل کرده‌های مصر که فعلاً اسمش را به یاد ندارم، [برای این که مصر به واسطه جنگ اسرائیل وضع خوبی ندارد] به ایران مهاجرت نموده و در مشهد مقدس سکنا گزیده بود و به واسطه درس‌هایی که در خارج از محیط مدرسه به اشخاص می‌داد زندگی مختصری داشت، خودش برای من نقل کرد: ماه رمضان بود. برای افطار فقط نان و گوجه‌فرنگی آماده کرده بودم که دیدم دو نفر آمدند که یکی از آن‌ها رئیس دانشگاه مشهد مقدس بود [ظاهراً آقای دکتر سامی که متخصص امراض اطفال بود] و گفت: امام؛ یعنی حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را در خواب دیده و ایشان فرموده است: فلانی [یعنی همین سنی مصری] مهمان ماست شما چرا به وضع او توجه نمی‌کنید؟! (قریب به این مضمون) آن‌ها همان روز او را برای تدریس در دانشگاه مشهد دعوت می‌نمایند.^۱

و در حاشیه صفحه بعد مرقوم فرموده‌اند: «اسم آن مرد [مصری] صلاح‌الساوی است و علی‌الظاهر شیعه شده و فعلاً استاد دانشگاه تهران است!»

این جریان، لطافت خاصی دارد، زیرا اولاً: حضرت رضا (علیه السلام) شخص

۱. یادداشت‌های مرحوم آیه الله حائری رضوان الله علیه، ص ۴۹ و ۵۰.

تازه وارد در مشهد را با آن که از مخالفان بوده از یاد نبرده و به دست فراموشی یا بی‌اعتنائی نسپرده است و این درس را به پیروان خود داده که لطف شما به بستگان، دوستان و همفکرانتان محدود نباشد بلکه فراگیر و دشمن شمول باشد.

ثانیاً: برای رسیدگی به حال استاد مصری می‌توانست یکی از خدام را مأمور کرده تا به وضع او رسیدگی نماید و به طور مثال غذا، افطاری و سحری او را از مهمان‌سرای آستانه مقدسه تأمین کند، اما استاد دانشگاه را مأمور می‌سازد تا مناسبت فکری و فرهنگی و ارتباط کاری را هم، که یک پذیرایی افزون‌تر است، اعمال کرده باشند.

ثالثاً: او را از تدریس خصوصی و امرار معاش از این مسیر به سمت استادی دانشگاه دعوت کرده و کرسی تدریس دانشگاه را تحت اختیار او بگذارند و در نهایت تأمین امر درآمد او از یک سو و حفظ کرامت انسانی و شأن و مرتبت وی از دگر سو مورد توجه امام رضا (علیه السلام) بوده است. آری! حضرت رضا (علیه السلام) هم نان و نوا می‌دهد و هم شخصیت و بها.

و سرانجام این که عنایت و کرامت روشن حضرت رضا (علیه السلام) نسبت به وی باعث شد تا او به تشیع روی آورده و به پیروان مکتب اهل بیت بپیوندد.

۱۳. امداد حضرت رضا در مطالب علمی و اعتقادی

شهید گران قدر، مرحوم آیه الله سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی می‌گویند: «در ایام تحصیلات علمی در حوزه علمیه قم و قبل از تشریف به حوزه علمیه نجف، شوق سرشار و علاقه مخصوصی به تحصیل علم اصول دین داشتم و به علم و یقین به اعتقادات اجمالی اکتفا نمی‌کردم و از

جمله در مسئله علم پیغمبر و امام می‌کوشیدم تا اعتقاد خود را در این موضوع، استوار نموده و به گمان و تخمین اکتفا ننمایم. برای وصول به این مطلب، دست توسل به دامن اهل بیت عصمت زده و از آل اطهار، مطلب خود را می‌جستم؛ زیرا اصول و معارف حقیقی اسلامی و اعتقادات حقّه دینی را باید از ساحت مقدّس آن حضرات به دست آورد که باب مدینه علم پیغمبر و سفینه نجات این امت‌اند به خصوص این‌که خود، از سلاله دودمان نبوی و از ذراری خاندان فاطمی علوی حسنی بودم. رفته رفته گام‌ها را فراتر می‌گذاشتم تا به سر منزل مقصود برسم. به این منظور، سالی سعادت یاری کرد و در عین ایام تحصیل، تشرّف به آستان قدس رضوی نصیب شد و مدتی را در جوار حرم مطهر و قبر انور و اطهر امام رضا - سلام الله علیه - گذراندم و در پی مقصودم می‌گشتم. چند روزی به حضرت امام رضا (علیه السلام) توسل پیدا کرده و در حرم مطهر، پشت سر مبارک می‌نشستم. منظورم این بود که در موضوع علم امام از آن حضرت، توجهی بشود و به تفصیل درک کنم و از خود قرآن کریم برایم کشف و روشن گردد. چند روزی بر این منوال گذشت و به توسل خود ادامه دادم تا روزی در حرم مطهر در همان مکان مقدس در مقابل ضریح مبارک قرار گرفتم. در تفکر بودم که ناگهان گویا به قلبم الهام شد که در موضوع مسئله علم پیغمبر و امام، آیه شریفه «تطهیر» کافی است و به موجب مفاد آن آیه مبارکه، جهل و نادانی به چیزی در آن حضرات راه نمی‌یابد؛ زیرا خدا می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً 》.

و این آیه شریفه در حق پنج تن آل عباست که طبق اخبار شیعه و سنی،

رسول الله آن‌ها را در زیر «کسا» جمع نمود و آیه شریفه نازل شد و این آیه، یازده نفر از اولاد امیرالمؤمنین و ذریه طاهره آن‌ها را نیز شامل می‌شود. به دقت در آیه تأمل نمودم؛ دیدم کلمه «رجس» به معنای قدر یا چیز قدر و ناپاک است و البته مراد، ناپاکی معنوی است؛ پس خداوند، مطلق قذارت معنوی را از آل عبا برطرف فرموده و دلیل ندارد که قذارت معنوی منحصر به گناه باشد بلکه اوصاف و صفات رذیله و از جمله نادانی و جهالت به احکام دین و نیز تمامی علوم، امور تکوینی و تشریعی و موضوعات خارجی را شامل می‌شود؛ زیرا جهل به چیزی، از بزرگ‌ترین قذارت‌های معنوی است.

از آنچه که از آیه شریفه «تطهیر» برایم واضح شد، مسرور شده و از حرم بیرون آمدم و در قلب خود می‌گفتم: خدایا! کاش کتابی در مسئله علم امام پیدا می‌کردم و کاش می‌دانستم که آیا آنچه من از این آیه فهمیدم کسی از علمای امامیه در این خصوص توضیحی داده و تحقیقی کرده است؟ با تمام آرامش قدم برمی‌داشتم و از بازار مشهد عبور می‌کردم و آنچه که در قلب خویش می‌پروراندم فراموشم نمی‌شد. به دکان‌ها و مغازه‌ها نظری می‌انداختم ناگهان متوجه دکان بزرگی شدم که انواع و اقسام اشیا در آن‌جا موجود بود و در آخر دکان، مقداری کتاب روی هم گذاشته بودند. به آن‌ها نگاهی کردم. صاحب دکان اظهار کرد: «بفرمایید.» گفتم: «آن کتاب‌ها برای فروش است؟» گفت: «بلی!» بفرمایید آن‌ها را مطالعه کنید و هر کدام را که خواستید بردارید.»

بدون درنگ به درون دکان رفتم و یک یک آن کتاب‌ها را نگاه کردم تا به رساله کوچکی برخوردم. بیشتر دقت کردم رساله‌ای در علم امام و

کیفیت و کمیت آن است. در اوایل آن کتاب، اجازه‌های اجتهاد از آیات عظام و مراجع شیعه از جمله: میرزای شیرازی، فاضل‌ایروانی، آقا شیخ لطف‌الله مازندرانی - قدس الله اسرارهم - در حق مؤلف آن درج شده بود. اسم آن رساله «معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی» بود و تاریخ طبع آن، سال ۱۳۱۳ هجری قمری^۱ و چاپ سنگی طهران بود.

رساله نامبرده جامع تحقیقات علمی و مشتمل بر ادله متقنه و براهین ساطعه و جمع میان اخبار متعارضه به وجه احسن می‌باشد و بدون مبالغه در موضوع خود بی‌نظیر است. در ضمن اشتغال به مطالعه آن رساله شریفه، به مقصود و هدف خود رسیده و آنچه می‌خواستم دریافتم...»^۲

خطوط انحرافی عقیدتی در عصر حضرت رضا علیه السلام

در زمان حضرت رضا علیه السلام جریان‌های منحرف فکری - عقیدتی اوج گرفته و دست کم سه خط انحرافی عقیدتی رواج پیدا کرده بود که یکی ویژه عصر آن حضرت بود و دو جریان دیگر سابقه داشته و از زمان ائمه معصومین قبل از آن رواج یافته بودند و چه بسا که در عصر آن حضرت شدت یافتند؛ این فتنه‌های بزرگ و خطرناک را می‌توان در سه جریان خلاصه کرد:

۱. فتنه واقفیه؛

۲. فتنه تصوف و صوفی‌گری؛

۳. انحراف زشت، زننده و کفرآمیز جبر و تفویض.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با هر یک از این خطوط شیطانی به نحوی مبارزه کردند و مردم را آگاهی داده و بطلان آن خطوط را اثبات می‌فرمودند.

فتنه واقفیه

واقفیه، گروهی هستند که در رشته و سلسله امامت و ولایت، بر حلقه

۱. سال ۱۳۱۳ هجری قمری مطابق با سال ۱۲۷۵ هجری شمسی.

۲. امانتداری پیامبران، تلخیص از ص ۱۲۳ - ۱۲۹.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کرده و پیش نرفتند و این رشته را ادامه ندادند؛ آنان مرگ حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را انکار کرده و می گفتند که آن حضرت زنده است.

سردمداران این فرقه در آغاز از خواص شیعیان حضرت کاظم علیه السلام و از وکلا و نمایندگان آن بزرگوار بودند و اموال مربوط به صدقات و خمس را از شیعیان آن حضرت جمع آوری می نمودند؛ بعضی از آن ها در قم، بعضی در بغداد و تعدادی از آن ها در بلاد دیگر بودند.

زمانی که خبر شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به آن ها رسید در اموال مخصوص امام، طمع کردند و برای این که آن اموال را تصاحب نموده و ناچار نباشند که آن ها را به امام رضا علیه السلام تقدیم کنند، امامت آن حضرت را انکار کرده و گفتند موسی بن جعفر، زنده است و از دنیا نرفته و نمی رود و سرانجام آن اموال را که قاعدتاً می بایست تقدیم حضرت رضا علیه السلام می کردند، برای خود قرار دادند.

گفتنی است که محقق گرنامه، مرحوم علیاری تبریزی می گویند: «من در کتب معتبره دیده ام که کسانی قبل از این بر حضرت باقر علیه السلام وقف کردند و امامت حضرت صادق علیه السلام را انکار نمودند و بعضی بر حضرت صادق علیه السلام توقف کردند [که قهراً امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را انکار می کنند].^۱

سران واقفیه

از جمله سران و بنیان گذاران مذهب «وقف»، شخصی به نام زیاد بن

۱. علیاری تبریزی، بهجة الآمال، ج ۱، ص ۱۱۷.

مروان قندی بغدادی است که در عبارات به عنوان یکی از ارکان وقف از او یاد شده است و همچنین علی بن ابی حمزه بطنانی و ابن ابی سعید مکاری. یونس بن عبدالرحمن می گوید: «حضرت ابوالحسن، امام کاظم از دنیا رفت و در نزد هر کدام از کارگردانان او مال فراوانی بود و همین موجب وقف آنان و انکار نمودن ارتحال موسی بن جعفر شد. بعد می گوید: در نزد علی بن ابی حمزه [بطنانی] سی هزار دینار بود^۱ و در نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار بود.^۲

و از جمله آنان، منصور بن یونس برزج بود که خود می گوید: روزی بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم، حضرت فرمود: «ای منصور! آیا می دانی امروز چه کاری انجام دادم؟» عرض کردم: «نه!» فرمود: «پسرم علی (رضا علیه السلام) را وصی و جانشین بعد از خود قرار دادم، اکنون برو و بر او وارد شو، او را تهنیت و مبارکباد بگو و به او بگو که پدرت مرا به این کار امر فرموده است.» اما همین منصور، این مطلب را انکار کرد؛ زیرا در نزد او اموالی بود و از این رو بیعت را شکست و در آن اموال تصرف کرد و بدون مبالات آن را بذل و مصرف نمود.^۳ البته بعضی از این افراد توبه کرده و متنبه شدند.

به طور مثال یکی از آنان عثمان بن عیسی رواسی کوفی است. او نیز مذهب وقف را پذیرفت و وکیل حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود و اموالی را در اختیار داشت. حضرت رضا علیه السلام بر او خشمناک گردیدند لیکن او بعد

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۰۵ و ۴۶۷.

۲. همان، ص ۴۰۵ و ۴۶۷.

۳. همان، ص ۴۶۸.

از مدتی توبه کرده و آن اموال را به نزد حضرت رضا علیه السلام فرستاد. وی پیری محترم بود که سنین عمرش به شصت سال رسیده بود و از ابو حمزه ثمالی روایت می کرد و مردم و اهل حدیث، او را به دروغ متهم نمی کردند؛ زیرا او ابو حمزه را درک کرده و به خدمتش رسیده بود.^۱

و نیز عبدالله بن مغیره خود می گوید: من واقفی بودم و بر همین حال و عقیده حج به جا آوردم. اتفاقاً در مکه مطلبی در سینه ام خطوط و خلیجان کرد - تردیدی در عقیده ام دست داد - آمدم و به رکن ملتزم چسبیدم و گفتم: «بار خدایا! تو مقصد و اراده مرا می دانی، پس مرا به سوی بهترین ادیان ارشاد کن.»

به دنبال این توسل، در دلم افتاد که شرفیاب حضور حضرت رضا علیه السلام شوم و از این رو به مدینه و به درب خانه آن حضرت رفتم و به غلام وی گفتم: «به مولایت بگو مردی از اهل عراق، درب خانه است.» ناگهان صدای حضرت رضا علیه السلام را شنیدم که فرمود: «ای عبدالله بن مغیره! داخل شو.» پس داخل شدم، چون به سوی من نظر افکند، فرمود:

قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَكَ وَ هَذَاكَ لَدِينِكَ؛

خداوند دعای تو را مستجاب گردانید و تو را به سوی دینت هدایت فرمود.

در این هنگام من گفتم:

أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ أَمِينُهُ عَلَى خَلْقِهِ؛^۲

شهادت می دهم که تو حجت خدا و امین الهی بر بندگان اویی.

۱. همان، ص ۵۹۷ و ۵۹۸.

۲. همان، ص ۵۹۴.

آری! امام علیه السلام از دعا و نیت او چنان خبر داد که گویا در مکه همراه او بوده است و از این جهت آن مرد به راه حق آمد و از مذهب واقفیه برگشت.

و از کسانی که از این عقیده انحرافی و باطل دست کشیدند، ابو خالد سجستانی بود. او بعد از درگذشت حضرت کاظم علیه السلام بر آن حضرت وقف کرد و امامت حضرت رضا علیه السلام را نپذیرفت، اما بعد در نجوم خود نظر انداخت و طبق آن به ذهنش آمد که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از دنیا رفته و در مورد وفات آن حضرت به مرحله قطع و یقین رسید سپس مخالفت خود را با دوستان و همفکرانش اظهار نمود.^۱

علامه مدرّس می نویسد: «ابو خالد سجستانی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام می باشد که نخست، واقفی مذهب بود و به امام حی، قائم آل محمد و مهدی منتظر بودن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اعتقاد داشت، اما چندی بعد از روی قواعد نجومی از آن عقیده منصرف شد و برخلاف اصحاب قبلی خود، به عقاید حقّه موفق و به موت آن حضرت و امامت حضرت رضا علیه السلام قاطع گردید.»^۲

به هر حال با صرف نظر از تعدادی که از عقیده اولیه خود برگشتند، حضرت رضا علیه السلام در معرض مخالفت این گروه نادان متعصب واقع شد و این مطلب یکی از ابتلاآت بزرگ امام رضا علیه السلام بود؛ زیرا گروهی از وکلا و علاقه مندان به پدر بزرگوارش امامت او را انکار می کردند و گاهی در حضور آن حضرت نیز زیان به اعتراض و سوء ادب می گشودند.

۱. همان، ص ۶۱۲.

۲. ریحانة الادب، ج ۷-۸، ص ۸۷.

ابن ابی سعید مکاری، واقفی بود. روزی بر حضرت امام رضا علیه السلام وارد شد و رو به آن حضرت کرده و گفت: «در خانه را باز گذاشته‌ای و آماده می‌نشینی و برای مردم فتوا می‌دهی در حالی که پدر تو این کارها را نمی‌کرد؟!» حضرت در پاسخ فرمود: «بر من ترسی از ناحیه هارون نیست [ولی پدرم این مشکل را داشت] و بعد فرمود:

أطفأ الله نور قلبك وأدخل الفقر بيتك؛

خداوند نور قلب تو را خاموش کند و فقر و تنگدستی را به خانه تو داخل گرداند.

آیا ندانستی که خداوند به مریم وحی کرد که تو پیامبری را باردار هستی و بعد عیسی از مریم متولد شد پس مریم از عیسی است و عیسی از مریم و من از پدرم هستم و پدرم از من [یعنی ما همه به هم متصلیم و مأموریت الهی داریم و هر کدام به وظیفه خود عمل می‌کنیم]...»
و سرانجام او برخاست و از نزد حضرت رفت و بعد هم بر اثر نفرین امام رضا علیه السلام چنان فقر و بلایی به او رسید که خدا از آن آگاه است و به حساب نمی‌آید.^۱

باری! حضرت امام رضا علیه السلام در برابر این فتنه بزرگ ایستادگی کرد و انحراف و گمراهی آنان را به مردم گوشزد می‌فرمود، گاهی مجموعه آنان را به ضلالت و گمراهی نسبت می‌دادند و دیگرگاه درباره شخصی از آنها سخنی می‌گفتند که او را به مردم بشناسانند.

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۶۵.

عمر بن فرات می‌گوید: از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در مورد واقعه پرسش کردم، حضرت در پاسخ فرمود:
يَعِيشُونَ حَيَارَى، وَ يَمُوتُونَ زَنَادَقَةً!^۱
زندگی آنان درحیرت و سرگردانی است و زندیق و بی‌دین از دنیا می‌روند.

جعفر بن محمد نوفلی می‌گوید: من نزد حضرت رضا علیه السلام رفتم و آن حضرت در «قنطرة اربق» بودند، پس سلام کردم. سپس نشستیم و عرض کردم: «جانم فدای شما باد! گروهی چنین می‌پندارند که پدر بزرگوار شما زنده است!» فرمود:

كَذَّبُوا لَعْنَهُمُ اللَّهُ لَوْ كَانَ حَيًّا مَا قُسِمَ مِيرَاثُهُ، وَ لَا نُكِّحَ نِسَاؤُهُ، وَ لَكِنَّهُ
وَاللَّهِ ذَاقَ الْمَوْتَ كَمَا ذَاقَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)؛...^۲

لعنت و نفرین خدا بر آنان باد! دروغ می‌گویند، اگر پدرم از دنیا نرفته بود آنچه از او باقی مانده بود به عنوان ارث تقسیم نمی‌شد و زنان او ازدواج نمی‌نمودند. به خدا سوگند که او طعم مرگ را چشید و همان‌گونه که علی بن ابی طالب علیه السلام از دنیا رفت، ایشان نیز از دنیا رفتند....

آری! در این مورد، تمام آن فرقه گمراه را مورد نفرین قرار داده، آنان را لعنت کردند و عقیده سخیف و نادرست آنها را تکذیب فرمودند و بر وفات و درگذشت پدر بزرگوار خود تأکید و استدلال نموده و در آخر با

۱. همان، ص ۴۶۱.

۲. اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۲۴.

ذکر سوگند به وفات ایشان تصریح کرده و برای سهولت پذیرش مرگ آن بزرگوار فرمودند: «همچنان که علی بن ابی طالب که در رأس ائمه طاهرين قرار دارد و بر همه امامان سروری و برتری دارد از دنیا رفت بنابراین چه جای انکار و استبعاد برای درگذشت پدر بزرگوار من خواهد بود؟»
و از جمله مواردی که حضرت رضا علیه السلام به ضلالت و گمراهی آنان تصریح کردند جریان تکان دهنده خبر دادن آن حضرت از مرگ علی بن ابی حمزه بطائی است.

حسن بن علی الوشا می گوید: زمانی که حضرت رضا علیه السلام در مرو بودند مرا خواستند، وقتی مشرف شدم فرمودند: «ای حسن! علی بن ابی حمزه بطائی امروز از دنیا رفت و همین ساعت او را در قبرش نهادند و چون داخل قبر شد، دو فرشته مأمور سؤال در قبر نیز بر او داخل شدند و از وی پرسیدند که خدای تو کیست؟ پاسخ داد: الله. سپس گفتند: پیامبر تو کیست؟ جواب داد: محمد صلی الله علیه و آله. گفتند ولی تو کیست؟ پاسخ داد: علی بن ابی طالب علیه السلام. گفتند: بعد از او؟ گفت: حسن علیه السلام گفتند: بعد از او؟ گفت: حسین علیه السلام. گفتند: بعد از او؟ گفت: علی بن الحسین علیه السلام. گفتند: بعد از او؟ گفت: محمد بن علی علیه السلام. گفتند: بعد از او؟ گفت: جعفر بن محمد علیه السلام. گفتند: بعد از او؟ گفت: موسی بن جعفر علیه السلام، گفتند: بعد از او چه کسی امام است؟

او در سخن مردّد ماند [و نتوانست جواب بگوید] آن دو فرشته او را زجر کردند که بعد از موسی بن جعفر علیه السلام چه کسی امام است؟ و او ساکت ماند!

آنان گفتند: آیا موسی بن جعفر علیه السلام تو را به این نحو امر فرمود؟! سپس با

گرزی از آتش چنان به او زدند که تا روز قیامت شراره آتش همچنان از قبر او بلند است.»

حسن بن علی الوشا می گوید: «پس، از نزد سیدم [حضرت رضا علیه السلام] بیرون آمدم و آن روز را تاریخ گذاشتم. اتفاقاً چند روزی بیشتر نگذشت که نامه هایی از اهل کوفه در مورد مرگ بطائی رسید و درست همان روز و ساعتی که امام رضا علیه السلام فرموده بود وی را داخل قبر کرده بودند.»^۱

فتنه تصوف و صوفی گری

یکی از فرقه هایی که در اسلام پدید آمد و در حقیقت فتنه بزرگی برای مسلمانان گردید و در صفوف آنان تفرقه افکند، فرقه صوفیه است. در مورد نام گذاری آنان به این اسم، اختلاف است؛ بعضی گفته اند که چون «صوف» به معنای «پشم» است و شعار آنان لباس پشمینه بود، «صوفیه» نامیده شدند، فرید وجدی از ابن خلدون همین را نقل کرده است^۲ و بعضی گفته اند این کلمه از صدق و صفا مشتق شده است.

و آنان چون به اصطلاح دارای صفای نفس اند لذا بدین نام خوانده شده اند. پیدایش آنان از اوایل اسلام مانند زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و از حالات، شرایط و ظروف این گروه کاملاً مشخص می شود که این عقیده، یک خط انحرافی است که با ظواهر زهد نمایی در برابر خط ولایت اهل بیت علیهم السلام و برای کم رنگ کردن نقش

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۳۷.

۲. دایرة معارف القرن العشرين، ج ۵، ص ۵۸۶.

آن‌ها به وجود آمده است. دو شاهد بر این موضوع وجود دارد:

یکی حمایت بی دریغ خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس از صاحبان این عقیده.

و دیگر این‌که در میان اهل سنت این روش بسیار شایع و افراد منتسب به این عقیده فراوانند و چون آنان در مسیر خلاف اهل بیت قرار دارند طبیعی است که به سرعت به سوی این عقیده، جذب شوند تا بتوانند در برابر انوار درخشان اهل بیت، چهره‌هایی حق نما را ارائه کنند.

آری! همان افراد که حتی از صلوات بر آل پیغمبر دریغ می‌کردند و همین را هم نمی‌توانستند تحمل کنند ناچار بودند که در برابر اهل بیت و امامان معصوم، چهره تراشی کنند و یا خود را در مقابل آنان به مردم تحمیل بنمایند.

ناگفته نماند که آنان دارای فرقه‌های مختلف و طوایف گوناگون‌اند و عقیده‌های مختلف در میان آنان است که قسمتی از آن‌ها کفرآور و بعضی موجب فسق است؛ به طور مثال، وحدت وجود یا اتحاد و یا حلول خداوند در بندگان یا مرشدها و اقطاب و نیز انکار خلود در آتش قهر الهی، اعتقاد به جبر، اعتقاد به این‌که سالک در اثر عبادت به مرحله وصول به حق می‌رسد و آن زمان، عبادت از او ساقط می‌شود و حاجتی به عبادات ندارد.

در این باره، آنان آیه ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۱ را شاهد می‌آورند که عبادت کن پروردگار خود را تا یقین برایت بیاید در حالی که «یقین» به معنای مرگ است که هیچ مطلبی برای انسان یقینی‌تر از مرگ

نیست؛ علاوه بر این‌که آن‌ها با این عقیده و سخن سخیف خود را از رسول خدا بالاتر می‌دانند؛ زیرا پیامبر تا لحظه آخر نماز می‌خواندند و خود را واصل و بی‌نیاز از عبادت نمی‌دیدند.

و از حالات این فرقه‌های ضالّ و مضلّ عبارت از اباحه‌گری آن‌ها در اعمال و برنامه‌های شرعی و اختلاط زن و مرد و اخلال در احکام شریعت است و در برابر برنامه‌های خود ساخته طریقت، در نزد آنان نظامات شرعی و احکام الهی که همه مستفاد از وحی الهی، است رنگی ندارد.

و از جمله یاهوهای آنان، شدت اعتقاد درباره شیخ و مرشد است به طوری که معتقدند که باید در برابر شیخ، تسلیم محض بود و حتی اگر منکری را هم از او دیدند انکار نکنند و بر او خرده نگیرند و در همه امور؛ مانند خوردن، خواب، لباس، حرکت، سکون و غیره مطیع محض و بی‌چون و چرای او باشند.

آنان از غنا و سماع و رقص ابایی ندارند و گویا آن را مایه قرب و وصل به خداوند، قلمداد می‌کنند.

تقسیم دین به شریعت و طریقت بی‌اهمیت دانستن شریعت و برنامه‌های دینی و احکام الهی از بدعت‌های آنان است؛ ذکر را به دو قسم ذکر جلی و خفی تقسیم کردن و تفسیر خاص برای ذکر خفی از بدعت‌های دیگر آنان است و در هیچ حدیثی وارد نشده است. اما آنان می‌گویند این روش را «معروف کرخی» از حضرت رضا (ع) نقل و روایت کرده است و می‌گویند او نیز از پدرش که دربان آن حضرت بوده، فرا گرفته است.

در حالی که این مطلب - چنانچه بعضی از بزرگان و محققین گفته‌اند - غلط و بی‌اساس است؛ زیرا علمای رجال، نام خدام و ملازمان حضرت

رضا علیه السلام از شیعه و سنی، همه را ذکر کرده‌اند و حتی نام کسانی از متعصبین اهل سنت را که رفت و آمدی به خانه حضرت داشته‌اند نیز ذکر نموده‌اند اما نام این شخص را یاد نکرده‌اند، حال آن‌که اگر او دربان حضرت بود این را نیز نقل می‌کردند.

علاوه بر این، در سلسله سندی که به آن اعتماد می‌کنند جماعتی ذکر شده‌اند که زشتی عقاید و اعمال آن‌ها پوشیده نیست؛ مانند سید محمد نوربخش که بنابر آنچه در کتب صوفیه آمده او می‌گفت: «منم مهدی صاحب الزمان!» و می‌گفت: «اولوالالباب، بر این معنا اتفاق و اجماع دارند.» همچنین، آنان این اذکار را از بهترین عبادات می‌شمردند و می‌گویند با این اذکار چنان قربی به خدا حاصل می‌شود که از نماز حاصل نمی‌گردد. اشکال و ایراد دیگر این است که چطور امامان قبلی از اذکاری با این عظمت بخل ورزیدند و به دیگری نیاموختند و فقط حضرت رضا به خصوص معروف کرخی دادند؟ و اشکالات دیگری که وارد است.^۱

امامان معصوم همواره گرفتار این گروه ساختگی و بی‌ایمان بوده‌اند و آن‌ها در برابر آن بزرگواران خودنمایی و حق‌نمایی می‌نموده‌اند.

صوفی‌ها در جریان ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام به آن حضرت گفتند: «مأمون این امر را به تو برگردانید و تو شایسته‌ترین مردمان به آن می‌باشی و لیکن کسی که تقدیمی مانند تو پیدا می‌کند نیازمند به پوشیدن جامه پشمینه و لباس‌های خشن می‌باشد [نه این لباس‌ها که تو در تن داری].

۱. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۸۲.

حضرت رضا علیه السلام در پاسخ فرمود:

وَيَحْكُمُ إِنَّمَا يُرَادُ مِنَ الْإِمَامِ قِسْطُهُ وَ عَدْلُهُ، إِذَا قَالَ صَدَقَ، وَ إِذَا حَكَمَ عَدَلَ، وَ إِذَا وَعَدَ أَنْجَزَ (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)؛^۱

وای بر شما! از امام و پیشوای جامعه، قسط و عدل می‌خواهند و این‌که چون سخن می‌گویند، راست بگویند و هنگامی که حکم می‌کند به عدل حکم کند و زمانی که وعده‌ای داد، انجام‌دهد و وعده خود را محقق سازد [خدا فرمود]: بگو ای پیامبر! چه کسی زینت‌های خداوندی را که پروردگار عالم آن را برای بندگانش قرار داده و نیز رزق‌های پاک و پاکیزه را حرام گردانیده است؟!^۲

سپس فرمود:

إِنَّ يَوْسَفَ الصَّدِّيقَ لَيْسَ الدِّيْبَاجَ الْمَنسُوجَ بِالذَّهَبِ وَ جَلَسَ عَلَى مَتَكَاتِ آلِ فِرْعَوْنَ؛^۲

یوسف (علیه السلام) جامه ابریشمی که با طلا بافته شده بود می‌پوشید و بر متکاهای آل فرعون تکیه می‌داد.

آری! آنان بر امام معصوم اعتراض می‌کردند و زبان به انتقاد بر آن بزرگوار می‌گشودند که چرا جامه‌اش پشمینه نیست و حضرت رضا علیه السلام آن جواب قاطع را به آن‌ها دادند و به آنان فهماندند که این‌ها، منفی بافی و اشکال تراشی نامعقول و بی‌رویه است؛ آنچه که خدا و پیامبر از امام

۱. اعراف، آیه ۳۲.

۲. حلوانی، نزهة الناظر، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

می‌خواهند و مردم از او توقع و انتظار دارند عملکرد صحیح و حکم کردن به قسط و رواج عدل در میان جامعه است نه پوشیدن جامهٔ پشمی یا غیر آن و سپس با ذکر آیهٔ کریمهٔ قرآنی بر مطلب خود استدلال کرده و اشعار داشتند که شما از قرآن بی‌خبرید و از کتاب آسمانی، بیگانه می‌باشید و آن‌گاه از یوسف صدیق برای آن‌ها سخن گفت تا بفهماند که شما نه تنها از قرآن بی‌خبرید که از تاریخ و سیرهٔ انبیا هم اطلاعی ندارید. آن حضرت در مواقع مناسب آنان را تخطئه می‌کرد و بطلان مذهب ایشان و حتی وجوب تبرّی از آنان را گوشزد می‌فرمودند. از جمله، بنظری و اسماعیل بن بزیع نقل کرده‌اند که حضرت رضا علیه السلام فرمود:

مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةَ وَلَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَلَيْسَ مِتًّا، وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكَفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛^۱

کسی که در نزد او ذکر از صوفیه شود و او آنان را با زبان و قلبش انکار ننماید از ما نیست و کسی که بر آنان انکار کند پس گویا پیش روی رسول الله ﷺ با کفار جهاد کرده است.

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمودند:

لَا يَقُولُ بِالتَّصَوُّفِ أَحَدٌ إِلَّا لُحْدَعَةٍ أَوْ ضَلَالَةٍ أَوْ حِمَاقَةٍ، وَأَمَّا مَنْ سَمَّى نَفْسَهُ صُوفِيًّا لِلتَّقِيَّةِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ؛^۲

احدی دم از تصوف نمی‌زند مگر برای خاطر فریب و نیرنگ بازی یا به

۱. سفينة البحار، مادة صوف.

۲. همان.

جهت گمراهی یا از راه حماقت و نادانی، اما اگر کسی از روی تقیه و حفظ جان خود، خوشتن را صوفی بنامد گناهی بر او نیست. و در نقل دیگری همین روایت از آن حضرت آمده است و جمله‌ای اضافه دارد:

و علامتهُ أَنْ يَكْتَفِيَ بِالتَّسْمِيَةِ وَ لَا يَقُولُ بَشْيٍّ مِنْ عَقَائِدِهِمُ الْبَاطِلَةِ؛^۱ علامت این‌که این نام را به جهت تقیه به خود گرفته این است که به نام اکتفا کند و به چیزی از عقاید باطل آنان معتقد نباشد.

این‌ها روایاتی بود که از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در مذمت صوفیه رسیده و گرنه روایات متعددی از امامان دیگر نیز داریم و دیدید که در روایت دوم، انگیزهٔ صوفی‌گری را یا نیرنگ بازی دانستند یا گمراهی انسان و یا حماقت و نادانی او.

و در روایت نخستین، وظیفهٔ موالیان و علاقه‌مندان خود را انکار صوفیه و تبرّی از آن‌ها در مجلسی که نامشان به میان بیاید برشمردند و انکار و ردّشان را در حکم جهاد در حضور رسول خدا دانستند.

اکنون بر مردم مسلمان و پیروان حضرت رضا علیه السلام است که فریب این گروه منحرف و فاسد را نخورده و با کلمات به ظاهر شیرین آن‌ها به دام نیفتند که همان کلماتشان در حقیقت خروج از دین و نفی احکام مقدسهٔ الهی و شعائر و مظاهر دینی است و اکنون نمونه‌ای از آن را بنگرید:

محدث بزرگوار مرحوم سید نعمت‌الله جزایری - رضوان الله علیه - می‌گوید: «در زمان ما مردی از صوفیه بود که خود را از علمای شیعه نیز

۱. همان.

می دانست. روزی با اصحاب و اطرافیانش در مشهد، کنار روضه مولانا الرضا علیه السلام به ذکر جلّی خود مشغول بودند که مشتمل بر غنا، رقص، ترنم و وجد بود. در این اثنا یکی از آن‌ها به زمین افتاد و بر اثر برخورد با ضریح شریف، سرش شکست و خون جاری شد و به ضریح مبارک رسید. عده‌ای آمدند که خون را ازاله کنند و ضریح را تطهیر بنمایند، شیخ صوفی‌ها گفت: «این کارها لازم نیست و نمی‌خواهد این خون‌ها را برطرف کنید؛ زیرا این خون، خون عشاق است و خون عشاق، طاهر است.» ولی آنان به حرف باطل او اعتنا نکردند و به شستشو و تطهیر مشغول شدند. لذا، به بیان یک سخن فریبده دیگر پرداخت و گفت: «مگر نه این است که علما، شمس را از جمله مطهرات دانسته‌اند پس چگونه شمس رضا علیه السلام مطهر این خون نمی‌باشد؟» این جا بود که بعضی از بهائم از اتباع و پیروانش این حرف را پذیرفتند و تسلیم شدند!^۱

در پایان این بحث، دو مطلب، شایان توجه کامل است:

۱. شیخ صدوق در توحید و علامه مجلسی در بحار الانوار خطبه‌ای مفصل از حضرت رضا در «معرفة الله» نقل کرده‌اند که آغاز آن این است:

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ، وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ، وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ ...؛

آغاز عبادت و بندگی خدا، شناخت اوست و ریشه معرفت الهی، توحید اوست و نظام توحید خداوند، نفی صفات از اوست؛ زیرا عقول

۱. الانوار التعمانية، ج ۲، ص ۲۸۳.

شهادت می‌دهند که هر صفت و موصوفی مخلوق است و هر موصوفی گواهی می‌دهد که برای آن آفریننده‌ای است که نه صفت است و نه موصوف....

مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله هاشمی خوئی، شارح نهج البلاغه بعد از نقل این خطبه و شرح جملات مشکله آن می‌گوید: «ای صاحبان عقل و ضمائر و ای دارندگان چشم‌ها و بصیرت‌ها! اگر در این خطبه شریفه آن گونه که شایسته است تأمل و دقت کنید آن را گنجی می‌یابید، که مملو از انواع درّ و جواهر است و دریایی موج در علم توحید که ساحلی از برای آن نیست و اگر به طور کامل در آن نظر افکنید و عمیق فکر کرده و بیندیشید به این حقیقت می‌رسید که هر بخشی از آن دلیلی مستقل در بطلان گفتار اولیای شیطان و برادران پرستش‌کنندگان او [و بت‌ها] است، همان‌هایی که می‌پندارند اهل یقین و عرفان‌اند و در توحید، معرفت و ایمان خالص شده‌اند؛ زیرا قائل به وحدت وجودند و می‌گویند در حقیقت غیر از خدا موجودی نیست...»^۱

۲. سبب نفوذ این فرقه گمراه چند جهت است:

الف) سخنان عوام‌فریبانه مرشدان و اقطاب آن‌ها چنان‌که در آن حکایت و قضیه به وقوع پیوسته‌ای که سید جزائری نقل کرده بود، مشاهده شد.

ب) اساس کار و زیر بنای این طریق، اباحه‌گری و آزادی محض در

۱. میرزا حبیب‌الله خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۳، ص ۲۴۰. در ضمن ایشان ۳۸۴ صفحه از این کتاب را به شرح عقاید صوفیه و بطلان مذهب آنان اختصاص داده است.

ارتکاب گناهان و فسق و فجور است به خصوص گناهانی که در رابطه با شهوات است؛ مانند رقص و اختلاط زنان و مردان و نادیده گرفتن حکم محرم و نامحرم و امثال این‌ها و البته کسانی که می‌خواهند از قید دین آزاد باشند و مانند حیوانات به هر کاری دست بزنند و پاسخ‌گوی کامل شهوات و غرائز نفسانی خود باشند کم نیستند و به طور مثال در زمان حکومت خاندان پهلوی گروهی از سران حکومت، گرایش صوفی‌گری داشتند به این جهت که می‌خواستند هم نام دین را داشته باشند و هم این‌که آزاد محض باشند تا بتوانند هر عملی، هر اندازه هم زشت و خلاف شرع باشد، انجام دهند و رادع و مانعی نداشته باشند و این خصوصیت در مرام صوفی‌گری مشاهد و محسوس است.

ج) حمایت بیگانگان و دشمنان اسلام برای تفرقه افکنی در صفوف امت اسلام و متشتت کردن نیروها که بهترین زمینه برای ورود و تسلط آن‌ها بر کشورهای اسلامی و مردم مسلمان، تفرق و پراکندگی و شعبه شعبه شدن امت اسلامی است.

بلوای جبر و تفویض

دو خط مشی اعتقادی به وسیله افرادی کم بینش در اسلام به وجود آمد که هر دو انحرافی بود:

یکی جبر، و دیگری تفویض. امامان معصوم هر دو را رد می‌کردند و به تعبیر خودشان «امر بین الامرین»؛ یعنی حالتی ما بین آن دو را می‌گفتند. قائلان به جبر، اشاعره از اهل سنت و نیز جبریه می‌باشند و پیروان خط فکری تفویض، معتزله، گروه دیگری از اهل سنت بوده‌اند.

پیروان «مکتب جبر» می‌گفتند: افعال عباد و کارهای بندگان همه به قدرت الهی و اراده او حاصل می‌شود و تحقق پیدا می‌کند و قدرت بندگان و اراده آن‌ها هیچ‌گونه دخالتی ندارد.

پیروان «مکتب تفویض» می‌گفتند: خداوند، کارها را به بندگان واگذار کرده و برای اوامر الهی و نواهی او، بعث و زجر خداوندی، توفیقات، تأییدات، احسان و خذلان الهی هیچ‌گونه اثری نیست، هر چه هست اراده، قدرت و فعل عبد است.

بطلان این دو خط فکری واضح است چه آن‌که طبق عقیده اول، همه کارها مربوط به خداست و اراده و قدرت عبد، هیچ‌گونه اثری ندارد و به طور کلی انسان در اعمالش مجبور است آن‌گونه که شخص مرتعش در لرزش اندامش از خود اختیار ندارد.

این عقیده صرف نظر از این‌که خلاف وجدانیات انسان است مستلزم بطلان ثواب و جزا و کیفر و بهشت و دوزخ است چنان‌که مستلزم آن است که خداوند، ظلم کند و تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

عقیده به تفویض مستلزم آن است که قادر مطلق، از اقتدار خود خارج شود و به خداوندی نسبت عجز و ناتوانی ظاهر داده شود که نقص و عجز در ساحت کبریای او راه ندارد.

مکتب امامان معصوم بینابین این دو است و سرانجام به این مطلب بازگشت می‌کند که برای هر دو در این افعال تأثیر مخصوص به خود می‌باشد. و ائمه طاهرين با آن دو خط فکری انحرافی همواره در مبارزه بوده و اعتقاد صحیح و عالی خود را برای مردم تبیین می‌نمودند.

و از جمله حضرت رضا (ع) که گاهی مستقیم و یا به مناسبت

گفت و گوی دیگران، گاهی به دنبال پرسش از آن حضرت و دیگرگاه در مقام احتجاج، محاجّه و بحث‌های علمی با علما و دانشمندان در ردّ مجبّره و مغوّضه، مطالبی بس جالب فرموده‌اند.

سلیمان بن جعفر جعفری می‌گوید: در نزد حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام از جبر و تفویض سخن به میان آمد؛ حضرت فرمود: «آیا می‌خواهید یک اصل در اختیار شما قرار دهم که در آن اختلاف نکنید و با احدی بر آن احتجاج و استدلال ننمایید جز این‌که او را بشکنید [و غالب شوید]؟» گفتند: «اگر صلاح می‌دانید، بفرمایید.» حضرت فرمود: «به راستی که خدای عزّوجلّ با اکراه [و زور و جبر] اطاعت نشد و با غلبه و بدون اراده بنده، عصیان و نافرمانی نشد و او بندگان را در مُلک خود مهمّل نگذاشته است. او مالک هر آن چیزی است که ملک آنان گردانیده و قادر و تواناست بر هر چیزی که آنان را بر آن قدرت و توانایی داده، پس اگر بندگان، طاعت و بندگی او را بپذیرند و پیشه کنند خداوند از آن اطاعت، باز نمی‌دارد و چون به معصیت او روی آورند اگر بخواهد که میان آنان و آن فعل، حائل و حجاب شود، چنین خواهد کرد و اگر حایل نشد و انجام دادند پس او نبوده که آنان را در این گناه داخل کرده است. سپس فرمود: کسی که حدود این کلام را ضبط کند پس بر طرف مقابل خود غلبه پیدا کرده است.»^۱

حاصل کلام در توضیح این روایت شریفه آن است که خداوند، قادر بر هر چیزی و مالک هر چیزی حتی اراده‌های مردم است؛ زیرا همه اشیاء و از

۱. شیخ صدوق، توحید، ص ۳۶۱، حدیث ۷.

جمله اراده‌های بندگان در دست اوست، منع می‌کند یا عطا می‌فرماید پس کلام و سخن قَدَرِیّه مغوّضه [که اراده الله و قدرت الهی را دخیل نمی‌دانند] معنا ندارد.

آری! هنگامی که بنده، اراده طاعت کند خداوند او را آزاد و رها می‌کند و موانع اراده او نمی‌شود و لذا او انجام می‌دهد و مستحق پاداش خداوندی می‌شود و هنگامی که بخواهد معصیتی انجام دهد، گاهی او را آزاد و رها می‌کند و گاهی میان او و گناهی که آن را اراده کرده حایل و مانع می‌شود به طوری که یکی از مقدمات داخلی یا خارجی آن عمل را از بین می‌برد. اکنون اگر میان انسان و گناهی که اراده انجام آن را دارد حایل شود، این لطفی از ناحیه خداوند به عبد است و اگر حایل نشد و عبد، آن معصیت را انجام داد، پس با اراده خود انجام داده همان اراده‌ای که خداوند از جهت فعل و ترک در دست او قرار داده است و این امر بدین معنا نیست که خداوند او را بر انجام این کار اکراه و اجبار کرده باشد، پس بر خداوند، چیزی نیست؛ زیرا از حق عبد بر خداوند، این نیست که میان او و گناهانش حایل شود پس قول و سخن جبریّه سخنی بی‌معناست.

عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید:

شنیدم حضرت ابوالحسن علی بن موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمود: کسی که قائل به جبر است چیزی از زکات به او ندهید و شهادت او را نپذیرید. خداوند تبارک و تعالی هیچ نفسی را جز آنچه در توان و وسع اوست تکلیف نمی‌کند و بالاتر از حدّ توان و طاقتش را نیز بر او تحمیل نمی‌فرماید و هر کسی کسب نمی‌کند مگر بر ضرر خودش:

﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾؛^۱

کسی بار سنگین دیگری را به دوش نخواهد گرفت.

حسن بن علی الوشا می‌گوید: از حضرت ابوالحسن الرضا (علیه السلام) پرسش کردم و گفتم: «خداوند کار را به عباد خود تفویض فرموده است؟» فرمود:

الله اعز من ذلك؛

خداوند، مقتدرتر از این سخن‌هاست

عرض کردم: «پس آن‌ها را بر معاصی مجبور گردانیده است؟» فرمود:

الله اعدل و احکم من ذلك؛

خداوند، عادل‌تر و حکیم‌تر از این است که آنان را بر گناه مجبور کند.

سپس فرمود:

قال الله عزوجل: يابنَ آدَمَ انا اُولى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، و اَنْتَ اُولى

بَسِيئَاتِكَ مِنِّي، عَمِلْتَ بِالْمَعَاصِي بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ؛^۲

خداوند عزوجل می‌فرماید: ای فرزند آدم! من به حسنات و خوبی‌های تو از تو سزاوارترم و تو به کارهای بد و ناصوابت از من اولی و برتری، با آن قوت و قدرتی که در تو قرار دادم عمل به معاصی کردی.

یکی از اصحاب حضرت رضا (علیه السلام) می‌گوید: در مرو بر حضرت رضا (علیه السلام)

وارد شدم و عرض کردم: «ای فرزند رسول الله! برای ما از حضرت

صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: «لا جبر و لا تفویض، بل أمر بین أمرین»

اکنون معنای این جمله چیست؟» حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند:

۱. همان، ص ۳۶۲، ح ۹.

۲. همان، ص ۳۶۲، ح ۱۰.

مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا ثُمَّ يُعَذِّبُنَا عَلَيْهَا فَقَدْ قَالَ

بِالْجَبْرِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَوَضَّ أَمْرَ الْخَلْقِ وَ الرِّزْقِ إِلَى

حُجَّتِهِ فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِیْضِ، وَ الْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ، وَ الْقَائِلُ بِالتَّفْوِیْضِ

مُشْرِكٌ؛^۱

کسی که گمان کند خداوند سبحان، افعال ما را انجام می‌دهد و بعد هم

[در قیامت] ما را عذاب می‌کند، چنین فردی قائل به جبر است و کسی

که گمان برد خداوند امر خلق و رزق را به حجت‌های خود [ائمه]

طاهرین] واگذار کرده، او قائل به تفویض شده است؛ و معتقد به جبر،

کافر است و قائل به تفویض، مشرک می‌باشد.

عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! امر میان دو امر چیست؟» فرمود:

وَجُودُ السَّبِيلِ إِلَى إِيْتَانِ مَا أُمِرُوا بِهِ وَ تَرْكُ مَا نُهِوا عَنْهُ؛^۲

همین که انسان‌ها راه دارند که آنچه بدان امر شده‌اند انجام دهند و آنچه

از آن نهی شده‌اند ترک بنمایند.

و نیز فضل بن سهل در مجلس مأمون از آن حضرت پرسید: «ای

اباالحسن! آیا مردم در کارهای خود مجبورند؟ [و اراده‌ای از خود ندارند]»

فرمود:

الله اعدل من أن يُجبرَ ثم يُعذب؛

خداوند، عادل‌تر از آن است که بندگان را مجبور بر کاری کند بعد هم

آنان را عذاب بنماید.

۱. یکی از معانی تفویض همین است که انسان، امر خلق و رزق را مربوط به امامان بداند و برای

خداوند دخالت و تأثیری در آن نبیند.

۲. حلوانی، نزهة النواظر، ص ۱۳۲.

عرض کرد: «پس آیا رها هستند و فقط با اراده خود کارها را انجام می دهند؟» فرمود:

اللَّهُ أَحْكَمُ مِنْ أَنْ يُهْمَلَ عَبْدُهُ وَ يَكِلَهُ إِلَى نَفْسِهِ؛^۱

خداوند حکیم تر از آن است که بنده را مهمل بگذارد و او را به نفس خودش واگذار نماید.

سفر حضرت رضا علیه السلام به ایران

مأمون بعد از کشته شدن برادرش امین، «مرو» را به عنوان مرکز خلافت اسلامی برگزید و بغداد را رها کرد. او به فکر دعوت حضرت رضا علیه السلام از مدینه طیب به مرو افتاد و در آن زمان آن حضرت همچون اجداد گرامی اش در مدینه ساکن بودند. سرانجام بعد از مشورت با مشاوران خود از قبیل فضل بن سهل که وزیر اعظم و مورد اعتمادش بود، قرار بر این شد که حضرت رضا علیه السلام را به مرو دعوت نماید و این کار را کرد.

سرّ این که مأمون، حضرت رضا علیه السلام را به مرو دعوت نمود ثبوتاً می تواند چند امر باشد و در این موضوع، احتمالاتی است:

۱. ممکن است که این دعوت، مولود علاقه مندی به آن حضرت باشد و بعضی گفته اند، مأمون متشیع بوده و به آل ابی طالب به خصوص سید ایشان، امام رضا علیه السلام علاقه داشته است بنابراین، دعوت او از آن حضرت بر آن اساس بوده است که البته این نظریه مورد تأیید نیست؛ زیرا علاقه مندی مأمون به امام رضا علیه السلام و نیز تشیع او، هر کدام مورد تردید و بلکه انکار می باشد.

۲. ممکن است دعوت امام رضا علیه السلام به این خاطر بوده که آن حضرت را به مرو بیاورد و به خود نزدیک گردانند و بدین وسیله پایگاه معنوی و روحانی ایشان را ضعیف و کمرنگ ساخته و چنان جلوه دهد که آن حضرت، علی رغم اشتهاوری که به زهد و بی رغبتی به دنیا دارد اتفاقاً به دنیا و مجالست با فرمان فرمایان و مقامات ظاهری علاقه مند است.

۳. با آوردن آن بزرگوار به مرو علاقه ایرانیان را به سوی خود جلب نماید و خود را محبوب آن ها بسازد و پایه های حکومت خویش را تقویت نماید؛ زیرا ایرانیان نسبت به بنی عباس بدبین شده بودند، چنان که در بعضی از کلمات آمده که قتل ابومسلم خراسانی توسط منصور عباسی، نابود شدن برمکیان به دست بنی عباس، زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و در آخر شهادت آن امام بزرگوار در زندان و سایر اعمال خلاف انسانی و رفتارهای زشت و نامردمی آنان موجب شده بود که در میان ایرانیان، محبوبیتی نداشته باشند و مأمون در راستای کار خود و برای کسب محبوبیت در میان جامعه دست به این اقدام زد.

۴. امکان دارد که رمز احضار حضرت به مرو این باشد که او می خواسته امام را از نزدیک زیر نظر داشته باشد؛ چون با آن فاصله بعید ممکن بود که آن حضرت مطالبی علیه مأمون و خاندان بنی العباس اظهار کنند اما این امر در کنار خود مأمون، امکان نداشت.

۵. در اطراف و جوانب مملکت پهناور اسلامی و حجاز و یمن درگیری هایی بود و در بسیاری از آن ها خروج کننده، هجوم آورنده، شخص ناراضی و محور حرکت های علیه حکومت، از میان سادات و آل علی علیه السلام و امامزادگان بزرگوار بودند و با آمدن حضرت رضا به مرو و

قرار گرفتن آن حضرت در کنار مأمون به طور طبیعی مبارزات آنان به سردی می گرایید و مأمون، برای خاموش کردن صدای مخالفان اقدام به دعوت حضرت رضا علیه السلام به مرو نمود و سرانجام در سال ۲۰۰ هجری، این کار را کرد و رجاء بن ابی الضحاک و یاسر خادم و بعضی از افراد خاص خود را به سمت مدینه روانه کرد تا حضرت امام رضا علیه السلام را به مرو احضار نمایند.

و چه بسا همین مطلب پنجم ظاهرترین وجوه پنج گانه باشد؛ زیرا مأمون می خواست همه سر و صداها خاموش شود و کسی علیه حکومت مرکزی، لوایی بلند نکند و با اجرای این برنامه و به خصوص پا گرفتن امر ولایت عهدی، سایر سادات قدم اطاعت پیش می نهادند و همه آن حرکات و جنبش ها به آرامش مبدل می گردید.

باری! آن افراد آمدند و در خدمت آن بزرگوار، خواسته مأمون؛ یعنی حرکت حضرت رضا علیه السلام به مرو را پیشنهاد کردند اما حضرت از این موضوع امتناع شدید نمود و از قبول آن سر باز زد، ولی چون اصرار آنان از حد اعتدال گذشت دعوت را پذیرفتند.

در نقل شیخ صدوق آمده که مأمون به آن حضرت نامه نوشت و از او خواست که به خراسان بیاید و حضرت با ذکر امور فراوانی عذر می آوردند و مأمون پیوسته مکاتبه می کرد و درخواست خود را تکرار می نمود تا جایی که حضرت دانستند که مأمون دست بر نمی دارد و بر این موضوع، تصمیم قطعی دارد که در این هنگام پذیرفتند.^۱

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۹.

مراسم تودیع امام رضا (ع) به هنگام حرکت

مسعودی، مورخ نامدار و مورد اعتماد، متوفای سنه ۳۴۶ از جمعی از اصحاب حضرت رضا (ع) نقل کرده که فرمود: «چون تصمیم گرفتم از مدینه به قصد سفر، خارج شوم خانواده خود را جمع کردم و آنان را امر نمودم که بر من گریه کنند تا صدای گریه آن‌ها را بشنوم سپس دوازده هزار دینار در میان‌شان تقسیم کردم؛ زیرا می‌دانستم که هرگز به سوی آنان برنمی‌گردم.»

آن‌گاه فرزندش، ابو جعفر جواد را به مسجد النبى ﷺ برد و دست او را بر کنار قبر رسول الله گذاشت و او را به آن قبر شریف چسبانید و حفاظت و نگهداری وی را از رسول خدا طلب کرد. امام جواد (ع) با وجود سن کم خود [این صحنه را که دید] گفت: «ای پدر! به خدا سوگند تو به سوی خدا می‌روی!»

سپس همه وکلای خود را امر فرمود که دستورهای فرزندش را بشنوند و اطاعت کنند و از فرمانش تخلف نکنند و در نزد اشخاص مورد وثوق و اعتماد خود بر امامت او تصریح کرد و به آن‌ها فهمانید که او به جای من، قائم به امور امت خواهد بود.^۱

باری! حضرت، نخست به مکه معظمه مشرف گردید و از آن‌جا به سوی خراسان حرکت کرد.

امیه بن علی می‌گوید: من در آن سالی که حضرت رضا (ع) به حج رفت

۱. مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۰۴.

و متوجه خراسان شد با وی بودم و امام محمد تقی (ع) نیز که در آن وقت یک سال داشت با آن حضرت بود. حضرت رضا (ع) با بیت، وداع می‌کرد؛ طواف وی که تمام شد به نزد مقام آمد و نماز خواند و حضرت جواد (ع) بر دوش موفق خادم بود و آن بزرگوار را طواف می‌داد پس او را به حجر آورد؛ کودک نشست و نشستن او به طول انجامید، موفق به امام جواد (ع) عرض کرد: «ای مولای من! جانم فدای تو باد! برخیز.» فرمود: «من از این مکان برنمی‌خیزم و نمی‌روم جز این‌که خدا بخواهد.» و آثار غصه و اندوه در چهره‌اش نمودار شد. موفق به نزد حضرت رضا (ع) آمد و جریان امام جواد (ع) را به عرض ایشان رسانید. حضرت رضا (ع) برخاسته، به سوی فرزند خود آمدند و فرمودند: «ای حبیب من! برخیز.» او در پاسخ گفت: «من از این‌جا نمی‌روم. چگونه بروم در حالی که دیدم با خانه خدا وداعی می‌کنی که وداع آخرین است و دیگر بازگشت به سوی آن نمی‌نمایی؟» حضرت فرمود: «برخیز و با من بیا!» در این هنگام [به اطاعت از پدر بزرگوار خود] برخاست و روانه شد.^۱

سرانجام حضرت رضا (ع) که از مدینه به مکه معظمه مشرف شده بود بعد از مراسم زیارت مکه معظمه به سوی ایران رهسپار گردیدند.

گزارش سفر امام رضا (ع) به وسیله مأمور احضار

رجاء بن ابی الضحاک می‌گوید: «مأمون مرا فرستاد و مأمور کرد که علی بن موسی (ع) را از مدینه ببرم و دستور داد که آن حضرت را از طریق بصره،

۱. همان، ص ۲۰۳.

اهواز و فارس ببرم و نه از طریق قم و نیز امر کرد که شب و روز از او حفاظت کنم تا وی را بر مأمون وارد نمایم؛ پس من از مدینه تا مرو با امام رضا علیه السلام بودم و به خدا سوگند من مردی پرهیزکارتر از او ندیدم و نه کسی را دیدم که در تمام اوقاتش بیشتر از او یاد خدا کرده و خوفش از خداوند بیشتر باشد. صبح زود، نماز صبح را به جا می آورد. سلام نماز را که ادا می کرد در جایگاه نماز خود می نشست؛ تسبیح خداوند، حمد، تکبیر و تهلیل می گفت و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله می فرستاد تا آفتاب طلوع می کرد، آن گاه سجده می کرد و به قدری در این حالت می ماند که آفتاب کاملاً بالا می آمد؛ سپس به سوی مردم رفته تا نزدیکی ظهر با آنان گفت و گو نموده و موعظه می فرمود. آن گاه وضویش را تجدید کرده و به مصلائی خود باز می گشت.

و چون ظهر می شد برمی خاست و شش رکعت نماز به جا می آورد؛ در رکعت نخستین «حمد» و «قل یا ایها الکافرون» می خواند، در رکعت دوم «حمد» و «قل هو الله احد» و در چهار رکعت دیگر در هر رکعت «حمد» و «قل هو الله احد» و دو رکعت به دو رکعت سلام می داد و در رکعت دوم از هر دو رکعت قبل از رکوع، قنوت به جا می آورد. آن گاه اذان می گفت و دو رکعت دیگر به جا می آورد؛ سپس برمی خاست و نماز ظهر را به جا می آورد و چون سلام نماز را می خواند تسبیح خداوند کرده و حمد و تکبیر و تهلیل الهی می نمود. بعد از آن سجده شکر به جا می آورد و در آن صد بار «شکراً لله» می گفت؛ چون سر را بلند می کرد برمی خاست و شش رکعت نماز می خواند و در هر رکعت سوره «حمد» و «قل هو الله احد» را قرائت می کرد و در هر دو رکعت نماز، سلام می گفت و در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت، قنوت می خواند. بعد اذان می گفت و دو رکعت دیگر

نماز می خواند و در رکعت دوم قنوت به جا می آورد. سلام نماز را که می گفت بر می خاست و نماز عصر را به جا می آورد.

آن گاه در جایگاه نماز خویش می نشست، تسبیح خداوند کرده و حمد او را می نمود و تکبیر و تهلیل الهی می گفت هر قدر که خداوند می خواست [و مقدر بود]. آن گاه سجده به جا می آورد و صد بار می گفت «حمداً لله» و چون آفتاب غروب می کرد وضو می گرفت و سه رکعت نماز مغرب با اذان و اقامه به جا می آورد و در رکعت دوم پیش از رکوع، قنوت می گفت و چون سلام نماز را می خواند در مصلائی خود می نشست تسبیح خداوند می نمود و حمد خدا می کرد و تکبیر و تهلیل می گفت هر قدر خدا می خواست. بعد سجده شکر به جا می آورد و سپس سر را بلند می کرد و تکلم نمی کرد تا این که برمی خاست و چهار رکعت نافله با دو سلام به جا می آورد و در رکعت دوم از هر کدام پیش از رکوع، قنوت به جا می آورد و در رکعت اول از این چهار رکعت «حمد» و «قل یا ایها الکافرون» می خواند و در رکعت دوم «حمد» و «قل هو الله احد» و در دو رکعت دیگر «حمد» و «قل هو الله» قرائت می کرد و بعد از سلام تا مقداری در حال تعقیب می نشست و آن گاه افطار می کرد و بعد تا نزدیک یک سوم از شب، درنگ می کرد آن گاه چهار رکعت نماز عشا را به جا می آورد و در رکعت دوم قبل از رکوع، قنوت به جا می آورد و بعد از پایان نماز در جایگاه خود می نشست ذکر خدا می نمود و تسبیح، حمد، تکبیر، تهلیل الهی را به جا می آورد و سجده شکر می کرد و بعد به محل استراحت خود می رفت.

ثلث آخر شب که می شد با تسبیح، حمد، تکبیر، تهلیل و استغفار برمی خاست، مسواک می کرد، وضو می گرفت و مشغول نماز شب می شد.

هشت رکعت را دو رکعت دو رکعت به جا می‌آورد در هر رکعت از دو رکعت نخستین، یک بار «حمد» و سی مرتبه «قل هو الله احد» می‌خواند و بعد چهار رکعت «نماز جعفر بن ابی طالب» را به جا می‌آورد در هر دو رکعت، سلام می‌داد و در رکعت دوم از هر کدام قبل از رکوع و بعد از تسبیح، قنوت به جا می‌آورد و این نماز را هم جزء نماز شب به حساب می‌آورد. سپس برمی‌خاست و دو رکعت باقی مانده را به جا می‌آورد؛ در رکعت اول، سوره «حمد» و سوره «ملک» و در رکعت دوم «حمد» و «هل اتی علی الانسان» را می‌خواند؛ پس از آن برمی‌خاست و دو رکعت نماز «شفع» به جا می‌آورد در هر رکعتی «حمد» یک مرتبه و «قل هو الله احد» سه مرتبه و در رکعت دوم پیش از رکوع، قنوت می‌گفت، سلام نماز را که می‌داد برمی‌خاست و یک رکعت «وتر» به جا می‌آورد و در این رکعت بعد از حمد، سه مرتبه «قل هو الله احد» و یک مرتبه «قل اعوذ برب الفلق» و یک مرتبه «قل اعوذ برب الناس» می‌خواند. پس شروع به خواندن قنوت می‌کرد و در قنوت می‌خواند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. اللَّهُمَّ أَهْدِنَا فِيمَنْ هَدَيْتَ، وَاعْفِنَا فِيمَنْ عَافَيْتَ، وَتَوَلَّنَا فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ، وَبَارِكْ لَنَا فِيمَا أَعْطَيْتَ، وَفِنَا شَرَّ مَا قَضَيْتَ، فَإِنَّكَ تَقْضِي، وَ لَا يُقْضَى عَلَيْكَ إِنَّهُ لَا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ، وَ لَا يَعْزُزُّ مَنْ عَادَيْتَ تَبَارَكَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ.

بعد هفتاد مرتبه می‌گفت: «استغفر الله و اسأله التوبة».

و چون سلام نماز می‌داد در حالت تعقیب می‌نشست و چون نزدیک طلوع فجر می‌شد برای دو رکعت نافله صبح برمی‌خاست؛ در رکعت اول «حمد» و «قل یا ایها الکافرون» و در دومی «حمد» و «قل هو الله احد»

می‌خواند و چون فجر، طالع می‌شد اذان و اقامه می‌گفت و دو رکعت نماز صبح را به جا می‌آورد و چون سلام نماز می‌داد تا هنگام طلوع آفتاب به حال تعقیب می‌نشست و بعد سجده شکر به جا می‌آورد تا این‌که روز بالا می‌آمد.

قرائت آن حضرت در تمامی نمازهای واجب در رکعت اول، «حمد» و «انا انزلناه» بود و در دومی «حمد» و «قل هو الله احد» مگر در نماز صبح روز جمعه و ظهر و عصر آن روز که در رکعت اول سوره «حمد» و «جمعه» و در رکعت دوم، «حمد» و سوره «منافقون» می‌خواند و در نماز عشاء شب جمعه در رکعت اول «حمد» و سوره «جمعه» و در رکعت دوم «حمد» و سوره «سُبْحِ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى» می‌خواندند و در نماز صبح روز دوشنبه و روز پنجشنبه در رکعت اول «حمد» و «هل اتی علی الانسان» می‌خواندند و در رکعت دوم «حمد» و «هل اتیک حدیث الغاشیه» را قرائت می‌کردند و قرائت نمازهای مغرب، عشاء، نماز شب، شفع، وتر و نماز صبح را به جهر و آشکار می‌خواندند و در نماز ظهر و عصر آهسته قرائت می‌کردند و در دو رکعت آخر می‌گفتند: «سبحان الله و الحمد لله، و لا إله إلا الله و الله أكبر».

و قنوت آن حضرت در همه نمازهایشان این بود: «رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ».

و در هر شهری که ده روز قصد اقامت می‌کرد، روزه می‌گرفت. شب که فرا می‌رسید ابتدا به نماز می‌ایستاد و بعد افطار می‌نمود و در بین راه که اقامت نداشت نمازهای واجب را دو رکعت دو رکعت به جا می‌آورد مگر نماز مغرب را که همان سه رکعت می‌خواند و نافله مغرب، نماز شب،

شفع، وتر و دو رکعت نافله صبح را نه در سفر و نه در حضر ترک نمی‌کرد اما نوافل یومیه را در سفر ترک می‌فرمود.

و بعد از هر نمازی که قصر بود سی مرتبه «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر» می‌گفت و می‌فرمود: «این برای تمامیت نماز است.» و هرگز ندیدم که آن حضرت «نماز چاشتگاه» بخواند [نماز مخصوصی است که مخالفان اهل بیت می‌خوانده‌اند] و در سفر [اگر قصد ده روز نداشتند] روزه نمی‌گرفتند و همواره در مقام دعا با صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام آغاز می‌کرد و این برنامه را چه در نماز و چه در غیر نماز بسیار انجام می‌داد.

و شب که در فراش خوابیده بود قرآن تلاوت می‌کرد و چون به آیه‌ای می‌گذشت که ذکر بهشت یا دوزخ در آن شده بود گریه می‌کرد و از خداوند، بهشت را درخواست نموده و از دوزخ به خدا پناه می‌برد و کلمه «بسم الله الرحمن الرحيم» را در همه نمازهایش در شب و روز بلند می‌گفت و هر وقت «قل هو الله احد» می‌خواند بعد از این آیه، آهسته می‌گفت: «الله احد» و چون از آن سوره فارغ می‌شد سه بار می‌فرمود: «كذلك الله ربنا» و هر وقت سوره «جحد» [قل یا ایها الکافرون] را قرائت می‌کرد، آهسته می‌گفت: «یا ایها الکافرون» و چون از آن سوره فراغت می‌یافت سه بار می‌فرمود: «رَبِّيَ اللهُ وَ دِينِي الْإِسْلَامُ؛ پروردگار من خداست و دین من اسلام است» و چون سوره «التين و الزيتون» را قرائت می‌کرد و به پایان می‌رساند می‌گفت: «بلى و انا على ذلك من الشاهدين؛ آری! و من هم بر این موضوع از گواهانم.» و چون سوره «لا أقسم بيوم القيامة» می‌خواند بعد از فراغ می‌گفت: «سبحانك اللهم بلى؛ منزهی تو ای خدا، آری» و در سوره

«جمعه» این‌گونه قرائت می‌کرد: «قل ما عند الله خير من الله و من التجارة للذين اتقوا و الله خير الرازقين» و چون از سوره «فاتحه» فارغ می‌شد می‌گفت: «الحمد لله رب العالمين» و هنگامی که سوره «سبح اسم ربك الاعلى» را می‌خواند، آهسته می‌گفت: «سبحان ربی الاعلى». و چون در قرآن «یا ایها الذین آمنوا» را قرائت می‌کرد آهسته می‌گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ».

در هیچ شهری وارد نمی‌شد مگر این‌که مردم، آهنگ حضورش می‌کردند و چون شرفیاب می‌شدند از معالم دین خود از او پرسش می‌کردند و حضرت پاسخ می‌داد و برای آنان احادیث بسیار از پدرش، از پدرانش، از علی علیه‌السلام و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌فرمود.

رجاء بن ضحاک می‌گوید: چون آن حضرت را به نزد مأمون بردم از من در مورد حال آن حضرت در بین راه پرسید من هم آنچه را از آن بزرگوار در شب و روز و در حال حرکت و اقامت، مشاهده کرده بودم گزارش دادم. مأمون گفت:

يَا بَنَ أَبِي الضَّحَّاكِ هَذَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُهُمْ وَ أَعْبَدُهُمْ

فَلَا تُخَيِّرْ أَحَدًا بِمَا شَاهَدْتَهُ مِنْهُ لَوْلَا يَظْهَرُ فَضْلُهُ إِلَّا عَلَى لِسَانِي ...^۱

ای پسر ابی الضحاک! علی بن موسی بهترین اهل زمین و اعلم و اعبد

ایشان است پس احدی را به آنچه از او مشاهده کردی خبر مده که فضل

او فقط از زبان من ظاهر شود.

این گزارش فرستاده مأمون است که یک سفر ممتد و طولانی را در

خدمت حضرت رضا علیه‌السلام گذرانیده و آن حاوی نکات ارزشمندی است و

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۰ - ۱۸۳.

هنگامی که مشاهدات خود را برای مأمون می‌گوید وی آن‌گونه از حضرت ستایش می‌کند اما دستور می‌دهد که این مطالب را به کسی نگوید و بعد، از راه شیطننت می‌گوید من نمی‌خواهم فضایل حضرت رضا جز از زبان من بیان شود!!

ولی به نظر ما این هم یک نوع بازیگری سیاسی است و هدفش اخفای فضایل آن حضرت بود.

نیشابور و پرشکوه‌ترین استقبال

امام در طول مسیر خود به شهرها و روستاها می‌رسیدند و مردم آن منازل از جمال نورانی و کلمات حیات‌بخش و معجزات جاویدان و حیرت‌زای آن بزرگوار بهره‌مند می‌شدند اما در ورود آن حضرت به نیشابور یک انقلاب و دگرگونی رخ داد. ورود آن حضرت به نیشابور یادآور ورود پیامبر اکرم به مدینه است، شور و شوق مردم در ورود امام رضا (ع) به نیشابور صحنه‌ای تماشایی و رؤیایی به وجود آورده بود.

بنا به نقل ابوالصلت که همراه حضرت بوده: چون امام رضا در آن سفری که سرانجام به فوز شهادت رسید، وارد نیشابور شد، در یک مهد بر استر شهباء که محل رکوب آن از نقره خالص بود قرار داشت؛ پس دو پیشوا و حافظ احادیث نبوت، ابوزرعه و محمد بن اسلم طوسی در بازار جلو آمده و عرض کردند: «به حق پدران پاکیزه و گذشتگان گرامی خود صورت مبارکت را به ما بنما و حدیثی از پدران خویش، از جدّت برای ما روایت کن که ما تو را با آن یاد کنیم.»

آری! آن دو شخصیت محترم و با فضیلت در منتهای ادب، آن حضرت را بدین عناوین محترمانه و آسمانی خطاب کردند:

أَيُّهَا السَّيِّدُ ابْنُ السَّادَةِ، أَيُّهَا الْإِمَامُ ابْنُ الْأَثَمَةِ، أَيُّهَا السَّلَالَةُ الطَّاهِرَةُ الرِّضِيَّةُ، أَيُّهَا الْخَلَاصَةُ الزَّاكِيَّةُ النُّبَوِّيَّةُ؛

ای آقا و بزرگ فرزند بزرگان! ای امام فرزند امامان! ای سلاله پاک و پاکیزه و مایه خشنودی! ای عصاره و فشرده خاندان پاک نبوی!

و در ضمن، آن حضرت را به آبای گرامی و گذشتگان پرافتخارش سوگند می‌دادند که اولاً پوشش محمل را کنار بزنند و صورت زیبا و چهره دل‌آرای خود را به آنان نشان دهد و دیگر این که حدیثی که به وسیله پدران گرامی‌اش از جدّ بزرگوارش پیامبر به او رسیده برای آنان نقل کند که یاد بود آن حضرت باشد.

آن مظهر رحمت الهی هم استر خود را نگاه داشت و سایبان مهد را کنار زد و چشم مسلمانان را به طلعت مبارک و چهره مسعود خویش روشن کرد. دوگسوی زیبایش همچون گیسوان پیامبر (ص) بود و مردم از هر طبقه و صنف، روی پا ایستاده بودند؛ گروهی فریاد و صیحه می‌کشیدند و گروهی گریه می‌کردند و بعضی جامه بر تن می‌دریدند و بعضی خود را به خاک افکنده بودند و آن‌ها که می‌توانستند تنگ استر حضرت را می‌بوسیدند و بعضی به سایبان مهد، گردن کشیده بودند و این حال ادامه پیدا کرد و به طول انجامید تا این که روز به نیمه رسید و آن قدر اشک‌ها ریخته شد که گویی نهرها در جریان است و صداها ساکت شد؛ پیشوایان مردم و قاضیان فریاد کردند:

«ای مردم! گوش دهید و فرا گیرید و پیامبر (ص) را در مورد عترتش اذیت

و آزار نکنید و آرام و ساکت باشید [سر و صدا، شیون و گریه و زاری مانع از سخن گفتن حضرت رضاست و آن حضرت ناراحت می‌شوند و این خود موجب اذیت رسول خداست].

مردم نیشابور آرام شدند و حضرت شروع به ذکر حدیث کرد و آن دو نفر، کلمات آن حضرت را به مردم می‌رسانیدند و برای نوشتن این حدیث، به غیر از دوات‌ها بیست و چهار هزار قلمدان بیرون آمد.

پس فرمود: «حدیث کرد مرا پدرم، حضرت موسی بن جعفر کاظم، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم، جعفر بن محمد صادق، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم، محمد بن علی باقر، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم، علی بن الحسین زین العابدین، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم، حسین بن علی، شهید سرزمین کربلا، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب، شهید سرزمین کوفه، فرمود: حدیث کرد مرا برادرم و پسر عمم، محمد رسول الله ﷺ، فرمود: حدیث کرد مرا جبرئیل گفت: شنیدم رب العزة سبحانه و تعالی می‌فرمود:

كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ فِي حِصْنِي، وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛

کلمه لا اله الا الله حصار من است و هر کس آن را بگوید داخل حصار من شده و کسی که داخل حصار من شد از عذاب من در امان خواهد بود.

بعد فرمود:

صدق الله سبحانه و صدق جبرئیل و صدق رسوله و صدق
الائمة الطاهرة^۱.

در نقل مرحوم شیخ صدوق - رضوان الله علیه - بعد از پایان روایت، جمله‌ای اضافه دارد: که چون مرکب حضرت حرکت کرد و رو به راه نهاد حضرت ما را ندا کردند:

بشروطها و أَنَا مِنْ شُروطها؛

گفتن کلمه توحید موجب امن از عذاب الهی است با شرایط خودش و من از شروط آنم.^۱

شایان ذکر است که علی بن عیسی اربلی بعد از نقل روایت یاد شده می‌گوید: «استاد ابوالقاسم قشیری گفته: این حدیث با آن سند مخصوصش به یکی از امرای سامانی رسید؛ پس آن را به طلا نوشت و وصیت کرد که با او در قبرش مدفون سازند. زمانی که از دنیا رفت شخصی او را در خواب دید و از او پرسید که خدا با تو چه کرد؟ پاسخ داد: «مرا آمرزید به این خاطر که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بسیار ذکر کردم و «محمد رسول الله» را مخلصانه تصدیق نمودم و همچنین این حدیث را با انگیزه تعظیم و احترام به طلا نوشتم.»

آیا امام علی از قم هم عبور کرده‌اند؟

یکی از مسائل مربوط به حضرت رضا علیه السلام و مسافرت آن حضرت به ایران و مرو این است که آیا آن بزرگوار در مسیر خود به مرو، به قم هم آمده‌اند و عبورشان از این شهر بوده است یا نه؟

سید جلیل، جناب سید عبدالکریم بن طاووس الحسینی متوفای ۶۹۳، ورود آن حضرت به قم را صراحتاً ذکر کرده و به مناسبت بحث و تحقیق

پیرامون قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آمدن امامان معصوم به کوفه و زیارت قبر مبارک امیرالمؤمنین، در باب هشتم که مربوط به حضرت رضا (علیه السلام) است، می‌گویند: «و اما حضرت رضا (علیه السلام)، امیرالمؤمنین را زیارت نکرده‌اند؛ زیرا وقتی مأمون آن حضرت را به سوی خراسان فرا خواند ایشان از مدینه حرکت کرد و از مسیر بصره عبور کردند و به کوفه نرسیدند. از بصره بر طریق کوفه به بغداد رفتند و از آن‌جا به قم آمدند؛ پس اهل قم آن حضرت را با آغوش باز پذیرفتند و در مورد این‌که افتخار مهمان‌داری و پذیرایی از آن بزرگوار با چه کسی باشد نزاع و درگیری پدیدار شد. حضرت فرمود: «شتر، خود مأمور است.» و هم‌چنان رفت تا در مقابل خانه‌ای زانو زد. صاحب آن خانه هم در خواب دیده بود که فردا حضرت رضا (علیه السلام) مهمان او خواهد شد [و سرانجام حضرت در آن خانه فرود آمد و آن‌جا اقامتگاه وی شد] و بعد هم طولی نکشید که آن خانه و موضع اقامت حضرت، مقامی شامخ و مورد احترام شد و امروز همان‌جا مدرسه معروفی شده است...^۱ سپس از آن‌جا به سوی مرو رفتند و کوفه را اصلاً ندیدند و از این‌رو قبر حضرت امیر را زیارت نکردند.»^۲

در هر حال این یک نظریه است که این سید بزرگوار به طور صریح و جزمی ابراز داشته‌اند و از بعضی از کلمات محدث بزرگوار، مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز استفاده می‌شود که ایشان نیز همین رأی را دارند.

۱. مقصود، مدرسه مبارک رضویه است؛ این جانب آغاز ورود و تشرّف به قم در آن‌جا فرود آمدم و حدود شش سال در آن‌جا ساکن بودم در وسط این مدرسه چاهی است که از قداست آن سخن گفته می‌شد و می‌گفتند که حضرت رضا (علیه السلام) از آن وضو گرفته‌اند.

۲. فرحة الغری فی تعیین قبر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

نظریه دیگر آن است که آن حضرت به قم نیامده‌اند بلکه از بصره تا محمّره (خرمشهر امروز) از راه آب و از خرمشهر به اهواز و سپس از راه اراک، ری و نیشابور مسافرت را ادامه داده‌اند تا سرانجام در روز دهم ماه شوال سال ۳۰۱ هجری قمری به مرو رسیدند.

و این نظر به جهاتی راجح و ظاهرتر است:

۱. مأمون به فرستاده خود دستور داده بود امام رضا (علیه السلام) را از طریق قم نبرد. و با این نهی صریح مأمون چگونه می‌شود که مأمور تخلف کرده باشد و علی‌رغم نهی اکید مأمون، حضرت را از راه قم برده باشد؟!

۲. برحسب نقل شیخ صدوق (رحمه الله)، خود مأمون نامه‌ای برای حضرت فرستاد و در آن نوشته بود:

لا تأخذ علی طریق الکوفة و قم...^۱

طریق و راه کوفه و قم را پیش نگیر....

و این بسیار بعید است که حضرت رضا (علیه السلام) مخالفت کرده و برخلاف نوشته مأمون عمل کرده باشد و گرنه می‌توانستند از اول مخالفت کنند و بگویند من نمی‌آیم؛ اگر می‌خواهید مرا با اجبار ببرید، در حالی که وقتی دیدند مأمون بر این کار مصمّم است دعوت او را پذیرفتند.

۳. شهر قم، مرکز راویان اخبار، علما، بزرگان و علاقه‌مندان به خاندان پیغمبر بود و اگر از شهر نیشابور، پیشگام نبود حداقل دست کمی از آن‌جا نداشت، پس چگونه از استقبال مردم قم از آن حضرت ذکری نیست در

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۹.

حالی که شور و شوق مردم نیشابور به هنگام ورود امام رضا (ع) زبانزد و برای همیشه موجب افتخار اهل آن شهر است.

۴. در قم - با آن سوابق درخشانی که در تشیع دارد و علاقه‌ای که اهل قم به خاندان پیغمبر (ص) داشتند - اگر حضرت رضا (ع) به آنجا وارد می‌شدند و مردم، متوجه جریان سفر اجباری حضرت می‌شدند احتمال داشت که به مأموران، حمله کرده و حضرت را از چنگ آنان نجات بدهند؛ پس این که مطلب چشم‌گیری در مورد مردم قم در هنگام ورود حضرت رضا (ع) نقل نمی‌شود، عدم عبور ایشان از این شهر را تقویت می‌کند و آنچه را که مرحوم سید جلیل ابن طاووس نقل کرده هر چند مطلب جالبی است ولی ما در تاریخ ندیدیم و در کتاب‌های غیر این سید عالی مقام مشاهده نکردیم و با تفرّد ایشان به نقل آن جریان، صحت قضیه، مورد استبعاد قرار می‌گیرد. آری! در این میان، ممکن است دو مطلب دیگر شاهد یا مؤید ورود آن حضرت باشد و در کلام بعضی از مثبتین هم آمده و بدان تمسک کرده‌اند: یکی وجود مدرسه‌ای به نام «مدرسه رضویه» که چاهی در آن قرار دارد و در افواه و السنه از قداست آن سخن بوده است.

و دیگری محله‌ای بعد از بازار معروف قم در خیابان آذر است که به محله شاه خراسان معروف است و اتفاقاً همان مدرسه شریف هم در این محل قرار دارد؛ چنان که مسجدی در این محل واقع شده به نام «مسجد شاه خراسان» و در مجاورت آن تکیه‌ای است که آن هم به همین نام معروف است و این حاکی از آن است که آن بزرگوار در این محل، نزول اجلال فرموده‌اند.

اما این دو مطلب، تنها در حد احتمال است نه برای اثبات و تحقیق

مطلب؛ زیرا امکان دارد نامیدن مدرسه مزبور به نام رضویه صرفاً برای تبرک و یا برای احیای نام مقدس حضرت رضا (ع) باشد نه ناظر به ورود آن حضرت بدان مکان و همین مطلب درباره محله «شاه خراسان» هم صدق می‌کند به ویژه آن که این عنوان (شاه خراسان) علی الظاهر در آن زمان نبوده و به مرور، حضرت را به این لقب خوانده‌اند؛ بنابراین اثبات آمدن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به این شهر، مشکل به نظر می‌رسد هر چند احتمال آن منتفی نیست.

نویسنده وزین، دوست محترم ما، آقای علی اصغر فقیهی قمی (ع) به همین دو وجه و نیز به کلام سید بن طاووس و روایت مرسله‌ای که از مختصر البلدان نقل شده که امیرالمؤمنین (ع) در مورد آب مخصوصی در قم فرموده‌اند که حضرت رضا (ع) در آن غسل خواهد کرد، به ضمیمه آنچه که خود از تاریخ قم نقل نموده‌اند که حضرت رضا (ع) از آب مزبور نوشید و در آن غسل کرد، تمسک کرده و در یک جا می‌گویند: «قرائنی که ذکر شد همه بر این دلالت دارد که علی بن موسی الرضا (ع) به قم آمده و شاید چند روزی در این شهر اقامت فرموده‌اند.»^۱

و در جای دیگر می‌گویند: «بنابر این و با توجه به دلایلی که قبلاً ذکر شد، تشریف فرمایی علی بن موسی الرضا (ع) به قم تقریباً مسلم می‌شود.»^۲

ولیکن ما این وجوه را برای اثبات مطلب قوی و کافی ندانستیم.

۱. تاریخ مذهبی قم، ص ۸۴ و ۸۵.

۲. همان.

جریان ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام

سرانجام امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بعد از یک مسافرت طولانی و بس محترمانه وارد مرو شدند و مورد تجلیل و تکریم خاص مأمون، اطرافیان و مردم قرار گرفتند.

روزی مأمون به آن بزرگوار، عرض کرد: «ای پسر رسول خدا! من به مراتب علم، فضل، زهد، ورع و عبادت تو عارفم و تو را برای خلافت شایسته تر از خودم می بینم.» حضرت در پاسخ فرمود:

بِالْعِبُودِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَفْتَخِرُ، وَ بِالزَّهْدِ فِي الدُّنْيَا أَرْجُو النِّجَاةَ مِنَ
شَرِّ الدُّنْيَا، وَ بِالْوَرَعِ عَنِ الْمَحَارِمِ أَرْجُو الْفَوْزَ بِالْمَغَانِمِ، وَ بِالتَّوَضُّعِ فِي
الدُّنْيَا أَرْجُو الرَّفْعَةَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛

به بندگی خدای عزوجل افتخار می کنم و با زهد و پارسایی در دنیا
رهایی از شر دنیا را امیدوارم و به وسیله ورع و دوری از گناهان، امید آن
دارم که به سودهای الهی دست یابم و با تواضع در این دنیا به رفعت و
سربلندی در نزد خدای عزوجل امید دارم.

مأمون گفت: «من تصمیم گرفته ام و مصلحت می بینم که خود را از

خلافت خلع کنم و آن را برای تو قرار دهم و با تو بیعت کنم.»
حضرت فرمود: «اگر این خلافت از آن تو است و خداوند، آن را برای تو قرار داده، جایز نیست جامه‌ای را که خداوند بر اندام تو پوشانده کنار بگذاری و برای دیگری قرار دهی و اگر خلافت از آن تو نبوده برای تو جایز نیست که چیزی که از آن تو نبوده برای من قرار دهی و به من واگذار کنی.»

مأمون گفت: «ای پسر رسول خدا! چاره نداری جز این که این امر را بپذیری!» حضرت فرمود: «من هرگز این امر را با اختیار خود نمی‌پذیرم.»
این گفت‌وگو چند روز به همین نحوه میان آن دو رد و بدل می‌شد و مأمون تلاش می‌کرد که حضرت رضا(ع) این را بپذیرند و حضرت امتناع می‌کردند تا زمانی که از پذیرش آن بزرگوار، مأیوس گردید، در این هنگام گفت: «اگر خلافت را قبول نمی‌کنی و دوست نداری و نمی‌پذیری که من با تو بر خلافت بیعت کنم، پس ولی عهد من باش که خلافت پس از من برای تو باشد.»

حضرت فرمود:

وَاللّٰهُ لَقَدْ حَدَّثَنِيْ اَبِيْ عَنْ اَبَائِهِ، عَنْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ، عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ اِنِّيْ اَخْرَجُ مِنَ الدُّنْيَا قَبْلَكَ مَقْتُولًا بِالسَّيْفِ مَظْلُومًا تَبْكِيْ عَلَيَّ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْاَرْضِ، وَ اُدْفَنُ فِيْ اَرْضِ غَرْبِيْ اِلَى جَنْبِ هَارُونَ الرَّشِيْدِ؛

به خدا سوگند! پدرم برای من حدیث کرد از پدرش، از پدرانش، از امیرالمؤمنین، از رسول خدا ﷺ که: من پیش از تو با مظلومیت به وسیله سَم به قتل خواهم رسید و فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین بر

من گریه می‌کنند و من در سرزمین غربت در کنار هارون الرشید در خاک، مدفون خواهم گردید!

مأمون گریه کرد سپس گفت: «ای پسر رسول خدا! چه کسی تو را می‌کشد یا قدرت دارد که به تو بدی کند در حالی که من زنده باشم؟!»

حضرت رضا(ع) فرمود: «تو جَه کن که اگر می‌خواستم بگویم، می‌گفتم که چه کسی مرا خواهد کشت!»

مأمون گفت: «ای پسر رسول خدا! با این سخن می‌خواهی کار را بر خود آسان کنی و این جریان [ولایت‌عهدی] را از خودت دور سازی تا مردم بگویند که تو زاهدی و رغبتی به دنیا نداری.»

حضرت فرمود: «والله که من از آغاز وقتی که پروردگار عزیز و جلیل مرا آفریده، دروغ نگفته‌ام و برای رسیدن به دنیا اظهار زهد و بی‌رغبتی به آن نکرده‌ام و من می‌دانم که تو چه هدف و اندیشه‌ای در سر داری!»

مأمون گفت: «چه هدفی دارم؟»

حضرت فرمود: «امان می‌خواهم که راست بگویم.»

مأمون گفت: «در امانی.»

سپس امام فرمود: «مقصود تو این است که مردم بگویند: علی بن موسی الرضا به دنیا بی‌رغبت نیست و این دنیا است که به او رو نمی‌آورد؛ آیا نمی‌بینید چگونه در طمع رسیدن به خلافت، ولایت‌عهدی را پذیرفت؟!»

مأمون خشمگین گردید و گفت: «تو همواره با من به آنچه که ناراحت می‌کند مواجه می‌شوی و از سطوت و قدرت من خود را ایمن می‌بینی. به خدا سوگند! اگر ولایت‌عهدی را پذیرفتی که پذیرفته‌ای در غیر این

صورت تو را بر آن مجبور می‌سازم؛ اگر تسلیم شدی که شدی و گرنه گردنت را خواهم زد.»

حضرت فرمود: «خداوند از این که من خود را با دست خود به هلاکت بیفکنم نهی فرموده است. اکنون اگر جریان، این چنین و بر این منوال است که مرا مجبور می‌کنی، پس هر چه به نظرت می‌آید انجام ده و من هم این ولایت عهدی را می‌پذیرم با این شرط که احدی را نصب نکنم و هیچ کس را عزل ننمایم، رسمی را برهم نزنم و از دور، ناظر بر خلافت باشم.»

مأمون با این شرایط، راضی شد و آن حضرت را ولی عهد خود قرار داد در حالی که آن بزرگوار از این جریان ناراحت بود.^۱ در نقل دیگری آمده که چون مأمون آن حضرت را تهدید به قتل کرد، حضرت این گونه با خدا نیایش کرد:

«بار خدایا! تو مرا از این که خویشتن را به دست مهلکه بسپارم نهی فرمودی و من اینک اکراه شده‌ام و به اضطراب افتاده‌ام و به خاطر عدم قبول ولایت عهدی از سوی مأمون تهدید به قتل شده‌ام و با اکراه و اضطراب می‌پذیرم، چنان که یوسف و دانیال، ولایت از ناحیه طغوت زمان خود را از روی اکراه و اضطراب پذیرفتند. خداوند! عهدی جز عهد تو نیست و ولایتی جز از ناحیه تو نخواهد بود؛ پس مرا برای برپا داشتن دینت و زنده کردن سنت پیامبرت، محمد ﷺ موفق بدار که تو مولایی و تو یار و یاور و تو نیکو مولا و نیکو کمک کاری.»

پس با حزن و اندوه و چشم گریان، ولایت عهد مأمون را [با همان

۱. شیخ صدوق، امالی، مجلس ۱۶، ص ۴۲ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

شرایطی که گذشت] پذیرفت و مأمون برای آن حضرت از توده‌های مختلف مردم، بیعت گرفت.^۱

و در نقلی آمده که حضرت دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مُكْرَهُ مُضْطَرٌّ، فَلَا تَوَآخِذَنِي كَمَا لَمْ تَوَآخِذْ عَبْدَكَ

و نَبِيِّكَ يَوْسُفَ حِينَ دُفِعَ إِلَى وَلَايَةِ مِصْرَ؛^۲

خداوند! تو می‌دانی که من به اکراه و اضطراب این امر را پذیرفتم؛ پس

مرا مؤاخذه مکن همان گونه که بنده‌ات و پیامبرت یوسف را به هنگامی

که ولایت مصر به او واگذار شد مؤاخذه نفرمودی.

یکی از کسانی که به امام رضا (ع) نزدیک بود می‌گوید: در مجلسی که امر ولایت عهدی صورت گرفت پیش روی حضرت نشسته بودم. امام رضا (ع) متوجه شدند که من بسیار خوشحال و شادمانم، پس بسیار آهسته به طوری که کسی نشنود به من فرمود: «دل را به این جریان مشغول و سرگرم نکن و بدان دلخوش و شاد مباش! زیرا این کار صورت نمی‌گیرد و به پایان نمی‌رسد.»^۳ آری! حضرت رضا پیش از مأمون به سرای ابد شتافتند و ولایت عهدی عملاً منتفی شد.

نیرنگ و شرارت به صورت دوستی

شایان ذکر است مأمون هر برنامه‌ای را که در مورد حضرت امام رضا (ع)

پیاده می‌کرده، به دنبال مکر و تزویر بوده و با هدف دشمنی اقدام نموده

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹.

۲. شیخ صدوق، امالی، مجلس ۹۴، ص ۳۹۲ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۴.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۳.

است. اقدام نخستین او، که احضار امام به مرو بوده و همچنین اقدام بعدی او، یعنی بیعت با آن حضرت و نیز سایر برنامه‌هایش در رابطه با حضرت رضا (ع) همگی بر مبنای اعمال کینه‌های درونی، حقد، حسد و نقشه‌کشی‌های خائنانه و خصمانه بوده است. اکنون بنگرید که آیا دوستی و علاقه‌مندی به حضرت رضا (ع) ایجاب می‌کند که او را از وطن و خانه خود دور کرده و به مملکت دیگر و شهر دیگر سیر داده و در آن‌جا اسکان دهند؟

ما پیش از این یادآور شدیم که حضرت رضا (ع) از پذیرش سفر به شدت امتناع نموده و از خواسته مأمون مبنی بر آمدن به مرو سر باز می‌زد؛ اما چون اصرار فرستاده مأمون زیاد شد حضرت به ناچار پذیرفتند. آیا این معنای دوستی است؟! و آیا کسی در عالم دوستی با فردی، او را مجبور به سفر می‌کند و وی را تحت فشار قرار می‌دهد تا ناچار شود آن را بپذیرد؟! و نیز مطرح شد که حضرت از ولایت‌عهدی خودداری می‌کردند و مأمون اصرار می‌ورزید تا جایی که آن بزرگوار را صریحاً تهدید به قتل کرد تا در چنین فضای رعب و وحشتی حضرت ناچار شد که بپذیرد و خود آن حضرت به هنگام پذیرش، به این معنا تصریح کردند.

آیا اعطای منصب و محوّل کردن مقام و پستی به کسی با تهدید به قتل، نشانه دوستی و علاقه‌مندی به اوست؟!

به راستی این چه ظلم فاحش و اذیت و آزار آشکاری است و کجا می‌توان این کارها را از باب دوستی و علاقه قلبی مأمون به حضرت رضا (ع) توجیه کرد و کدام فرد این سنخ دوستی و اظهار علاقه‌مندی را نشئت گرفته از محبت درونی و دلدادگی به آن بزرگوار می‌داند؟!

حقیقت این است که این‌ها همه مولود دشمنی و طرح‌های کینه توزانه مأمون است.

انگیزه شیطانی مأمون از پیشنهاد ولایت‌عهدی

پس از آن‌که ثابت و مدلل گردید که مأمون از ولایت‌عهدی تحمیلی، نظر خیرخواهانه نداشته حال بحث می‌شود که انگیزه، هدف و مقصد سوء او چه بوده است؟ در این‌جا چند احتمال وجود دارد:

۱. قتل‌ها و جنایت‌های بنی‌عباس و زندانی کردن حضرت موسی بن جعفر (ع) آن‌هم به مدتی طولانی و بالمآل اقدام به قتل آن حضرت و نیز کشتن امامزادگان و چپاول بیت المال مسلمین که در زمان بنی‌عباس واقع شد، مردم را به آنان بدبین ساخته بود و مأمون می‌خواست خود را در جامعه، محب و دوستدار آل علی و علاقه‌مند به مصالح مسلمین قلمداد کند و حیثیت از دست رفته را برای خویش تجدید نماید؛ او با این اقدام می‌خواست محبت و علاقه مردم را به خودش جلب کند.

۲. این‌که آن بزرگوار و به طور کلی خاندان پیغمبر را دنیا دوست و ریاست‌جو معرفی کند و زمینه را طوری فراهم آورد که مردم معتقد شوند این خاندان به دنیا دسترسی ندارند و گرنه به دنیا و ریاست بی‌علاقه نیستند و در نتیجه زهد آنان از باب نتوانستن است نه از جهت نخواستن.

۳. او می‌خواست با اجرای این برنامه، زبان مردم را به روی امام رضا (ع) باز کرده و مورد اعتراض قرار دهد تا آن‌ها بگویند چرا امام رضا (ع) منصب ولایت‌عهدی را قبول کرد و چرا به جای انتقاد از دستگاه حکومت عصر و ستمگری‌های آنان، خود در هیئت حاکمه قرار گرفت.

۴. مأمون می‌خواست پذیرش آن حضرت را وسیله‌ای برای مشروعیت حکومت خود قرار دهد و پایه‌های حاکمیت خویش را محکم‌تر بسازد که این هم به نوعی به وجه اول بازگشت می‌کند.

و اتفاقاً بر مبنای احتمال دوم و سوم آن خلیفه نیرنگ‌باز به نوعی موفق شد؛ چرا که تاریخ و کتاب‌های روایی مواردی را ارائه می‌کنند که اشخاصی این مسئله را با امام رضا (ع) در میان گذاشتند و معترضان یا حداقل برای رفع ابهامی که برایشان پیش آمده بود، در این مورد از آن بزرگوار، پرسش می‌کردند و تعدادی از این موارد کاملاً ظهور در این مطلب دارد که آن‌ها معترض بوده‌اند.

شیخ صدوق نقل می‌کند که ربان بن صلت گفته: بر حضرت علی بن موسی الرضا (ع) وارد شدم و عرض کردم: «ای پسر رسول الله! مردم می‌گویند شما با این‌که در دنیا اظهار زهد می‌کردید اما ولایت عهد را پذیرفتید!» حضرت فرمود:

قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كِرَاهِي لَذَلِكَ، فَلَمَّا خُيِّرْتُ بَيْنَ قَبُولِ ذَلِكَ وَ بَيْنَ الْقَتْلِ
اخْتَرْتُ الْقَبُولَ عَلَى الْقَتْلِ؛

خدا می‌داند که من آن را خوش نداشتم اما چون بین قبول ولایت عهدی و قتل، مخیر شدم که یکی را انتخاب کنم، قبول را بر قتل، اختیار کردم.

و بعد فرمود:

وَيَحْهُمْ أَمَا عَلِمُوا أَنَّ يُوسُفَ (ع) كَانَ نَبِيًّا رَسُولًا، فَلَمَّا دَفَعَتْهُ الضَّرُورَةُ
إِلَى تَوَلَّى خَزَائِنِ الْعَزِيزِ قَالَ لَهُ: اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي
حَقِيقٌ عَلَيْهِمْ، وَ دَفَعَتْ لِي الضَّرُورَةُ إِلَى قَبُولِ ذَلِكَ عَلَى إِكْرَاهٍ وَ إِجْبَارٍ

بَعْدَ الْإِشْرَافِ عَلَى الْهَلَاكِ عَلَى أَتِي مَا دَخَلْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا
دَخُولَ خَارِجٍ مِنْهُ، فَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي، وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ؛^۱
وای به حالشان! آیا ندانستند که یوسف (ع) پیامبر و فرستاده خداوند بود اما هنگامی که ضرورت ایجاب کرد که متولی خزائن، عزیز مصر شود خود گفت: «مرا بر خزائن زمین بگمار که من نگهدار و دانایم» و اینک ضرورت مرا نیز واداشته هنگامی که مشرف بر هلاک شدم ولایت‌عهدی را با اکراه و اجبار بپذیرم علاوه بر این‌که من وارد این جریان نشدم مگر ورود کسی که از آن خارج می‌شود؛ پس به سوی خداوند شکایت می‌برم و از او یاری جسته می‌شود.

نیز نقل می‌کند که طبق روایت اصحاب، مردی به امام رضا (ع) عرض کرد: «خداوند کار تو را اصلاح کند! چگونه درخواست مأمون را پذیرفتی؟ [گویا با این کلام برآن حضرت ایراد می‌گرفت و این کار را ناروا می‌دانست. حضرت ابوالحسن الرضا (ع) فرمود: «نبی افضل است یا وصی؟» او گفت: «نبی.» فرمود: «آیا مسلم افضل است یا مشرک؟» عرض کرد: «مسلم.» فرمود: «پس بین که عزیز مصر، مشرک بود و یوسف، نبی بود؛ و مأمون، مسلم است و من وصی، و یوسف [که نبی بود] از عزیز مصر [که مشرک بود] درخواست کرد که او را مسئول اموال قرار دهد و گفت: «مرا بر خزائن زمین بگمار که من نسبت به آنچه به دستم سپرده می‌شود نگهدارم و به هر زبانی دانایم.» و من نیز بر این کار مجبور شدم!»^۲

۱. صدوق، امالی، م ۱۷، ص ۴۴ و ۴۵.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

و نیز ابن شهر آشوب نقل می‌کند که شخصی به نام محمد بن عرفه می‌گوید: «به حضرت رضا (ع) عرض کردم: چه چیزی تو را وادار کرد که در امر ولایت عهدی داخل شوی؟!» فرمود: «همان چیزی که جلدّم علی را وادار کرد که در شورا وارد شود.»^۱

مراسم ولایت‌عهدی تحمیلی

بر اساس کتب تاریخ و سیره‌ها، مأمون برای قانع کردن حضرت رضا (ع) هم خود در گفت‌وگو با امام (ع) مباشرت می‌کرده و هم واسطه می‌فرستاده است و اینک به این نقل که شیخ مفید (ع) از جماعتی از اصحاب اخیار و راویان سیره‌ها و آثار آورده توجه کنیم:

چون مأمون تصمیم گرفت که حضرت علی بن موسی (ع) را ولی عهد خود گرداند، فضل بن سهل را فراخواند و تصمیم خود را به وی اعلام کرد و دستور داد که او و برادرش، حسن بن سهل برای گفت‌وگو پیرامون این موضوع با وی حاضر شوند. فضل این کار را انجام داد و با برادرش حسن نزد مأمون حاضر شدند و مطلب مطرح شد. حسن این اقدام را بر او گران شمرد و عوارض و پیامدهای بیرون بردن حکومت و امارت از خاندان مأمون را به وی گوشزد می‌کرد.

مأمون در پاسخ گفت: «من با خدا عهد و پیمان بسته‌ام که اگر بر امین [برادرش] پیروز شدم خلافت را به برترین و بالاترین شخصیت آل ابی طالب واگذار کنم و من احدی را بر صفحه زمین از این مرد [حضرت رضا]

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۴.

برتر و بالاتر نمی‌دانم.» حسن و فضل چون دیدند که مأمون در تصمیم خود جازم و قاطع است از اصرار بر ترک این کار خودداری کردند.

مأمون آن دو را به حضور امام رضا (ع) فرستاد و جریان را پیشنهاد کردند؛ حضرت از پذیرش آن امتناع فرمود اما آن دو به قدری اصرار و تأکید کردند که حضرت اجابت فرمود. آن دو به سوی مأمون آمدند و اجابت فرمودن امام را به اطلاع او رسانیدند. مأمون شادمان گردید و روز پنجشنبه را برای ملاقات‌های افراد خاص و شخصیت‌ها مقرر کرد. فضل بن سهل هم مردم را در جریان امر گذاشت و آنان را امر کرد تا در پنجشنبه آتیه جامه‌های سبز رنگ پوشیده و حاضر شوند و با حضرت رضا (ع) بیعت کنند و در مقابل، رزق یک‌ساله خود را بگیرند.

روز معین که فرا رسید طبقات مختلف مردم از فرماندهان، حاجبان، قاضی‌ها و دیگر طبقات مردم در جامه سبز همه سوار شدند و آمدند؛ مأمون هم در مجلس ویژه نشست و دو بالش بزرگ برای حضرت رضا (ع) گذاشت و چون حضرت با عمامه و شمشیر و لباس سبز وارد شد او را بر آن دو وساده بزرگ نشانید و آن‌گاه فرزند خود، عباس را امر کرد که به عنوان اولین شخص با حضرت بیعت کند. حضرت دست خود را بالا برد و به طرف صورت مبارک خود توجه داد و کف دست را به صورت‌های آنان متمایل ساخت، مأمون گفت: «دست را برای بیعت بگشا!» حضرت رضا (ع) فرمود: «رسول خدا (ص) این‌گونه بیعت می‌کردند.»

سرانجام مردم بیعت کردند و دست حضرت بالای دست‌های آنان بود و بدره‌های زر [یک بدره ده هزار درهم است] برای افراد قرار داده می‌شد.

خطبا، سخنوران و شاعران بر می‌خاستند و فضایل حضرت رضا (ع) را ذکر کرده و می‌سرودند و این اقدام مأمون را می‌ستودند. مأمون به حضرت گفت: «خطبه‌ای برای مردم بخوان و در بین آنان سخنی بگو.»

حضرت، حمد خدا را به جای آورد و بر او ثنا فرستاد و سپس فرمود: **إِنَّا لَنَا عَلَيْكُمْ حَقًّا بِرَسُولِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَلَيْنَا حَقًّا بِهِ، فَإِذَا أَدَيْتُمْ إِلَيْنَا ذَلِكَ وَجَبَ عَلَيْنَا الْحَقُّ لَكُمْ؛**

به تحقیق برای ما بر شما به سبب رسول الله حقی است و برای شما بر ما حقی به سبب آن حضرت است؛ پس زمانی که شما این حق ما را به ما ادا کردید بر ما لازم می‌شود که حق شما را ادا کنیم.

و از آن حضرت جز این سخن در آن مجلس ذکر نشده است. و مأمون امر کرد که درهم‌ها را به نام آن حضرت بزنند و نام حضرت را بر سکه‌ها نوشتند و مطلب در همه جا رسمیت یافت.

عبدالجبار بن سعید، خطیب مسجد پیامبر در مدینه در دعای خود به حضرت رضا (ع) گفت: «ولی عهد المسلمین، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع)» و بعد انشاد کرد:

سَتَّةُ آبَاءٍ، هُمْ مَا هُمْ أَفْضَلُ مِنْ يَشْرَبُ صَوْبَ الْغَمَامِ
شش نفر آباء و پدران گرامی او چه کسانی هستند؟ بالاترین و برترین کسی که از باران ابرها می‌نوشند [یعنی افضل اهل زمین‌اند].

پس از آن که امر ولایت‌عهدی پایان یافت، مأمون آن را با خط خود

۱. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۶۰ - ۲۶۳ و ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵ - ۳۷۷. در ضمن ابن صباغ مالکی در الفصول المهمة، ص ۲۷۱، تصریح کرده که آن یک بیت را همان خطیب مسجد النبی انشاد کرد.

مکتوب کرده و صورت جلسه نمود و پشت آن ورقه را حضرت رضا (ع) نوشتند و آغاز آن چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَعَّالِ لِمَا يَشَاءُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ، وَ لَارَادَ لِقَضَائِهِ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ، وَ صَلَوَاتُهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ؛
حمد و ستایش از آن خدای بزرگ است که هر چه را اراده کند حتماً انجام می‌دهد؛ برای حکم او تعقیب‌کننده‌ای نیست. او از خیانت چشم‌ها و آنچه را که سینه‌ها در خود پنهان می‌دارند آگاه است و صلوات خداوند بر پیامبرش محمد که خاتم پیامبران است و بر آل پاک و پاکیزه جان او باد.

سپس موضوع درخواست مأمون؛ یعنی ولایت‌عهدی حضرتش را یادآور شدند و مرقوم فرمودند که امر ولایت و زعامت امت بعد از او به من محول است، البته اگر من بعد از وی باقی باشم.

و آن‌گاه مطالبی که در ولایت‌عهدی خود بدان متعهد شده بودند، از احیای دین و اقامه سنن الهی، رسیدگی به مردم و حفظ حقوق آن‌ها را ذکر کردند و بعد از آن نوشتند:

وَالْجَامِعَةُ وَالْجَفَرُ يَدْلَانِ عَلَى ضِدِّ ذَلِكَ، وَ مَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَ لَا بَكُمْ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقُّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ؛

من این امر را پذیرفتم و به انجام این مواد پایبندم ولی جفر و جامعه، [کتاب حوادث و وقایع و مقدرات که مربوط به عالم بالاست] بر خلاف این دلالت دارند [یعنی از دنیا می‌روم و این کار برای من سر نخواهد گرفت] و چه می‌دانم که خداوند با من چه می‌کند و در مورد

شما چه خواهد کرد، حکم نیست مگر برای خدا؛ او حق را بیان می‌کند و او بهترین فیصله دهنندگان است.

بسیار قابل ملاحظه و توجه است: در یک جای نوشته خود می‌فرمایند: «اگر من بعد از مأمون باقی باشم.» که این جمله کاملاً گواه بر آن است که حضرت از مرگ خود خبر می‌دهند و در اواخر آن می‌فرمایند: «جفر و جامعه، کتاب علوم غیبی الهی، بر خلاف این جریان، حکم می‌کند؛ یعنی در آن جا آمده که کار به دست من نخواهد افتاد و پیش از مرگ مأمون، من از دنیا خواهم رفت.»

شایان ذکر است که ابن صباغ مالکی سنّی در مورد نوشته مأمون می‌گوید: «من آن را مختصر کرده و خلاصه آن را ذکر می‌کنم اما بعد از آن نوشته حضرت رضا (ع) را می‌آورد و می‌گوید: من نوشته مبارک حضرت رضا (ع) را مختصر نمی‌کنم؛ بلکه تمام آن را ذکر می‌نمایم.

و این حاکی از پایگاه رفیع این امام بزرگوار در نظر علمای اهل سنت است و این که آن‌ها یا گروهی از آن‌ها نیز مانند شیعه، در برابر آستان آن ولی اعظم خدا سر تواضع فرود می‌آورند و خلفا، حکام و سلاطین را با آن بزرگوار قیاس نکرده و مساوی هم قلمداد نمی‌نمایند، بلکه موقعیت و مقام حضرت رضا را ممتاز می‌دانند.»^۱

بازی‌های سیاسی مأمون

مطالعه جریان احضار حضرت رضا (ع) از مدینه به مرو از سوی مأمون

۱. به الفصول المهمة ابن صباغ، ص ۲۷۲ تا ۲۷۵ مراجعه شود.

و نیز قضیه ولی‌عهدی و سایر جریانات مربوطه، انسان را مطمئن می‌سازد که مأمون، جز نیرنگ و فریب، هدفی از اجرای این برنامه‌ها نداشته است. آری! شواهد فراوان و قرائن بسیاری بر این موضوع است که اگر هر کدام از آن‌ها اطمینان بخش نباشد حداقل، مجموع آن‌ها اطمینان آور است از جمله:

(الف) احضار اجباری حضرت رضا (ع) و این که حضرت از قبول سفر، امتناع می‌ورزید اما اصرار از ناحیه مأمون و مأمور او آن قدر شدید و زیاد بود که حضرت، سرانجام پذیرفتند. اکنون آیا می‌توان چنین احضاری را با انگیزه علاقه‌مندی مأمون به امام توجیه کرد؟!

(ب) زمانی که حضرت وارد شد و رجاء بن ضحاک گزارش سفر را داد و قسمتی از فضایل حضرت رضا (ع) را ذکر کرد مأمون ضمن تأیید سخنان او، حضرت رضا (ع) را به عنوان بهترین اهل زمین، اعلم آن‌ها و عابدترین آنان یاد کرد اما به طور صریح، رجاء بن ضحاک را از بازگوکردن آن مطالب نهی کرد و البته برای این که رسوا نشود گفت: «من می‌خواهم که فضایل آن حضرت فقط از زبان من ذکر شود!»

(ج) در قضیه ولایت‌عهدی، امام (ع) پیشنهاد مأمون را ردّ می‌کنند و او نمی‌پذیرد و حتی امام می‌فرمایند: «من پیش از تو از دنیا می‌روم.» اما او باز اصرار می‌کند تا به جایی که با خشونت و تندی با آن حضرت مواجه می‌شود و جسارت می‌کند تا سرانجام حضرت می‌پذیرند. اگر مأمون به مقامات عالیّه حضرت رضا (ع) اعتقاد داشت و او را به جهان غیب، مرتبط می‌دانست چگونه است که سخن آن حضرت در مورد وفاتشان را

نمی‌پذیرد و اگر پذیرفته بود ولی عهد قرار دادن کسی که به یقین زودتر از دنیا می‌رود چه معنا دارد؟!)

د) در نوشته‌ای که تنظیم شد، حضرت نوشتند: «مأمون مرا ولی عهد گردانید... ولی جعفر و جامعه کتاب‌های مشتمل بر اخبار غیبی برخلاف آن اقتضا دارد»؛ یعنی این امر سر نخواهد گرفت و محقق نخواهد شد و مرگ من فرا می‌رسد. اگر نقشه و فریبی در کار نبود چه اثری بر این ولی عهدی بار است و این همه سر و صدا و تشریفات برای چیست؟ برای امری که هرگز صورت نمی‌گیرد؟ به خصوص که امام (علیه السلام) در نوشته رسمی دولتی، تصریح کند که این کار عملی نخواهد شد! اگر مأمون به امام رضا (علیه السلام) ایمان داشت چرا یک چنین ولایت‌عهدی صوری و انجام ناشدنی را بر آن امام بزرگوار تحمیل کرد؟

ه) منت‌گذاری مأمون بر حضرت رضا (علیه السلام)؛ چنان‌که شیخ صدوق نقل کرده که روزی مأمون به خاطر ولایت‌عهدی که به امام داده بود در مقام منت‌گذاری بر امام رضا (علیه السلام) برآمد. حضرت در پاسخ فرمودند:

إِنَّ مَنْ أَخَذَ بِرَسُولِ اللَّهِ لِحَقِّيقٍ أَنْ يُعْطَى بِهِ؛^۱

کسی که به پیامبر اتصال دارد و در جامعه چنان پایگاهی پیدا کرده که مردم حرمت پیامبر را در وجود او نگه می‌دارند، شایسته است که این مقام به خاطر احترام پیامبر به او داده شود.

و گویا می‌خواستند به مأمون بگویند، با این کار، گوشه‌ای از وظایف سنگینی

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۴.

که در احترام به رسول الله به عهده‌داری را ادا کرده‌ای و منتی بر من نداری. (و) جریان نماز عید و نماز باران آن حضرت نیز مطلب را کاملاً روشن می‌سازد.

دو نماز پر سر و صدای حضرت رضا (علیه السلام)

بعد از جریان ولایت‌عهدی حضرت رضا (علیه السلام) به تناوب دو مرتبه از آن بزرگوار خواستند که نماز شکوهمندی با جمعیت بخوانند و هر دو نماز، مسئله‌ساز شد.

۱. نماز عید فطر

در اولین عید بعد از ولایت‌عهدی، مأمون از حضرت درخواست کرد تا بر مرکب سوار شده به نماز عید بروند و خطبه بخوانند تا دل‌های مردم مطمئن شود؛ همه به فضل و مقام والای او پیش از پیش شناخت پیدا کنند و قلب‌های آنان برای دولت مبارکه آرامش بیابد.

حضرت رضا (علیه السلام) پیام دادند: «تو خود به آنچه بین ما گذشت عالم و آگاهی و بنا بود که من در کاری دخالت نداشته باشم.» مأمون گفت: «من با اجرای این برنامه می‌خواهم که این جریان در قلب توده مردم و لشکریان و غیر آن‌ها ثابت گشته و نقش بندد و در نتیجه، دل‌های آنان مطمئن و آرام گردد و به فضیلتی که خداوند به تو داده اقرار کنند.» و پیوسته در این باب، سخن می‌گفت و حضرت نمی‌پذیرفت و چون اصرار و تأکید بر این موضوع را بسیار بالا برد، حضرت رضا (علیه السلام) فرمود:

«اگر مرا از این موضوع معاف بداری من بهتر دوست می‌دارم و اگر

حرکت درآید و از جا کنده شود. فرماندهان لشکر چون نظرشان به حضرت رضا علیه السلام افتاد، خود را از مرکب‌های خویش به زیر افکندند و حتی کفش‌های خود را به دور انداختند. مرو یک پارچه ضجه و ناله شده بود؛ مردم از گریه و ناله و فریاد بی اختیار بودند. حضرت رضا علیه السلام به راه افتادند و در هر ده قدم می‌ایستادند و چهار مرتبه «تکبیر» می‌گفتند چنان که گویی آسمان و زمین و دیوارها با آن حضرت تکبیر می‌گویند.

این خبر به مأمون رسید. فضل بن سهل گفت: «اگر حضرت رضا به این نحوه به مصلیٰ برسد مردم، شیفته او خواهند شد. مصلحت در این است که از او بخواهی از رفتن به نماز عید بازگردد.»

مأمون کسی را به نزد حضرت فرستاد و از وی خواست که بازگردد. [و در نقلی آمده که پیام فرستاد که ما شما را به رنج و زحمت انداختیم برگردید و خود را به مشقت نیندازید و آن کس که هر سال نماز عید می خوانده همان بخواند] حضرت رضا علیه السلام کفش خویش را طلبید و پوشید و از همان جا بازگشت و در میان مردم، اختلاف افتاد و امر نماز هم نظمی پیدا نکرد.^۱

آری! این جریان نماز عید رفتن امام رضا (علیه السلام) است.
 اکنون بنگرید که آن التماس‌های مأمون برای اقامه نماز عید توسط
 حضرت کجا و این برگرداندن ایشان از نیمه راه کجا؟!

این مطلب خود حاکی از آن است که مأمون، بسیار دلدادهٔ خلافت و مقام بوده است و احترامات فائده‌ای که برای حضرت رضا علیه السلام قائل بوده

١. عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ١٥٠؛ كشف الغمه، ص ٢٧٨.

همه جنبه ظاهر سازی داشته و فقط در راه کسب وجهه و آبرو و تحکیم پایه های خلافت خود و خاموش گرداندن مخالفان - و از جمله خود امام رضا (ع)، که در مواقعی خلافت او را زیر سؤال برده و یا به صراحت نفی می کردند - بوده است.

و نیز لحظاتی بیندیشید که این اقدام توهین آمیز و این طرح خائنانه، تا چه اندازه، روح لطیف حجت خدا حضرت رضا (ع) را آزرده است و آن همه جمعیت که پشت سر حضرت رضا (ع) به راه افتاده و یا در دو طرف مسیر ایستاده بودند و آن منظره بس زیبا و باشکوه را تماشا می کردند و آن خیل عظیم نمازگزاران که می خواستند نحوه رفتن پیامبر به صحرا برای انجام مراسم نماز عید را بنگرند و نمازی پر شور به امامت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بخوانند چگونه سرد و نومید برگشتند و چقدر از این حرکت زشت مأمون نگران و ناراحت شدند؟!

اما سیاست بازان و دلدادگان دنیا، باکی ندارند که دلی شکسته شود، بزرگی مورد اهانت قرار گیرد و یا شخصیتی خجل و شرمسار گردد؛ آنان ریاست و حکومت بر مردم را می خواهند و به دنبال مال و ثروت و محکم کردن پایه های لرزان حکومت خویش اند، این مسائل برای آنها اصلاً مطرح نیست. مأمون و مأمون ها به خدا و جهان ابدیت ایمان ندارند تا از اذیت و آزار کسی واهمه داشته باشند و بیندیشند و به خود بلرزند؛ آن عناصر فساد و شرارت و فاقد غیرت و انسانیت هیچ کس را محترم نمی شمردند و برای هیچ چیز، ارزش قائل نیستند؛ آنان بدان گونه اند که اگر عالم را آب ببرد آن جنایتکاران دنیا طلب و ریاست خواه و سودجو را خواب غرور می برد!!

۲. نماز استسقا

امام عسکری (ع) از پدر خود و او از پدرش نقل فرموده است: سالی که مأمون، حضرت رضا (ع) را ولی عهد خود قرار داد، خشکسالی شد و باران نیامد. بعضی از اطرافیان مأمون که با حضرت رضا (ع) دشمنی داشتند گفتند: «چون علی بن موسی الرضا به سوی ما آمد و ولی عهد گردید باران از ما بریده شد.» این مطلب به مأمون رسید و بر او گران آمد؛ از این رو به حضرت امام رضا (ع) عرض کرد: «خداوند، باران را از ما گرفته است! خوب است دعا کنید و از خدا بخواهید که باران نازل شود.» فرمودند: «باشد.» گفت: «چه روزی برای دعا و نماز باران بیرون می روید؟» آن روز، جمعه بود فرمود: «روز دوشنبه؛ زیرا شب گذشته رسول خدا (ص) در حالی که امیرالمؤمنین (ع) نیز با آن حضرت بود، به خوابم آمد و به من فرمود: فرزندم دوشنبه به صحرا برو و طلب باران کن که خداوند باران را بر این مردم فرو خواهد فرستاد و آنان را از این لطفی که خدا درباره ات می کند آگاهی ده تا موجب افزایش علم آنان به مقام تو در نزد خدا گردد.»

روز دوشنبه فرا رسید. حضرت امام رضا (ع) برای نماز باران به سوی صحرا رفتند و مردم نیز بیرون آمده و تماشا می کردند. آن حضرت - در ضمن مراسم استسقا - بالای منبر رفته و حمد و ثنای الهی به جا آوردند؛ سپس گفتند: «بار خدایا! تویی که حق ما اهل بیت را بزرگ شمردی و مردم همان گونه که امر فرمودی به ما متوسل شدند و به فضل و رحمت تو امیدوار می باشند و فضل و احسان تو را می جویند؛ پس آنان را با نزول

بارانی نافع و فراگیر، بدون تأخیر و زیان، سیراب گردان و بازگشت آن‌ها به منازلشان را آغاز آمدن باران قرار ده.»

پس سوگند به خدایی که پیامبر را به حق فرستاد باده‌ها، ابرها را از هر سو به هم رسانیدند و رعد و برق شروع شد؛ مردم به حرکت درآمدند گویا می‌خواستند از باران فرار کنند. پس حضرت رضا علیه السلام فرمود: «شتاب نکنید و آرام باشید که این ابر برای شما نیست، بلکه برای فلان شهر است.» پس آن ابر رفت و ابر دیگر همراه با رعد و برق آمد و بار دیگر مردم، شتابان قصد بازگشت کردند. حضرت فرمود: «شتاب نکنید که این هم برای شما نیست، بلکه برای فلان شهر است.» و تا ده مرتبه این جریان تکرار شد.

بار یازدهم ابری آمد حضرت فرمود: «مردم! خداوند این ابر را برای شما فرستاده است؛ اکنون خدا را بر این تفضلی که بر شما کرده سپاس‌گزاری کنید و به منازل خود بروید که این ابر بالای سر شماست اما نمی‌بارد تا شما به خانه و جایگاه خود برسید آن‌گاه آنچه شایسته کرم و بزرگواری خداوند است بر شما ریزش می‌کند.»

در این هنگام حضرت از منبر فرود آمدند و مردم به سوی خانه‌هایشان رفتند. نزدیکی منازلشان که رسیدند، باران شروع شد و چنان بارید که همه حوض‌ها، گودال‌ها و صفحه بیابان‌ها را آب فرا گرفت و مردم می‌گفتند: «این الطاف و کرم‌های الهی بر فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله گوارا باد!»

و خداوند در اثر دعای حضرت رضا علیه السلام برکتی عظیم در بلاد ایجاد کرد. بعضی از حسودان و دشمنان آن حضرت، زمینه را مساعد دیده و به مأمون گفتند: «امر خلافت را از خاندان خود بیرون بردی و در خاندان علی قرار دادی، این شخص گمنام را آوردی و او را این چنین بالا بردی و اینک

همه جای دنیا صحبت از آمدن باران به دعای اوست.» مأمون گفت: «من دیدم او مردم را در خفا به سوی خود دعوت می‌کند خواستم از این رهگذر تحت نظر ما باشد و به ملک و خلافت ما اقرار کند و اکنون که نظر ما خطا بود باید کم کم در تضعیف شأن او بکوشیم تا جایی که به کلی ریشه کن شود.» آن شخص گفت: «تو اجازه بده تا من با او مجادله‌ای کنم و او را سقوط بدهم.» مأمون گفت: «این کار محبوب‌ترین عمل نزد من است.»

سرانجام مجلسی ترتیب دادند و قضات و علما را جمع کردند و آن شخص، گفت‌وگو را آغاز کرد و به حضرت گفت: «مردم در حق شما زیاده‌روی می‌کنند و مطالبی را می‌گویند که اگر بدانید از آنان تبری خواهید جست؛ به طور مثال بارش باران را که امری عادی و همیشگی است به دعایی که شما کردید مستند نموده و اثر اجابت آن می‌دانند و معجزه‌ای برای تو به شمار می‌آورند و وانمود می‌کنند که نظیری برای تو در دنیا نیست؛ این مأمون بود که تو را به این مقام رساند و سزاوار نیست که اجازه دهی این دروغ‌ها را به نفع تو و ضرر او بیافند.»

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «من بندگان خدا را از ذکر و یادآوری نعمت‌هایی که خدا به من داده منع نمی‌کنم؛ هر چند که در پی جاه و جلال و کبر و خود نمایی نیستم و این که گفتم مأمون به من مقام داده نه، این گونه نیست؛ او مقامی به من داده که پادشاه مصر به یوسف داد [یعنی این مقام، حق من بوده است].»

در این هنگام آن حاجب خشمگین شد و گفت: «ای فرزند موسی! از حد خود تجاوز می‌کنی و بارانی را که در وقت خود آمده به حساب دعای خویش می‌گذاری! گویا معجزه ابراهیم خلیل در مورد مرغان را، که آن‌ها را

سر برید و کوبید و به هم مخلوط کرد و بعد آن‌ها را زنده نمود، آورده‌ای! دعایی که تو کردی و دیگران هم کردند و چه بسا برای اجابت دعای دیگری باران آمده باشد و تو مزیتی نداری. اکنون اگر راست می‌گویی امر کن این دو شیری که بر مسند مأمون، نقاشی شده، زنده شوند.»

حضرت، خشمگین شد و رو به آن دو صورت شیر کرد و فریاد زد که این فاجر را بگیرید!

ناگهان دو شیر مجسم شدند و آن حاجب را گرفته و قطعه قطعه نموده، دریدند و خوردند و حتی خون او را هم زبان زدند، حاضران همه متحیر و وحشت‌زده نظاره می‌کردند. آن دو شیر به سخن آمده و گفتند: «ای ولی خدا! اذن بده که همین کار را با این [اشاره به مأمون] بکنیم.» مأمون از شنیدن این کلام آن‌ها بی‌هوش شد و حضرت فرمود: «توقف کنید!» و آن دو توقف کردند. بعد، حضرت فرمود: «به صورت مأمون، گلاب بریزید.»؛ همین کار را کردند تا به حال آمد. آن دو شیر دوباره برگشتند و عرض کردند: «اجازه می‌دهی که او را به رفیقش ملحق کنیم؟» حضرت فرمود:

لَا فَإِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ تَدْبِيرًا هُوَ مُمَضِيهِ؛

نه، زیرا برای خداوند عزیز و جلیل درباره او تدبیری است که آن را نافذ و گذرا خواهد گردانید.

بعد فرمود: «به مقرر خود برگردید!» و آن دو به حال اول برگشتند. مأمون گفت: «حمد خدا را که شر حمید بن مهران [مردی که شیرها او را دریدند] از ما کفایت کرد...»^۱

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۸ - ۱۷۲ باتلخیص.

شهادت حضرت رضا علیه السلام

آیا حضرت رضا علیه السلام با مرگ طبیعی از دنیا رفته یا مسموم شده و به شهادت رسیده‌اند؟ بنابر فرض دوم آیا مأمون بود که آن حضرت را مسموم کرد یا این کار به دست شخص دیگری انجام شد؟

علی بن عیسی اربلی به نقل از شخصی مورد اعتماد و اطمینان می‌گوید که سید رضی الدین علی بن طاووس علیه السلام با این سخن؛ یعنی مسموم شدن آن حضرت به وسیله مأمون، موافقت نداشت.

آن‌گاه اربلی خود این نظریه را دنبال می‌کند و می‌گوید: «آنچه که از مأمون ظاهر می‌شد، از مهربانی‌ها و تمایل او به حضرت رضا علیه السلام و این‌که او را برای ولایت‌عهدی انتخاب کرد و بر اهل و فرزندان خود ترجیح داد همین مطلب را تأیید و تقریر می‌کند.»

و سپس مطلب شیخ مفید که شهادت آن حضرت را تثبیت می‌کند یادآوری نموده و می‌گوید: «این در نظر نقادانه من مقبول نیست.»

اکنون بخشی از کلام شیخ مفید را نقل و سپس ایراد اربلی را مطرح

می‌کنیم.

شیخ مفید می‌فرماید:

هر زمان که حضرت رضا علیه السلام مجلس خلوتی با مأمون داشت او را بسیار موعظه و نصیحت می‌نمود؛ او را از خدا می‌ترسانید و خلاف‌کاری‌های وی را گوشزد می‌کرد و زشت می‌شمرد، مأمون در ظاهر می‌پذیرفت اما در درون برایش بسیار گران تمام می‌شد.

روزی حضرت رضا علیه السلام بر وی وارد شد و او را مشغول وضو دید، اما غلام، آب بر دست او می‌ریزد، در این هنگام امام فرمود:

لا تُشْرِكْ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ أَحَدًا؛

ای فرمانفرمای مؤمنان! در عبادت پروردگارت شریک قرار مده.

مأمون، غلام را از خود دور کرد و بقیه وضو را خود گرفت و این مطلب بر ناراحتی و خشم او افزود.

و نیز آن حضرت از حسن و فضل، فرزندان سهل در نزد مأمون خرده می‌گرفت، بدی‌های‌شان را تذکر می‌داد و مأمون را از اعتماد کردن به آن‌ها نهی می‌کرد. این جریان به گوش آن دو رسید، آنان هم مأمون را علیه آن حضرت تحریک کرده و رأی او را در مورد آن بزرگوار برگرداندند و سرانجام وی اقدام به قتل حضرت رضا علیه السلام کرد.^۱

اربلی در مقام نقد بر شیخ مفید، در مورد مطلب اول می‌گوید:

«نصیحت کردن مأمون و پیشنهاد نمودن اموری که نفع او را در دینش تأمین می‌نمود، موجب نمی‌شد که آن حضرت را به قتل برساند و مرتکب این امر عظیم گردد و مأمون می‌توانست به این مقدار اکتفا کند که حضرت

۱. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۶۹.

را از ورود بر خودش منع کند و یا این‌که اجازه ندهد ایشان، وی را موعظه کند.»

و در مورد جریان حسن و فضل می‌گوید:

«حضرت رضا علیه السلام آن‌قدر سرگرم امور دین و آخرت خود بود و آن‌چنان با پروردگار خود اشتغال داشت که مجالی برای این‌گونه کارها نداشت که بخواهد بدی‌های آن دو نفر را نزد مأمون بازگو نماید.

علاوه بر این‌که طبق رأی شیخ مفید، دولت و حکومت مأمون از اصل، فاسد بود و از بنیاد، مشروع نبود. اکنون اهتمام آن حضرت به ذکر معایب آن دو نفر تا جایی که آن دو تحریک شوند و نظر خلیفه را از آن حضرت برگردانند، اشکال مخصوص به خود دارد و در نهایت قابل قبول نیست.»

مرحوم علامه مجلسی - رضوان الله علیه - در بحارالانوار نقد اربلی و ایرادهای او بر شیخ مفید را به عنوان وجوه سخیف یاد کرده و پاسخ داده است و البته به نظر می‌رسد که ایرادهای اربلی پایه‌های محکمی ندارد؛ زیرا در پاسخ این‌که گفتند: اندرز و نصیحت موجب نمی‌شد که مأمون اقدام به قتل آن حضرت بکند، باید گفت: این حرف بسیار عجیبی است و مگر مأمون جزء «بندگان صالح خداوند» بود که نصیحت را با دل و جان بپذیرد و استقبال کند و مگر بعضی از خلفا نبودند که می‌گفتند هر کس مرا به تقوا امر کرد گردنش را خواهم زد؟! و مگر امام حسین علیه السلام که به دستور یزید به شهادت رسید کاری جز نصیحت و اندرز داشت! این در حالی است که آن مطالب همه به نفع آخرت یزید و اتباع او بود.

شهادت همه مردان الهی بر اثر نصیحت کردن حاکمان ستمگر و خرده گرفتن بر کارهای آنان بوده است، پس این چه ایرادی است که اربلی رحمته الله بر

شیخ مفید گرفته است و در طول تاریخ چه زمانی زمامداران خودسر در برابر حق و اندرز خیرخواهان تسلیم شده‌اند؟

و اما این‌که ایشان گفتند: سرگرم بودن حضرت رضا (ع) به خدا، آخرت و امور دین، مانع از این بود که بخواهد به بدی‌های حسن و فضل بپردازد، این هم شگفت‌انگیز است! زیرا ذکر معایب آن دو چیزی جز دفع ظلم و جور، قطع دست انسان‌های ستمکار، امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از دین خدا و از حقوق مردم نبود و این‌ها عین اشتغال به خدا و آخرت است.

و این‌که ایشان گفتند: حکومتی که از اساس، فاسد است پرداختن به معایب آن دو نفر برای چه؟ این سخن نیز قابل جواب است؛ زیرا انتقاد از کارگزاران حکومتی و عناصر اصلی آن با فاسد بودن اساس آن حکومت منافات ندارد بلکه در راستای تخطئه آن است.

انتقاد و خرده‌گیری حضرت رضا (ع) بر خود مأمون و عمال او می‌تواند انگیزه‌وی در اقدام به قتل آن حضرت باشد و امری بسیار طبیعی است به خصوص که انتقادهای امام رضا (ع) بر مأمون گاهی چنان بود که از عدم اطلاع مأمون از مبانی دین و احکام و معارف الهی حکایت می‌کرد و گاهی فاسد بودن حکومت مأمون و غاصب بودن شخص او را چه در برابر خود مأمون و چه برای دیگران، به طور صریح اظهار می‌کردند.

ابوسعید خراسانی می‌گوید: «در خراسان، دو نفر بر حضرت رضا (ع) وارد شدند و در مورد شکسته خواندن نمازشان در سفر از آن حضرت پرسش کردند. حضرت به یکی از آن دو فرمود:

وَجَبَ عَلَيْكَ التَّقْصِيرُ لِأَنَّكَ قَصَدْتَنِي؛

بر تو واجب است نماز را شکسته بخوانی؛ زیرا تو از سفرت مرا قصد کردی [پس سفر، سفر شرعی است و باید نماز را شکسته خواند].

و به دیگری فرمود:

وَجَبَ عَلَيْكَ التَّمَامُ؛ لِأَنَّكَ قَصَدْتَ السُّلْطَانَ؛^۱

بر تو واجب است نماز را تمام بخوانی؛ زیرا تو از سفرت قصد سلطان و خلیفه را داشتی. [یعنی سفر تو سفر معصیت است و در سفر معصیت نماز، شکسته نمی‌شود].

اکنون آیا مأمون می‌تواند چنین انسان بزرگ صریح اللهجه و حق‌گویی را تحمل کند و بگذارد او بماند و به امثال این احکام و فتاوی که در مسیر ضدیت با حکومت طاغوتی اوست اشتغال داشته باشد؟! تن دادن به بقای حضرت رضا (ع) با این اوصاف در حکم رضایت به سقوط حکومت و خلافت است و شورش مردم، با الهام از چنین فتوا و احکامی آن هم از شخصیتی مانند حضرت رضا (ع) امری طبیعی بود؛ اگر مأمون برای از دست دادن حکومت، این قدر آمادگی داشت چرا یکسره ولایت و حکومت را در دست اهلش - که خود حضرت رضا (ع) بود - قرار نمی‌داد؟

پیش از این گذشت که انگیزه احضار حضرت رضا (ع) به خراسان، شیطانی بود: یا برای کوچک کردن آن حضرت و منصرف نمودن نظر مردم از آن بزرگوار و یا به این دلیل که با این کار بر وجاهت خود بیفزاید و مقبولیت حکومت خویش را تثبیت کند و یا برای این‌که معترضین حکومت مرکزی خود را از اقطار جهان اسلامی آرام و خاموش سازد؛

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۱۰، ابواب صلاة المسافرين.

چیزی که احتمالش بسیار ضعیف بود احتمال علاقه‌مندی مأمون به آن حضرت و قصد اعظام، اجلال و تکریم آن بزرگوار بود.

علاوه بر این، سفری که به اجبار بر کسی تحمیل کنند و او به این سفر، اظهار تمایل نکرده بلکه از آن اعتذار می‌جسته و به سختی آن را پذیرفته، آیا خود نشانه‌ی نقشه و طرحی شیطانی و خطرناک درباره‌ی وی نیست؟!

و آیا دستور مأمون به فرستاده‌ی خود، مبنی بر این‌که آن حضرت را از مسیر قم نیاورد و حتی خط سیر را برای او مشخص کند، که از طریق بصره، اهواز و فارس باشد، چه مفهومی جز دشمنی با حضرت دارد؟ این عمل، نشانه‌ی آن است که او نمی‌خواسته حضرت در سفر خود به مراکز شیعی برسد تا مبادا مردم مانند قمی‌ها، وی را از دست مأمورها گرفته و مقاومت کنند. اگر مأمون قصد خائنانه‌ای نداشت حداقل، انتخاب مسیر را به اختیار خود آن حضرت می‌گذاشت.

همچنین گفتیم که چون رجاء بن ابی الضحاک، مأمور آوردن حضرت، گزارش مفصلی از حالات آن حضرت را تهیه کرده و برای مأمون شرح می‌دهد و هریک از مواد آن گزارش مشروح، برگه‌ی سبز و نورانی از فضایل بی‌شمار آن حضرت بود. مأمون ضمن ستایش از مقام والای حضرت رضا (ع)، آمرانه و با شدت به او گفت: «این مطالب را به احدی نگو!» و سپس برای سرپوش گذاشتن روی شیطنت و نظر خائنانه‌ی خود اضافه کرد که می‌خواهم فضایل او جز بر زبان من ظاهر نشود.

این نشان می‌دهد که او می‌خواسته به کلی آن ابواب فضایل، مخفی و پنهان بماند و یا دست کم خود به طریق گزینشی عمل کند و هر کدام را که می‌دید برایش ضرری ندارد ذکر کند و هر کدام که پیامی از

قبیل تکریم مقام اهل بیت، ظلم ستیزی، مقاومت در برابر ظالمان، فریاد برآوردن بر سر ستمگران و یا بیان رفتار صمیمانه و برخورد پر از مهر عترت طاهره به همراه داشت را کتمان کند و به کلی ذکر از آن نیاورد.

آیا چنین کسی از کشتن امام که هر لحظه نورافشانی می‌کرد و حنای بنی عباس را بی‌رنگ می‌ساخت خودداری می‌کرد؟!

و عقد ولایت‌عهدی برای کسی که می‌گوید: این امر ناتمام می‌ماند و سرانجام ندارد و مأمون هم او را به صدق و راستی و علم به اسرار غیبی می‌شناسد چه معنایی جز نقشه‌کشی دارد آن هم نقشه‌ی قتل امام (ع) و نابودی آن حضرت؟!

و تحمیل ولایت‌عهدی تا مرز تهدید به قتل چه معنایی دارد؟ این هم دوستی است؟ این هم نشان علاقه‌مندی است؟

چیزی که مرحوم اربلی، مورّخ و محدّث بزرگوار از آن ابا دارد، مأمون خود به زبان آورده و تصریح کرده که اگر نپذیری تو را می‌کشم.

آیا به ذهن انسان نمی‌آید که او اراده‌ی کشتن حضرت را داشته اما می‌خواسته در لباس دوستی و با عنوان دلدادگی به آن حضرت، خود را دوستدار و دلباخته‌ی ایشان قلمداد کند تا زمینه‌ی متهم شدن در آتیه را منتفی سازد؟!

و اگر این نبود این پیمان ولایت‌عهدی با آن آب و تاب، با ملاحظه‌ی این‌که حضرت فرموده‌اند: «پذیرش من مشروط به آن است که در هیچ امر سیاسی و نصب و عزل افراد دخالت نکنم.» چه فایده و اثری داشت؟ جز این نیست که مأمون می‌خواسته آن بزرگوار را به خود نزدیک کند تا در

وقت مناسب به شیوه خاص و بر اساس طرح شیطان، آن حضرت را مسموم کند.

لازم نیست دور برویم. وقایع بعد از ولایت عهدی، به خوبی روشنگر است. اگر مأمون به حضرت رضا (علیه السلام) علاقه مند بود چطور نتوانست اقامه مراسم نماز عید توسط آن حضرت را تحمل کند و چون دید سیل جمعیت، دنبال حضرتش به راه افتاده اند و همه ابراز علاقه می کنند، حضرت را نماز نخوانده از وسط راه برگردانید؟ این چه جسارت بلکه چه وقاحتی بود که از خود نشان داد؟ آیا با یک عالم معمولی این گونه رفتار می کنند که او با عالم آل محمد و با حجت بالغه الهی این گونه رفتار کرد؟ این چه حرمت شکنی و اهانتی بود که نسبت به خلیفه و جانشین رسول اکرم انجام داد؟ به نظر می آید که مأمون - اگر حتی به فرض - نظر خیر به حضرت داشته، در جریان این نماز به کلی از نظر و اندیشه خود برگشته و حضرت را ترور شخصیت کرده تا در مجال دیگری شخص او را از بین ببرد.

و همین گونه جریان نماز استسقا، چرا به نماز و دعای مستجاب آن حضرت افتخار نکرد و چرا از طرف حکومت، اعلامیه ای صادر نشد که این باران فراوان و مفید به برکت دعای ولی اعظم خدا بود و این که هیئت حاکمه به وجود چنین شخصیتی که در سطوح بالای آن قرار گرفته مباحات می کند؟ و دست کم چرا آن فرد خبیث و نگون بختی که در مجلس مأمون این فضیلت را از آن حضرت سلب کرد، مورد مؤاخذه جدی و یا حداقل صوری مأمون قرار نگرفت تا قضیه بدان جا منتهی نشود که شد؟!

آیا این ها همه نقشه تحقیر و توهین به آن بزرگوار نبوده تا در فرصت مناسب ایشان را به قتل برساند؟!

آیا هیچ تأمل کرده ایم که این دو نماز، که هر دو هم با خواش مأمون انجام گرفت تا چه اندازه برای حضرت رضا (علیه السلام) مسئله ساز شد و از این رهگذر چه دردها به دل آن حضرت نشست و چه جسارت ها و بی حرمتی ها به آن حضرت شد؟ حال آیا اقدام مأمون مبنی بر قتل آن امام بزرگوار استبعاد دارد؟!

علاوه بر همه این ها، شرکت اجباری آن حضرت در مراسم نماز جمعه و حتی اقتدا به ناصالحان، چنان که ظاهر قضایاست، به طوری که حضرت از خدا طلب مرگ کند، چه توجیهی جز دشمنی عمیق و کینه توزی بسیار سخت مأمون با امام رضا (علیه السلام) دارد؟!

مرحوم شیخ صدوق از یاسر خادم نقل می کند: حضرت رضا (علیه السلام) در روز جمعه هنگامی که عرق ریزان و غبارآلود از مسجد بازمی گشت دست های خود را بلند کرده و می گفت:

اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فَرَجِي مِمَّا أَنَا فِيهِ بِالْمَوْتِ فَعَجِّلْهُ لِي السَّاعَةَ؛

خداوندا! اگر راحتی و نجات من از آنچه در آن گرفتارم به مرگ من است، همین لحظه مرگ مرا برسان.

و بعد یاسر می گوید: «و او دائماً آندوهگین و غصه دار بود تا وقتی که جان از بدن مبارکش مفارقت کرد.»^۱

اکنون باید دید که حضرت رضا (علیه السلام) چرا از خدا آرزوی مرگ خود را داشته است و دائماً آندوهگین، غصه دار و پژمرده بود تا از دنیا رفت؟ و آن بزرگوار از ناحیه چه کسی جز مأمون و اطرافیان او تحت فشارهای عمیق

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵.

بوده است؟ و از دست چه کسی جز از دست مأمون و هواخواهانش رنج می‌برده و خون دل می‌خورده است؟ و چه کسی جز مأمون آن حضرت را پیوسته ناراحت و افسرده خاطر می‌کرد و در اذیت وی فروگزار نمی‌کرده است؟

علاوه بر این‌ها، مأمون دنیا پرست و سنگدل کسی است که برای خلافت و ریاست، امر می‌کند برادرش، محمد امین را در کمال بی‌رحمی و سختی بکشند و سرش را برای او بیاورند و بعد در صحن خانه خود، وی را به دار بزنند و به سپاهیان و لشکریانش می‌گوید هر کس برخیزد و بر این سر لعنت کند جایزه می‌گیرد؛ کسی که تا این حد طالب خلافت و ریاست و دلدادۀ مُلک و مقام است و از سویی کسی که نسبت به برادر خویش، که نزدیک‌ترین ارحام اوست تا این اندازه سنگدل و بی‌رحم است، امام رضا (ع) را از مدینه به مرو می‌طلبد و تا دو ماه اصرار می‌کند که می‌خواهم خود را از خلافت، خلع کرده و این جامه را بر اندام تو بپوشانم؟ آیا او مؤمن و خائف از خدا شده یا این‌ها همه حيله و مکر و شیطنت بود؟ او فرزند هارون است که می‌گفت: «الملک عقیم، ملک و سلطنت نازاست و هر زمانی به دستت نمی‌آید.» به فرمودۀ محدث قمی - رضوان الله علیه -: امین او را خوب شناخته بود که هنگامی که او را دستگیر کرده بودند به احمد بن سلام گفت: «آیا مأمون مرا می‌کشد؟» احمد گفت: «نه تو را نخواهد کشت چه آن‌که علاقۀ رَجَم، دل او را بر تو مهربان خواهد کرد.» امین گفت:

هیهات الملک عقیم لا رَجَم له؛^۱

۱. تتمۀ المنتهی، ص ۲۰۵.

چقدر دور است که او مرا رها کند و نکشد، خلافت و سلطنت به آسانی به دست نمی‌آید و عقیم است و رَجَم و خویشتاوندی را نمی‌شناسد.

سخنان خود مأمون در موارد بسیاری حاکی از شدت حقد و کینه‌توزی به آن بزرگوار است و آمادگی او برای قتل حضرت رضا (ع) را کاملاً می‌رساند.

از جمله، سخنان خائنانه‌ای است که در جواب یک فرد حسود و ناپاک که دوست می‌داشت خودش ولی عهد باشد گفته است. آن شخص به مأمون، خُرده گرفت که چرا افتخار بزرگ خلافت را از خاندان عباس، خارج کردی و به خاندان علی دادی؟ من خائفم که این مرد [حضرت رضا] با سحر و جادوی خویش مقام را از دست تو بگیرد و مملکت را به خود اختصاص دهد، چه کسی با ملک و سلطنت خود این چنین کرد که تو کردی؟!

مأمون در پاسخ گفت: «این شخص دور از دیدۀ ما، مردم را به سوی خود دعوت می‌کرد. ما تصمیم گرفتیم او را ولی عهد کنیم تا دعوت وی برای ما باشد و به مُلک و خلافت برای ما اعتراف کند و دلدادگانش بفهمند که او هیچ بهره‌ای، نه زیاد و نه کم، از آنچه ادّعا می‌کند ندارد و ترسیدیم که اگر او را به حال خود واگذاریم وضع را بر ما آشفته سازد و امور را آن چنان به هم بریزد که دیگر قابل سامان دهی نباشد. اکنون که او را ولی عهد کردیم و دانستیم که خطا رفته و اشتباه کرده‌ایم و با بزرگ کردن او، خود را بر هلاکت مشرف گردانیدیم، دیگر مصلحت نیست که در کار او سهل انگاری کنیم؛ اما باید کم کم از قدر او بکاهیم تا در نظر رعایا ترسیم کنیم که او

شایسته این امر نمی‌باشد، سپس بیندیشیم و راهی را پیدا کنیم که به کلی مشکل او را ریشه کن بنماییم.^۱

و به دنبال این گفت‌وگو، آن شخص با اشاره مأمون، برای توهین کردن و شکستن امام رضا (ع) اعلان آمادگی کرد و در مجلسی که ترتیب دادند قضیه نماز باران را پیش کشید و به حضرت، آن سخنانی را گفت که پیش از این نقل شد.

آیا این سخنان مأمون، اشاره به نقشه کشی برای قتل حضرت و فراهم آوردن زمینه آن نیست؟!

خوانندگان محترم! آنچه در این فصل گذشت برای رفع استبعاد جریان بود و اینک بخشی از اخبار و روایات را بررسی می‌کنیم که وقوع شهادت آن حضرت را تثبیت می‌کند.

حدیث لوح

حدیث لوح که در مورد امامان معصوم شیعه - سلام الله علیهم اجمعین - است و از عالم بالا، از سوی خداوند برای حضرت خاتم الانبیاء آمده و حال و سرنوشت و مال کار هر یک از آن بزرگواران را بیان می‌کند، به موضوع شهادت حضرت رضا (ع) تصریح کرده و متن آن از این قرار است:

وَيُلِّ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مَدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي، فِي عَلِيٍّ وَلِيِّي وَ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضْعُ عَلَيْهِ إِعْبَاءَ التَّبَوَّةِ

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۱.

وَأَمَّحَنَهُ بِالْاضْطِلَاعِ بِهَا، يَقْتُلُهُ عَفْرِيْتُ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي؛^۱

وای بر افترا زندگان انکارکننده به هنگام پایان یافتن مدت موسی [بن جعفر] بنده، حبیب و منتخب من، درباره علی [بن موسی] ولی من و یاور من و آن کسی که سنگینی باری همچون بار نبوت را بر دوش وی می‌گذارم و او را با خمیده شدن و به زانو درآمدن در زیر آن بار، آزمایش می‌کنم. خبیث شاید مستکبری او را می‌کشد و در شهری که بنده صالح [ذوالقرنین] آن را بنا می‌کند در کنار بدترین خلق من [هارون] دفن خواهد شد.

امیرالمؤمنین و خبر شهادت حضرت رضا (ع)

نعمان بن سعد می‌گوید: امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (ع) فرمود: سَيَقْتُلُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي بَارِضَ خَرَّاسَانَ بِالسِّمِّ ظُلْمًا اسْمُهُ اسْمِي وَ اسْمُ ابْنِهِ اسْمُ ابْنِ عِمْرَانَ مُوسَى (ع)؛^۲

به زودی مردی از فرزندان من در سرزمین خراسان ظالماً با سم کشته خواهد شد، اسم او، اسم من است و نام پدرش نام فرزند عمران، موسی (ع) است.

این روایت از اخبار غیبیه امام امیرالمؤمنین (ع) و از معجزات باهره آن حضرت به شمار می‌رود؛ زیرا هم خبر قتل حضرت رضا (ع) را می‌دهد و

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۲۸.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۹.

هم این که ایشان به وسیله سم به شهادت خواهد رسید نه با ضرب شمشیر و دیگر این که آن بزرگوار مورد ظلم ظالمان قرار خواهد گرفت و نیز از نسب و اسم او خبر داد و فرمود: از فرزندان من و همنام من است و هم از اسم پدر او خبر داد که همنام حضرت موسی بن عمران است. آری! اسم مبارک امام هشتم «علی» بود چنان که نام مبارک امیر المؤمنین نیز «علی» بود و حضرت رضا علیه السلام فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود. و در نهایت این که، امام امیر المؤمنین علیه السلام شهادت حضرت رضا علیه السلام به وسیله سم و به دست ظالمان را بسیار صریح و شفاف بیان فرموده اند.

شهادت حضرت رضا در کلام امام صادق علیه السلام

حسین بن زید می گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود:

يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ ابْنِي مُوسَى اسْمُهُ اسْمُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَرْضِ طُوسٍ، وَ هِيَ بِخُرَّاسَانَ يُقْتَلُ فِيهَا بِالسَّمِّ، فَيُدفَنُ فِيهَا غَرِيباً، مِنْ زَارِهِ عَارِفاً بِحَقِّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْرَ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ؛^۱

مردی از فرزندان پسر موسی که همنام امیر المؤمنین، «علی» است به سوی طوس - که در خراسان است - خواهد رفت. در آن جا با سم کشته می شود و در آن سرزمین غربت، دفن خواهد شد. کسی که او را با شناختی که از حق او دارد زیارت کند خداوند اجر و پاداش کسی که پیش از فتح مکه انفاق کرده و جنگیده است را به او عطا

۱. همان، ص ۲۵۵.

خواهد فرمود [که به طور قطع انفاق در آن شرایط، دارای پاداشی مخصوص است].

این روایت شریفه و این کلام نورانی از حضرت صادق علیه السلام - که هرگز حضرت رضا علیه السلام را ندیدند - در مورد آن حضرت، چند خبر غیبی را در بر دارد و از جمله خبر شهادت آن حضرت آن هم به وسیله سم و در دیار غربت.

حمزه بن حمران از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

يَقْتُلُ حَفْدَتِي بَارِضُ خُرَّاسَانَ فِي مَدِينَةِ يَقَالَ لَهَا طُوسٌ...؛^۱

فرزند من در سرزمین خراسان در شهری که به آن طوس گفته می شود کشته خواهد شد.

امام موسی بن جعفر و اخبار از شهادت حضرت رضا علیه السلام

سلیمان حفص مروزی می گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

إِنَّ ابْنِي عَلِيّاً مَقْتُولٌ بِالسَّمِّ ظُلماً، وَ مَدْفُونٌ إِلَى جَنْبِ هَارُونَ، مِنْ زَارِهِ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؛^۲

به تحقیق فرزند من، علی به وسیله سم، ظالمانه به قتل می رسد و در کنار هارون دفن خواهد شد؛ کسی که او را زیارت کند مانند کسی است که رسول الله ﷺ را زیارت کرده باشد.

۱. همان، ص ۲۵۹.

۲. همان، ص ۲۶۰.

خبر شهادت حضرت رضا از زبان خود آن حضرت

روایات متعددی از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است که در هر کدام به شهادت خود تصریح دارند مانند:

۱. عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید: شنیدم حضرت رضا علیه السلام فرمود:
 إِنِّي سَأُقْتَلُ بِالسَّمِّ مَظْلُومًا، وَأُقْبَرُ إِلَى جَنْبِ هَارُونَ، وَيَجْعَلُ اللَّهُ
 ثَرَتِي مُخْتَلَفَ شِيعَتِي وَأَهْلِ مَحَبَّتِي؛^۱

به طور مسلم من به زودی با سم کشته خواهم شد و قبر من در کنار
 هارون قرار خواهد گرفت و خداوند خاک مرا محل آمد و شد شیعیان و
 دوستدارانم قرار خواهد داد.

۲. یاسر خادم می‌گوید: شنیدم حضرت رضا علیه السلام فرمود:

به سوی قبور، بار سفر بسته نمی‌شود جز به سوی قبور ما، آگاه باشید
 که من ظالمانه با سم کشته می‌شوم و در سرزمین غربت، دفن خواهم
 گردید؛ پس کسی که برای زیارت من بار سفر ببندد دعای او مستجاب و
 گناهان او آمرزیده خواهد گردید.^۲

۳. ابو الصلت می‌گوید: شنیدم حضرت رضا علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ؛

به خدا سوگند از ما نیست مگر این که مقتول می‌شود و به شهادت
 می‌رسد.

۱. همان، ص ۲۲۷.

۲. همان، ص ۲۵۵.

عرض شد: ای پسر رسول خدا. چه کسی شما را به قتل می‌رساند؟
 فرمود:

شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ فِي زَمَانِي يَقْتُلُنِي بِالسَّمِّ ...؛^۱

بدترین خلق خدا در زمان من، مرا با سم خواهد کشت

۴. آن حضرت فرمود:

إِنِّي سَأُقْتَلُ بِالسَّمِّ مَظْلُومًا، فَمَنْ زَارَنِي عَارِفًا بِحَقِّي غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا
 تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ؛^۲

به درستی که من به زودی مظلومانه با سم کشته خواهم شد؛ پس هر
 کس مرا با شناخت مقام من زیارت کند خداوند گناه گذشته و بعد او را
 خواهد آمرزید.

۵. ابن فضال می‌گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود:

أَنَا مَقْتُولٌ وَ مَسْمُومٌ وَ مَدْفُونٌ بِأَرْضِ غُرْبَةٍ أَعْلَمُ ذَلِكَ بَعْدَ عَهْدِهِ إِلَيَّ
 أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ...؛^۳
 من کشته می‌شوم و مسموم می‌گردم و در سرزمین غربت به خاک
 سپرده خواهم شد. این مطلب را با خبری که پدرم به من داده و او از
 پدرش و پدرانیش از امیر المؤمنین علیه السلام گرفته و علی علیه السلام از رسول
 خدا صلی الله علیه و آله می‌دانم.

۱. همان، ص ۲۵۶، ح ۹.

۲. همان، ص ۲۶۱، ح ۲۷.

۳. همان، ص ۲۶۳، ح ۳۳.

زیارت حضرت رضا علیه السلام

زیارت گذشتگان و بزرگان دین

زیارت مؤمنان و برادران دینی، به دیدار آنان شتافتن و رفتن به خانه، محل کار یا مرکز فعالیت آن‌ها و ملاقات با آنان است، لیکن در اسلام زیارت گذشتگان به ویژه کسانی که دارای جاهت اجتماعی و مقام رفیع معنوی بوده‌اند نیز عنوان خاص، آثار بسیار و ثواب فراوان دارد؛ همه انواع این قسم دوم از زیارت، برگرفته از جهان‌بینی اسلام است و این‌که مفهوم حیات و زندگی را وسیع و گسترده می‌بیند و آن را در زندگی مادی این جهان منحصر نمی‌داند بلکه حیات پس از مرگ را به شکلی عالی و مقرون با درک و شعور و قابلیت مخاطبه و حتی استمداد کردن از آن‌ها در پاره‌ای از موارد، ثابت و محقق می‌داند؛ این قسم از زیارت، شامل: زیارت اهل قبور، درگذشتگان از مؤمنان و پدران و مادران، زیارت مرقد علمای اعلام و یا قبور شهدای عزیز اسلام، قبور صالحان و عابدان، همچنین قبور منور انبیای عظام به خصوص قبر مطهر حضرت خاتم الانبیاء، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و قبور شریف عترت طاهره پیامبر، امامان معصوم و نیز

امامزادگان والا مقام می شود و همه را در برمی گیرد. بهترین قسم آن پس از زیارت قبر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، زیارت امامان معصوم - صلوات الله علیهم اجمعین - است.

اهمیت و نقش زیارت قبور امامان

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در این باره می فرمایند:

إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُقْنِ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ، وَ إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ حُسْنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةُ قُبُورِهِمْ، فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ، وَ تَصَدِّقًا بِمَا رَغِبُوا فِيهِ كَانَ أَثْمَتُهُمْ شَفَاعَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۱

برای هر امامی، عهد و پیمانی بر گردن دوستان و شیعیان اوست و به یقین از تمام وفای به آن عهد و پیمان و نیکو ادا کردن آن، زیارت قبور آنان است؛ پس کسی که آنان را از روی رغبت و علاقه مندی و برای تصدیق آنچه را که در آن رغبت و علاقه دارند، زیارت کند امامان او، شفیعیانش در روز قیامت خواهند شد.

طبق این روایت شریفه، زیارت قبور مطهر ائمه طاهرين علیهم السلام به پایان بردن و به منزل رساندن آن عهد و پیمانی است که از امامان برگردن هر فردی از شیعه است و به خوبی ادا کردن آن، حق آن بزرگواران است و خود موجب می شود که زیارت کننده به شفاعت آن عزیزان نایل گردد.

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۳۱ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۱.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که:

مَنْ زَارَنَا فِي مَمَاتِنَا فَكَأَنَّمَا زَارَنَا فِي حَيَاتِنَا؛^۱

کسی که ما را بعد از مرگمان زیارت کند همچون کسی است که ما را در حیاتمان زیارت کرده باشد.

امتیاز زیارت حضرت رضا علیه السلام

و اکنون به زیارت مخصوص حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می پردازیم. نخست یادآور می شویم که در میان ائمه طاهرين، زیارت دو نفر آنان از نظر آثار، برکات و پاداش های جزیل الهی امتیاز ویژه ای دارد: یکی حضرت امام حسین علیه السلام و دیگری حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام و سخن ما فعلاً در مورد دوم است. زیارت قبر شریف و مبارک حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مورد سفارش مؤکد شخص پیامبر اعظم اسلام و خاندان طیب و طاهر آن بزرگوار است.

روایاتی در زیارت حضرت رضا علیه السلام

اینک برخی از آن روایات را ذکر می کنیم؛ امید که موجب مزید و افزایش بینش و رغبت همگان در زیارت قبر آن بزرگوار باشد:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

سَتَذِقَنَّ بَضْعَةً مِنِّي بِخِرَاسَانَ مَا زَارَهَا مَكْرُوبٌ إِلَّا نَفَسَ اللَّهُ كُرْبَتَهُ، وَ لَا مُذْنِبٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ؛^۲

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۴.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۳، ح ۳۱۸۷.

به زودی پاره تن من در خراسان دفن خواهد شد؛ هیچ غصه داری او را زیارت نمی‌کند مگر این که خداوند غم و اندوه او را برطرف می‌سازد و هیچ گناه کاری او را زیارت نمی‌کند مگر این که خداوند گناهانش را خواهد آمرزید.

مجلسی اول، آخوند ملا محمد تقی - رضوان الله علیه - در شرح آن می‌فرماید: «عامه، این خبر را ذکر کرده‌اند و گفته‌اند که این از معجزات پیامبر ﷺ است؛ زیرا از امور غیبی، خبر داده‌اند همان‌گونه که در خبر شهادت امیرالمؤمنین و حسنین - صلوات الله علیهم اجمعین - نیز از امور غیبی خبر داده‌اند.»^۱

۲. مرحوم شیخ صدوق از نعمان بن سعد نقل کرده که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

سَيُقْتَلُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي بِأَرْضِ خِرَاسَانَ بِالْإِسْمِ ظَلَمًا اسْمُهُ إِسْمِي وَ اسْمُ أَبِيهِ اسْمُ ابْنِ عِمْرَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا فَمَنْ زَارَهُ فِي غُرْبَتِهِ غَفَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ ذُنُوبَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا وَ مَا تَأَخَّرَ، وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ عَدَدِ النُّجُومِ وَ قَطْرِ الْأَمْطَارِ وَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ؛^۲

به زودی مردی از فرزندان من در سرزمین خراسان با ظلم ظالمان، مسموم خواهد شد، نام او نام من و اسم پدرش اسم فرزند عمران، موسی علیه السلام، است. آگاه باشید که هر کس او را در غربتش زیارت کند خداوند، گناهان گذشته و بعد او را خواهد آمرزید.

۱. روضة المتقين، ج ۵، ص ۳۹۵.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۴.

۳. حضرت صادق علیه السلام فرمود:

يُقْتَلُ حَقْدَتِي بِأَرْضِ خِرَاسَانَ فِي مَدِينَةٍ يُقَالُ لَهَا: طُوسٌ، مَنْ زَارَهُ إِلَيْهَا عَارِفًا بِحَقِّهِ أَخَذَتْهُ بِيَدِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَدْخَلَتْهُ الْجَنَّةَ وَ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِبَائِرِ؛

فرزند من در سرزمین خراسان در شهری به نام طوس کشته خواهد شد؛ کسی که او را در آن مکان زیارت کند و عارف به حق او باشد، من دست او را می‌گیرم و او را در بهشت داخل خواهم نمود هر چند کبائری از او سرزده باشد.

در ادامه این روایت آمده که حمزه بن حرمان، راوی این روایت می‌گوید: عرض کردم: «جانم فدای شما! شناخت حق آن حضرت چیست؟» فرمود: «بداند که او امام مفترض الطاعة و غریب و شهید است.»

بعد فرمود: «کسی که او را زیارت کند در حالی که عارف به حق او باشد، خدای عزوجل اجر هفتاد شهید از کسانی که به حقیقت، پیش روی رسول الله به شهادت رسیده باشند به وی عطا خواهد فرمود.»^۱

۴. حضرت جواد علیه السلام نیز می‌فرماید:

صَمِنْتُ لِمَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي بِطُوسٍ عَارِفًا بِحَقِّهِ الْجَنَّةَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛^۲

۱. همان.

۲. همان، ص ۵۸۳.

من برای کسی که قبر پدرم را در طوس زیارت کند در حالی که عارف به حق او باشد، بهشت را بر خدای عزوجل ضمانت می‌کنم.

۵. شیخ صدوق - رضوان الله علیه - نقل کرده‌اند که حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند:

مَنْ زَارَنِي عَلَى بُعْدٍ دَارِي أَتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ حَتَّى أُخْلَصَ مِنْ أَهْوَالِهَا: إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُتُبُ يَمِينًا وَ شِمَالًا، وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ، وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ؛^۱

کسی که مرا با آن دوری جایگاهم زیارت کند، من در روز قیامت در سه جا به سوی او می‌آیم تا او را از هول‌های این سه موقف رها کرده و نجات بخشم: یکی هنگامی که نامه‌های اعمال از هر سو همچون پرندۀ در هوا در طیران درآید تا به دست او برسد، دیگری نزد صراط و سوم هنگام میزان.

آری! یکی از الطافی که شخص زیارت شونده درباره زائر خود می‌کند زیارت متقابل است و آن را از لحاظ عرفی، «بازدید» می‌نامند. خصوصیت و امتیاز این پاداش این است که از سنخۀ خود عمل است.

و حضرت رضا (علیه السلام) به زبان مبارک خویش متعهد شده‌اند که این پاداش ویژه را نسبت به زائر خود در سطح بالاتر و بیشتر داشته باشند که اگر زائری یک بار به دیدن ایشان آمده آن بزرگوار در سه جا، آن هم سه موقف

۱. شیخ صدوق، خصال، ص ۱۶۸، باب الثلاثة، ح ۲۲۰.

خطرناک، از او بازدید کرده و گرفتاری او را رفع کنند:

۱. هنگامی که نامه‌های اعمال بسان پرندگان در هوا به پرواز آید؛

۲. هنگام عبور از صراط؛

۳. نزد میزان و هنگام وزن اعمال.

متن و کیفیت زیارت حضرت رضا (علیه السلام)

برای آن بزرگوار سه گونه زیارت است:

۱. زیارت‌های غیر اختصاصی مانند زیارت جامعه کبیره و زیارت امین‌الله که هر دو از بهترین زیارات است و می‌شود هر امامی و از جمله حضرت رضا را با آن زیارت کرد.

۲. زیارت اختصاصی مفصل که مرحوم شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه نقل کرده و محدث قمی آن را زیارت مشهور حضرت رضا می‌خواند و فرموده از کتاب مزار ابن قولویه معلوم می‌شود که مروی از ائمه (علیهم السلام) بوده باشد.

این زیارت، مشتمل بر آداب مقدماتی خاص است و نیز مشتمل بر شهادتین و ذکر صلوات بر پیامبر و حضرت زهرا و هر یک از امامان دوازده گانه با عبارات بسیار جالبی است و بعد از آن عبارتهایی مشتمل بر سلام‌های متعدّد به حضرت رضا (علیه السلام) و صلوات بر آن حضرت و لعن بر اعدای آن بزرگوار و اعدای آل محمد است. و بعد از نماز آن زیارت، دعایی است مشتمل بر مضامین عالیّه و استغفارهای متعدد و به الفاظ و عبارات گوناگون.

شایسته است که زائران محترم از فیض این زیارت محروم نمانند و محدث قمی آن را در اول فصل کیفیت زیارت حضرت رضا نقل کرده است.

۳. زیارت اختصاصی مختصر آن بزرگوار و آن سه زیارت است:

الف) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، صَلَّی اللّٰهُ عَلَی رُوحِكَ وَ بَدَنِكَ، صَبَرْتَ وَ أَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدَّقُ، قَتَلَ اللّٰهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالْأَيْدِي وَالْأَلْسِنِ؛

درود خدا بر تو ای ابوالحسن! درود خدا بر روح و بدن تو باد، صبر کردی در حالی که راستگو و مورد تصدیق [خدا و رسول و اولیای او] بودی. خداوند کسانی را بکشد که تو را با دست و زبان خود کشتند.

ب) زیاراتی است که از ابن قولویه نقل شده که از بعضی از ائمه علیهم السلام نقل کرده است:

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا الْمُرْتَضَى الْإِمَامِ التَّقِيِّ وَحَجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصِّدِّيقَ الشَّهِيدَ صَلَاةً كَثِيرَةً نَامَّةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ...

ج) زیارتی که شیخ مفید در مقنعه نقل فرموده است:

السلام عليك يا وَلِيِّ اللّٰهِ وَ ابْنِ وَلِيِّهِ، السلام عليك يا حُجَّةَ اللّٰهِ وَ ابْنِ حُجَّتِهِ... صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ.^۱

د) زیارت وداع و خدا حافظی با آن حضرت:

شیخ مفید - رضوان الله علیه - در زیر عنوان: «باب وداع ابی الحسن علیه السلام» فرموده است: کنار قبر شریف می ایستی و می گویی:

السلام عليك يا مولاي يا أبا الحسن و رحمة الله و بركاته، أَسْتودِعُكَ اللّٰهُ، وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِمَا جِئْتَ بِهِ، وَ دَلَّلْتَ عَلَيْهِ، اللّٰهُمَّ فَكُتِّبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.

سپس خود را به روی قبر ببنداز و ببوس و گونه هایت را روی آن بگذار و دیگر هر وقت خواستی از آن جا برو.^۱

تذکری لازم به زائران

برای زائران آن حرم قدسی و سایر حرم های مطهره ائمه طاهرین و معصومین پاک، آداب بسیاری است و این بحث، خود تألیف مستقلاً را می طلبد و لیکن یکی از آن ها را که چه بسا مهم ترین شان به شمار می آید در این جا یادآور می شویم و آن مراعات تقوا و پرهیزکاری است و این که انسان با آلودگی در آن حرم های مطهره وارد نشود مگر برای تطهیر خود در حال توبه و بازگشت از گناه.

هر چند عنایات آن بزرگواران و از جمله حضرت رضا علیه السلام ممکن است شامل همگان بشود ولی نسبت به انسان مصرّ بر گناه، اطمینانی نیست؛ چون خاندان عصمت از گناه بیزارند و

همواره در راه مبارزه با گناه بوده‌اند و در این مسیر به شهادت رسیدند.

بعضی از بزرگان بوده‌اند که چون آمدن خود را به مشهد مقدس، مستلزم دیدار و ملاقات با پادشاه وقت می‌دانستند به کلی از زیارت، چشم‌پوشی کردند که نکند دچار ملاقات با حاکم شوند و به حبّ دنیا و ریاست و جاه، آلوده گردند.

مرحوم سید نعمت الله جزائری - رضوان الله علیه - می‌گوید: «موثق‌ترین مشایخ و اساتید من برایم حکایت کرد که سید جلیل سید محمد صاحب کتاب مدارک و نیز شیخ محقق شیخ حسن، صاحب کتاب معالم به کلی زیارت حضرت رضا (ع) را ترک کردند؛ زیرا بیم آن داشتند که اگر به ایران بیایند شاه عباس آنان را در شرایطی قرار دهد که به دیدار او بروند - با این‌که او از عالی‌ترین سلاطین شیعه و سلاطین صفویه بود -؛ پس در نجف ماندند و به بلاد عجم نیامدند.»^۱

مبادا که انسان برای زیارت حضرت رضا (ع) به هر گناه و ذلتی تن دهد؛ زیارت حضرت رضا زمانی ارزشمند است که انسان از اعمال خلاف رضای خدا دور باشد.

مرحوم سیدنا الاستاد آية الله العظمی آقای گلپایگانی - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: «در زمان پهلوی برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا به مشهد مشرف شدم. ولی وضع حجاب زنان در مشهد به قدری بد بود و زندگی داشت که من از مسافرت خود، پشیمان گردیدم.

۱. الانوار النعمانیة، ج ۳، ص ۳۴۲.

این جریان گذشت تا یک روز که از کنار خیابان عبور می‌کردم و مواظبت بسیار داشتم و حتی چشمانم را می‌بستم که نظرم به زنان نیفتد. دو - سه نفر از بازاریان مشهد از مغازه‌های خود بیرون آمدند و گفتند: آقا شما این طور می‌کنید و این قدر مواظبت می‌نمایید؟ پس ما چه کنیم که مرتب با این زنان روبه‌رویییم؟

آن زمان بود که آن نگرانی که از سفر خود به مشهد در دل داشتم مرتفع گردید؛ زیرا دیدم بعضی هم از حالات من به خدا و وظائف شرعی خود و به عواقب سوء شیوع گناه، توجه پیدا کرده‌اند.»

مرحوم آقای شیخ علی اکبر مروّج الاسلام (ع) که خود از اهل مشهد بود و روحانی بسیار با تقوایی به شمار می‌آمد می‌گوید: «نقل شده که یکی از بزرگان فرموده است: وقتی من در عالم خواب به خدمت حضرت رضا (ع) مشرف شدم. دیدم زنبورهای زیادی اطراف آن حضرت را گرفته‌اند و به آن سرور، آسیب می‌رسانند. هر چه کردم نتوانستم آن‌ها را دفع نمایم. صبح، خواب خود را برای هر یک از علما که گفتم فرمودند: آن زنبورها زن‌هایی‌اند که حجاب شرعی ندارند که خود موجب زحمت زائران هم می‌شوند.»^۱

ولی ظاهر این است که انحصاری به زنان و دختران بی‌حجاب و بد حجاب ندارد بلکه هر کس با کارهای خلاف شرع و اصرار بر معاصی خداوند به زیارت آن حضرت رود همین حساب را دارد و زنبوری است

۱. کرامات رضویه، ج ۲، ص ۲۰۰.

که آن بزرگوار را نیش می‌زند و آن حضرت را آزرده خاطر و رنجور می‌سازد!

و نیز ایشان می‌نویسند: «یکی از بزرگان برای حقیر نقل فرمود که مرد تاجری از تهران به عنوان زیارت به مشهد مقدس مشرف شده بود در همان ایامی که او در مشهد بود یکی از دوستانش در تهران گفته است من در عالم خواب دیدم که به حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام مشرف شده‌ام و دیدم که خود حضرت روی ضریح مطهر نشسته است. ناگاه آن فرد تاجر به جانب پیش روی مبارک آمد و حربه‌ای^۱ به طرف آن حضرت پرتاب کرد به طوری که امام علیه السلام خیلی ناراحت شد.

مرتبه دوم به ناحیه دیگر رفت و بار دیگر حربه‌ای به جانب آن حضرت پرتاب نمود و حضرت بسیار ناراحت شد.

مرتبه سوم به جانب پشت سر مبارک رفت و حربه‌ای به سوی آن حضرت پرتاب کرد به طوری که حضرت به پشت افتادند.

من از وحشت از خواب بیدار شدم و از حقیقت این خواب در فکر بودم تا وقتی که آن تاجر از سفر زیارت، مراجعت کرد به ملاقاتش رفتم و گفتم برای چه کار به مشهد رفته بودی؟ گفت: برای زیارت. مقداری با او صحبت کردم که از سخنانش مطلبی به دست بیاورم ولی چیزی به دست نیامد از این رو خواب خود را برای او نقل کردم.

آن مرد به گریه درآمد و اشک در چشمانش جاری گردید و گفت: حقیقت مطلب را تو در خواب دیده‌ای؛ زیرا من هنگامی که در حرم

۱. حربه: ابزار جنگ سرد.

مشرف بودم زنی را دیدم که پیش روی حضرت، دست خود را به ضریح گرفته من خوشم آمد و دست خود را روی دست او گذاشتم. او به طرف دیگر ضریح رفت من هم رفتم و تا دستش را روی ضریح گذارد من هم دستم را روی دست او نهادم. آن‌گاه او به طرف پشت سر امام رفت. من هم رفتم و چون دست خود را به ضریح گذاشتم من نیز دستم را روی دست او نهادم و آن وقت از او پرسیدم اهل کجایی؟ گفت: اهل تهران. لذا با هم رفاقت نموده و به تهران آمدم.^۱

دو زائر عارف و دل‌داده

در میان میلیون‌ها نفر که هر سال به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف می‌شوند گروهی با عرفان خاصی به زیارت می‌روند و زیارت آن‌ها حال و هوای ویژه دارد که ما در این مقام دو نفر را به عنوان نمونه، ذکر می‌کنیم:

۱. معلم اخلاق عملی، مرحوم آیة‌الله حاج سید ابراهیم حق‌شناس جهرمی - رضوان الله علیه - سالیانی از اواخر عمرشان در فصل تابستان به مشهد می‌رفتند و در جوار آن حرم قدسی به سر می‌بردند.

در یکی از سفرهای ایشان ما هم به مشهد مشرف شدیم. روزی برای دیدار ایشان رفتم. آثار کسالت در وجودشان بود. معلوم شد در آن ارض اقدس به مولا حضرت رضا علیه السلام متوسل شده و شعری در توسل و التجا به آن حضرت سروده بودند؛ آن‌گاه به نوه محترمشان^۲ امر کردند که وضو بگیر

۱. کرامات رضویه، ج ۲، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲. آقا سید مجدالدین فرزند مرحوم مغفور آقا سید اسدالله حق‌شناس - رضوان الله علیه - فرزند بزرگ آقا -.

و یا غسل کن. (تردید از من است) و این اشعار را در حرم مطهر ببر و تقدیم آن حضرت کن تا همان‌گونه که به شعرا جایزه و صله می‌دادند، به من هم صله بدهند و شفا بیابم.

و متن آن، این بود:

بسم الله الرحمن الرحيم. و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطاهرينَ
المعصومينَ، و اللَّعْنُ الدائمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
شنبه، ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۹۴، ۱۳۵۳/۴/۲۲

قِيلَ لِي مَنْ لَكَ بَعْدَ اللَّهِ فِي عَفْوِ الْخَطَايَا
و يَمَنْ تَلَجَّيْ أَوْ تَرْجُوه فِي كَشْفِ الرِّزَايَا
قُلْتُ: أَهْلُ الْبَيْتِ ذُخْرِي وَ مَلَاذِي فِي الْبَلَايَا
سَيِّمًا مَنْ هُوَ غَوْتُ وَ غِيَاثٌ لِلْبَرَايَا
أَنَا عَبْدٌ فِي حِمَاةِ حَلٍّ ضَيْفًا ذَوَالشَّكَايَا
أَنَا مِمْرَاضٌ سَوْوَلٍ مِنْهُ فِي بَذْلِ الْهَدَايَا
هَذِهِ الْأَبْيَاتُ قَدْ أَهْدَى إِلَيْهِ ذُو الْخَطَايَا
أَتَلَفَ الْعَمْرَ بِلَيْتٍ وَلَعَلَّ فِي الْقَضَايَا
يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِشْفَعْ لِي وَ اجْزِلْ فِي الْعَطَايَا
صِلَّةً مِنْكَ وَ لَا تَحْمِلْهَا إِلَّا الْمَطَايَا
صَحَّةً فِي جِسْمِي الْمِسْكِينِ حَمَالِ الرِّزَايَا
وَ يَقِينًا صَادِقًا فِي الْقَلْبِ يَبْقَى لِلْمَنَايَا
ترجمه اشعار آن عالم ربانی و آن دلدادۀ اهل بیت این است:

به من گفته شد: برای تو بعد از خداوند در عفو خطاها چه کسی است؟

و به چه کسی پناه می‌بری و به که در برطرف شدن مشکلات، امیدواری؟

گفتم: اهل بیت - صلوات الله علیهم - ذخیره و پناهگاه من در بلایا می‌باشند. خصوصاً آن کس [حضرت رضا] که فریادرس و دادرس مخلوقات است.

منم آن بیمار سختی که از آن بزرگوار، درخواست بذل هدیه‌ها دارم.
کسی این اشعار را به آن حضرت تقدیم می‌کند که دارای خطاهاست.
آن‌که عمر خود را به «ای کاش و شاید» در قضایا تلف کرده است.
ای ولیّ خدا برای من شفاعت کن و عطایت را درباره من زیاد فرما. از باب صله آن قدر به من عطا کن که جز شتران نتوانند حمل کنند.
صحت و سلامت بدن ناتوان و زارم را که بارکش مصائب است، می‌خواهم و دیگر، یقین راستینی در قلبم که برای روز مرگم باقی بماند.

باری! این اشعار نغز را سروده و طی مراسمی که ذکر کردیم تقدیم حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نمودند.

۲. نمونه بارز تحقیق و اخلاق و تقوا در حوزه مقدسه قم، حضرت آیه الله مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری - قدس سره الشریف - در یکی از سفرهای زیارتی‌شان به مشهد در جمادی الثانی ۱۳۸۹ شعری درباره حضرت رضا سروده‌اند و به فرمودۀ خودشان در مرقد مطهر قرائت کرده‌اند: این اشعار، عمق دلبستگی و پیوستگی این عالم ربانی را به آن حضرت نشان می‌دهد و ما آن اشعار جالب و سودمند را، که متضمن حدیث و ذکر فضیلت زیارت امام هشتم و حاوی عرض حاجت و التجای

سوزانی به دربار آن بزرگوار می‌باشد نقل می‌کنیم:

در خصال آمد که نور هشتمین

آفتاب آسمان علم و دین

لابس خلعت زخلوتگاه دوست

آن‌که راز علم الاسماء در اوست

مظهر اسماء خلاق مبین

جانشین ذات رب العالمین

گفت هر کس کاو بیاید سوی من

ترک کوی خود کند در کوی من

من به دیدارش روم دیگر سرا

وا رهرانم زائرم را از بلا

او اگر یک بار آید نزد من

من سه بار او را بیابم در محن

اندر آن هنگامه پر هیمنه

که گهی از میسره گه میمنه

نامه‌های بندگان از خوب و بد

سوی صاحب نامه‌ها پُران شود

و اندر آن معبر که می‌باید عبور

از صراط و رفتن از ظلمت به نور

و اندر آن موقف که وقت سنجش است

گاه سنجش غیرگاه بخشش است

اندر این هنگامه‌های پرخطر

که نباشد عفو و بخشش در نظر

می‌دهم سرمایه‌ای از نور خود

از گران سرمایه موفور خود

تا که میزان عمل، سنگین شود

نامه‌ها چون بوستان، رنگین شود

با همان سرمایه با اذن اله

راه را سازم برایش شاهراه

ای علیّ عالی ای نور خدا!

ای که باشی بر رضای حق رضا

من به دیدارت مکرر آمدم

لطف‌ها باید پیایی دم به دم

هم به دنیا هم به عقبی بایدت

لطف‌هایی که تو را می‌شایدت

در پناه خود همی‌گیری مرا

با جمیع دوستان و اقربا

در دلم نور معارف افکنی

وز خرافات جهان دورم کنی

از تو خواهم ای ولی اتقیا

ای مهین سبط امیر الاوصیا

وقت مردن کلبه‌ام روشن کنی

از قدومت گلخنم گلشن کنی

روی مهر تو بهشت است ای رضا

بلکه باشد از بهشت، اکبر، رضا

آنچه گفتم، خواه از رب الوجود

آنکه او بود است و غیر او نبود

سیصد و هشتاد و نه بعد از هزار

چون شد از هجرت به یاد وصل یار

حایری گفت این چکامه بهر دوست

چشم وی همواره در تشریف اوست

سیدی!، دعبل ز تو چیزی نخواست

خود مشرف شد به خلعت فوق خواست

لیک من خواهم صله بی‌انتها

وین طلب باشد زمثل تو روا

وین طمع نبود زموجودی که او

با وجود مطلق آمد روبه رو

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آیه‌اللهی، سید محمد باقر، سرگذشت نیکان، ۱۳۷۴.
۴. آیه‌اللهی، سید محمد تقی، امانتدار پیامبران، مؤسسه انجام کتاب، پاییز ۱۳۶۱.
۵. ابن‌شعبه حرانی، حسن بن علی بن الحسین، تحف العقول عن آل الرسول، مکتبه بصیرتی، قم ۱۳۹۴ هـ. ق.
۶. ابن شهر آشوب سروی مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، انتشارات علامه، قم [بی‌تا].
۷. ابن صباغ، نورالدین علی بن محمد بن احمد مالکی مکی، الفصول المهمة فی معرفة الائمة عليهم السلام، تهران ۱۳۰۳ هـ. ق.
۸. ابن طاووس، رضی‌الدین علی بن موسی، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، مطبعة خیام، قم ۱۳۹۹ هـ. ق.
۹. _____، مهج الدعوات، ۱۳۲۳ هـ. ق.
۱۰. ابن قولویه، جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی، کامل الزیارات، نشر صدوق، زمستان ۱۳۷۵.
۱۱. اربلی، علی بن عیسی بن ابی‌الفتح، کشف الغمة فی معرفة الائمة، مکتبه بنی‌هاشمی، تبریز ۱۳۸۱ هـ. ق.

۱۲. بافقى، حاج شيخ محمد تقى، *التقوى وما ادرك ما التقوى*، حاج شيخ محمد رازى، چاپ دوم، اردیبهشت ۱۳۵۸.
۱۳. حائرى، حاج شيخ مرتضى، *تعليقات بر كتاب آية الله مؤسس، خطبى*.
۱۴. حرّ عاملی، شيخ محمد بن حسن، *وسائل الشيعه*، مكتبة اسلاميه، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۴ هـ. ق.
۱۵. _____، *اثبات الهداة*، مطبعة علميه، ۱۳۹۹ هـ. ق.
۱۶. حسنى، سيد عبدالكريم بن طاووس، *فرحة الغرى فى تعيين قبر امير المؤمنين على السلام*، مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ. ق / ۱۹۹۸ م.
۱۷. حَلَوَانِی، شيخ حسين بن محمد بن حسن نصر، *نزهة الناظر و تنبيه الخاطر*، مدرسة الامام المهدي، چاپ اول، قم ۱۴۰۸ هـ. ق.
۱۸. راوندی، قطب الدين، *الخرائج و الجرائع*، مؤسسة الامام المهدي، طبع اول، قم، ذی الحجة ۱۴۰۹ هـ. ق.
۱۹. _____، *دعوات راوندی*، طبع اول، مدرسة الامام المهدي، قم ۱۴۰۷ هـ. ق.
۲۰. زنجانی، حاج سيد احمد، *الكلام بجزء الكلام*.
۲۱. شبراوی، شيخ عبدالله بن محمد بن عامر، *الاتحاف بحبّ الأشراف*، مطبعة امير، چاپ دوم، منشورات رضی، قم ۱۳۶۳.
۲۲. شيخ صدوق، محمد بن على بن بابويه قمی، *التوحيد*، مكتبة الصدوق، تهران ۱۳۸۷ هـ. ق.
۲۳. _____، *الخصال*، منشورات جماعة المدرّسين، قم، ذی القعدة ۱۴۰۳ هـ. ق / شهریور ۱۳۶۲.
۲۴. _____، *امالی یا مجالس*، مطبعة حکمت، کتابفروشی طباطبائی، ۱۳۷۴ هـ. ق.
۲۵. _____، *عيون اخبار الرضا السلام*، دارالعلم، قم ۱۳۷۷ هـ. ق.

۲۶. _____، *كمال الدين و تمام النعمة*، مكتبة الصدوق، تهران ۱۳۹۰ هـ. ق.
۲۷. _____، *من لا يحضره الفقيه*، دارالكتب الاسلاميه، چاپ پنجم، تهران ۱۳۹۰ هـ. ق.
۲۸. شيخ طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی، *اختيار معرفة الرجال*، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ هـ. ش.
۲۹. _____، *امالی*، منشورات مكتبة داوری، قم.
۳۰. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی، *الارشاد في معرفة حجج الله على العباد*، مؤتمر العالمی لالغیة الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۳۱. _____، *المقننه*، چاپ دوم، مؤسسة النشر الاسلامی، قم ۱۴۱۰ هـ. ق.
۳۲. طبرسی، امين الاسلام فضل بن حسن، *اعلام الوری باعلام الهدی*، دارالكتب الاسلاميه، [بی تا].
۳۳. علياری تبریزی، حاج ملاعلی، *بهجة الآمال في شرح زبدة المقال*، بنياد فرهنگ اسلامي حاج محمد حسين كوشان پور، تهران ۱۳۹۵ هـ. ق.
۳۴. فقیهی، علی اصغر، *تاريخ مذهبي قم*، انتشارات زائر ۱۳۷۸.
۳۵. فيض كاشاني، محمد بن مرتضى محسن، *المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء*، مكتبة صدوق، تهران ۱۳۳۹ هـ. ق.
۳۶. قمی، شيخ عباس، *الانوار البهية*، مؤسسه منشورات دينی، مشهد.
۳۷. _____، *تتمّة المنتهى في وقایع ایام الخلفاء*، چاپ دوم، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ هـ. ش / ۱۳۷۳ هـ. ق.
۳۸. _____، *سفينة البحار و مدينة الحكم والآثار*، انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ افست مروی.
۳۹. _____، *منتهی الآمال*، اسلاميه، تهران ۱۳۷۱ هـ. ق / ۱۳۳۱ هـ. ش.
۴۰. كفعمی، شيخ تقی الدين ابراهيم بن علی عاملی، *المصباح*، دارالكتب العلميه، قم ۱۳۴۹ هـ. ش.

۴۱. کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، مکتبة الصدوق، تهران ۱۳۸۱ ه. ق.
۴۲. مامقانی، شیخ عبداللّه، تنقیح المقال فی علم الرجال، مطبعة مرتضوی، نجف ۱۳۵۰ ه. ق.
۴۳. مجلسی، شیخ محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۳ ه. ق.
۴۴. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین (شرح من لا یحضره الفقیه)، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور، ۱۳۹۶ ه. ق.
۴۵. مدرس تبریزی، میرزا محمدعلی، ریحانة الادب، چاپ سوم، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۹.
۴۶. مروج الاسلام، شیخ علی اکبر، کرامات رضویّه، کتابفروشی جعفری، مشهد ۱۳۸۷ ه. ق.
۴۷. مسعودی، علی بن الحسین بن علی، اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، طبع پنجم، کتابفروشی بصیرتی قم [بی تا].
۴۸. موسوی جزائری، سید نعمت اللّه، الانوار النعمانیة، حاج سید هادی بنی هاشم بازار مسجد جامع تبریز، ۱۳۷۸ ه. ق.
۴۹. نوری طبرسی، میرزا حسین، دارالسلام فی الرؤیا و المنام، مطبعة علمیه، قم ۱۳۷۸.
۵۰. وجدی، محمد فرید، دائرة معارف القرن العشرين، دارالمعرفة، چاپ سوم، بیروت ۱۹۷۱ م.
۵۱. هاشمی خوئی، حاج میرزا حبیب اللّه، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، مکتبة اسلامیة، چاپ چهارم، تهران.
۵۲. یادداشت های مرحوم شیخ مرتضی حائری، مخطوط.